

انتشارات انصار امام مهدی (علیه السلام) عدد (۱۳۰)

در پیشگاه صیحه

پژوهش راه‌بردی و علمی درباره‌ی خواب‌ها

نویسنده: ترکی انصاری

چاپ اول

۱۴۳۶ هـ.ق - ۲۰۱۵ م

مهر ماه ۱۳۹۴ هجری شمسی

جهت اطلاعات بیشتر در مورد دعوت مبارک سید احمد الحسن علیه السلام

لطفاً از وبسایت ما بازدید فرمایید:

<http://almahdyoon.co>

<http://almahdyoon.co/ir>

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

و الحمد لله رب العالمين، و صلى الله على محمد و آل محمد الأئمة و المهديين و سلم تسليما

مقدمه:

رسول الله ﷺ فرمودند: (لَوْ لَا أَنَّ الشَّيَاطِينَ يَحُومُونَ حَوْلَ قَلْبِ ابْنِ آدَمَ لَنَظَرَ إِلَى الْمَلَكُوتِ)، (اگر شیاطین پیرامون دل‌های بنی آدم نبودند آنها ملکوت را مشاهده می‌کردند).^(۱)

فرمایش رسول الله ﷺ از هدف مهمی پرده بر می‌دارد و آن نگرستن و نظر به ملکوت است که دلیل علم و معرفت می‌باشد و گرنه معنای پرسه زدن شیاطین اطراف قلب بنی آدم چه معنایی می‌تواند داشته باشد؟ جز این که مانع معرفتش نسبت به حق و تلاش برای باقی گذاردن او در اوج ظلمت جهل و نادانی گردد و به دنبال آن غنیمت شمردن فرصت در وادار ساختن او به معصیت الهی شود تا گمان ابلیس و سعیش (لع) در گمراهی مردم تحقق یابد.

خداوند می‌فرماید: ﴿قَالَ أَنْظِرْنِي إِلَى يَوْمٍ يُبْعَثُونَ﴾ قَالَ إِنَّكَ مِنَ الْمُنظَرِينَ* قَالَ فِيمَا أَعْوَيْتَنِي لَأَقْعُدَنَّ لَهُمْ صِرَاطَكَ الْمُسْتَقِيمَ* ثُمَّ لَأَتَيْنَهُمْ مِّنْ بَيْنِ أَيْدِيهِمْ وَمِنْ خَلْفِهِمْ وَعَنْ أَيْمَانِهِمْ وَعَنْ شَمَائِلِهِمْ وَلَا تَجِدُ أَكْثَرَهُمْ شَاكِرِينَ﴾، (گفت مرا تا روزی که [مردم] برانگیخته خواهند شد مهلت ده* فرمود تو از مهلت‌یافتگانی* گفت پس به سبب آن که مرا به بیراهه افکندی من هم برای [فریفتن] آنان حتما بر سر راه راست تو خواهم نشست* آن‌گاه از پیش رو و از پشت سرشان و از طرف راست و از طرف چپ‌شان بر آنها می‌تازم و بیشترشان را شکرگزار نخواهی یافت).^(۲) و هم‌چنین این روایت شریف دلالت می‌کند که نجات و رستگاری در نظر کردن به ملکوت است؛ زیرا یک عالم پاک و معرفت است و عالم ارتقاء و نزدیکی به نور و رؤیت حقایق بلند است و با این نظر، هدف از خلق که همان معرفت خداوند سبحان است، محقق

۱. عوالمی اللآلی - لابن ابی‌جمهور الأحسانی: ۴ ص ۱۱۳.

۲. الأعراف: ۱۴-۱۷.

می‌گردد.

خداوند می‌فرماید: ﴿وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ﴾، (و جن و انس را نیافریدم جز برای آن که مرا پرستند).^(۳) یعنی بشناسند- بر حسب آن چه از ائمه (علیهم السلام) روایت شده- و این معرفت مستلزم ارتقای انسان در عوالم نور است و راه آن، نظر به ملکوت است و ابراهیم نبی (علیه السلام) می‌باشد که خداوند درب ملکوت را در مقابل او گشوده تا در آن بنگرد و از اهل یقین گردد.

خداوند فرمود: ﴿وَكَذَلِكَ نُرِي إِبْرَاهِيمَ مَلَكُوتَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَلِيَكُونَ مِنَ الْمُوقِنِينَ﴾ فَلَمَّا جَنَّ عَلَيْهِ اللَّيْلُ رَأَى كَوْكَبًا قَالَ هَذَا رَبِّي فَلَمَّا أَفَلَ قَالَ لَا أُحِبُّ الْآفِلِينَ* فَلَمَّا رَأَى الْقَمَرَ بَازِعًا قَالَ هَذَا رَبِّي فَلَمَّا أَفَلَ قَالَ لَيْنَ لَمْ يَهْدِنِي رَبِّي لَأَكُونَنَّ مِنَ الْقَوْمِ الضَّالِّينَ* فَلَمَّا رَأَى الشَّمْسَ بَازِعَةً قَالَ هَذَا رَبِّي هَذَا أَكْبَرُ فَلَمَّا أَفَلَتْ قَالَ يَا قَوْمِ إِنِّي بَرِيءٌ مِّمَّا تُشْرِكُونَ* إِنِّي وَجَّهْتُ وَجْهِيَ لِلَّذِي فَطَرَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ حَنِيفًا وَمَا أَنَا مِنَ الْمُشْرِكِينَ﴾، (و این گونه ملکوت آسمانها و زمین را به ابراهیم نمایاندم تا از جمله یقین‌کنندگان باشد)* پس چون شب بر او پرده افکند ستاره‌ای دید گفت این پروردگار من است و آن‌گاه چون غروب کرد گفت غروب‌کنندگان را دوست ندارم* و چون ماه را در حال طلوع دید گفت این پروردگار من است آن‌گاه چون ناپدید شد گفت اگر پروردگارم مرا هدایت نکرده بود قطعاً از گروه گمراهان بودم* پس چون خورشید را برآمده دید گفت این پروردگار من است این بزرگ‌تر است و هنگامی که افول کرد گفت ای قوم من من از آن چه [برای خدا] شریک می‌سازید بیزارم* من از روی اخلاص پاک‌دلانه روی خود را به سوی کسی گردانیدم که آسمانها و زمین را پدید آورده است و من از مشرکان نیستم).^(۴)

لذا بسته شدن درب ملکوت، دال بر پیروزی شیاطین در عملکردشان است، تمام اهتمام آنها این است که بنی‌آدم را از ملکوت باز دارند؛ زیرا به خوبی می‌دانند که تمام علم علمی که از ملکوت می‌آید، مکر و حیل‌های آنها را نقش بر آب می‌کند و بدین سبب بر مردم واجب است که آگاه باشند از غفلت و انغماسش در مورد این عالم که وصفش از حد توصیف خالقش که

۳. الذاریات: ۵۶.

۴. الأنعام: ۷۵-۷۹.

آن را عالم لهو و لعب معرفی نمود، نگذرد.

خداوند می‌فرماید: ﴿وَمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا إِلَّا لَعِبٌ وَ لَهْوٌ وَ لَلدَّارُ الْآخِرَةُ خَيْرٌ لِلَّذِينَ يَتَّقُونَ أَفَلَا تَعْقِلُونَ﴾، (و زندگی دنیا جز بازی و سرگرمی نیست و قطعاً سرای بازپسین برای کسانی که پرهیزگاری می‌کنند بهتر است آیا نمی‌اندیشید).^(۵)

و ملکوت، محل آخرت است و سعی و تلاش در نظر به آن، یعنی شناخت و معرفت به آنچه خداوند برای بندگان خویش در پی دنیای فانی، از نعمت و تقرب به ذات مقدسش قرار داده و نظر به ملکوت، به بنده می‌شناساند که به سوی چه کسی در حال سیر است و حقیقت این عالم به عنوان عالم امتحان را برای او کشف می‌کند و همان‌طور که امیر المؤمنین (علیه السلام) توصیفش می‌کند، دار قلعه و جایگاه تلخ‌کامی است و لذا ائمه (علیهم السلام) به ما امر کردند که از آن برای توشه و ذخیره‌سازی برای قرارگاه ابدی بهره ببریم و فرمودند که دنیا گذرگاه است و آخرت قرارگاه پس از گذرگاه‌تان برای قرارگاه‌تان ذخیره کنید. و چگونه ممکن است که انسان ضرورت ذخیره و توشه برداشتن برای قرارگاه را درک کند بدون این‌که شناخت قبلی نسبت به این قرارگاه داشته باشد؟؟ و بدین سبب خداوند از روی لطف و رحمت و فضل بی‌کرانش، راه ملکوت و نظر در آن را برای برداشتن زاد و توشه نسبت به آن معرفتی که ما را به سوی قرارگاه مشتاق می‌گرداند، و از وحشت گذرگاه دنیا می‌رهاند، قرار داده است.

طُرُق نظر به ملکوت متعدد است و شاید بارزترین آنها، رؤیای صادقه باشد و این راه، در نفس بنی‌آدم از تدبیر بدن آزاد و به عالمی که از آن آمده آشنائی داشته و این راه به نفس انسان از روی عمل و اجتهاد در راه تحقق این هدف الهی بوده و ایفای نقشش در بدن، در همراهی با این هدف، از اهمیّت بسیاری برخوردار است و اگر چنین نبود، جسد و کالبد قطعاً قبر نفس می‌شد و تمام اهتمامش در شب و روز تدبیر امر و شهواتش بوده همان‌طور که حال اغلب مردم امروزی چنین گشته و خدا را فراموش کردند و خداوند نیز فراموش‌شان کرده و آنها را به خود واگذار کرده تا نفس‌شان را در قبر جسد قرار دهند و ملتفت نباشد و سپس خود را از نور معرفت حق محروم می‌سازند.

علی‌رغم رویگردانی بسیاری از مردم از نظر به ملکوت، خداوند از روی لطف و کرمش

نسبت خلق، هرگز درب آن را به رویشان نبسته است بلکه تا روز موعود و روز قیامت صغری همواره گشوده است تا هر که بمیرد بر بینه بمیرد و هر که زنده بماند بر بینه زنده بماند و این رویگردانی و انکار تا ابد این چنین استمرار نمی‌یابد و حدی باید داشته باشد تا آنجا که بشریت نتایج این انکار را درک و درو کنند و برای این که حجت بر مردم تمام گردد خداوند سبحان در میان ایشان رسولان بشارت دهنده و بیم‌دهنده مبعوث می‌سازد و به ناظران به ملکوت الهی بشارت دهند تا حق را بشناسند و به آن ایمان آورند و به هر که رویگردان شود و تکذیب کند هشدار دهند که عاقبت این امرش، فقط زیان کاری است.

بدین ترتیب، سنت خداوند سبحان در خلقش جاری گشته تا آنجا که امروز به هدف از این همه زمینه‌سازی و ترغیب مردم در نظر به ملکوت، رسیدیم و امروز روز بزرگ خداست، روز برپائی دولت عدل الهی و در این دولت برای مردم آشکار می‌شود که دعوت در نظر به ملکوت الهی، همی از هدف بزرگ نبوده بلکه دعوتی برای بنیان امر عظیم و وحی عظیم است و این امر عظیم، امکان‌پذیری این عالمی‌ست که خدا از زمان آفرینشش بعد از عالم ملکوت هرگز به شکل آن نظر نداشته تا تحت نظر خداوند باشد و توحید در جای جای آن منتشر شود تا در هیچ محل آبادی در آن ندائی جز ندای آسمانی با سه شهادت شنیده نشود:

شهادت می‌دهم که خدائی جز الله نیست، یگانه و بی‌همتاست و شریکی ندارد و محمد بنده و فرستاده‌ی اوست و شهادت می‌دهم که علی ولی خداست. و این عالم با این گواهی‌ها، مثال و صورتی از برای آن عالم مقدس باشد و خداوند می‌فرماید: ﴿هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَىٰ وَدِينِ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَلَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ﴾، (اوست کسی که فرستاده خود را با هدایت و آیین درست روانه کرد تا آن را بر هر چه دین است فائق گرداند هر چند مشرکان را ناخوش آید).^(۶)

ظهور و تجلّی دین الهی از هیبت عالم ملکوت بر عالم دنیا، امری حتمی‌ست و ختام کلام می‌باشد. و برای این که این هدف از راه رحمت الهی تحقق یابد، آخر الزمان و اهلش به بازگشائی نظر به عالم ملکوت و سیر به سوی او از واضح‌ترین راه‌ها و عمومی‌ترینش بر مردم، رؤیا بوده است و گرنه راه به سوی خداوند سبحان - همان‌طور که اهل بیت (علیهم السلام) ذکر کردند -

به تعداد نفوس خلایق است.

این بحث، در صدد است که کلامی در خصوص این طریق عظیم و دلالت‌های آن از خلال آنچه در کتاب شریف و احادیث ائمه (علیهم‌السلام) روایت شده، برای هر طالب حقیقت ارائه دهد. دلایلی که هیچ گوشه‌ای را برای طالب حق باقی نمی‌گذارد مگر این که آن را روشن سازد تا بر راه این سیر یابد و غیر از عزم بر سیرت و مبارزه با منیت که مانع اصلی سیر و سلوک بر نور و پاکی ست نیابد و در این صدد، بحث گام‌هائی را برای رسیدن به آنچه به اهمیت این راه - رؤیا- منوط بوده و ارتباطش با آنچه امروز در آن به سر می‌بریم می‌باشد و نشانه‌ها و فرصت‌های الهی که امروز بر ما می‌گذرند و اهل بیت (علیهم‌السلام) ما را به غنیمت شمردن آنها امر می‌کنند. امیر المؤمنین (علیه‌السلام) فرمودند: (قُرِنَتِ الْهَيْبَةُ بِالْخَيْبَةِ وَالْحَيَاءُ بِالْحِرْمَانِ وَالْفُرْصَةُ تَمُرُّ مَرَّ السَّحَابِ فَانْتَهَزُوا فُرْصَ الْخَيْرِ)، آن حضرت فرمود: (ترس قرین یأس، و کم روی همراه با محرومیت است. فرصت به مانند ابر گذرا می‌گذرد، پس فرصت‌های نیک را غنیمت دانید).^(۷)

امروز در میان مردم فرصتی است که تمام انبیاء و مرسلین پیشین (علیهم‌السلام) در تمنای آن بودند حتی آل محمد (علیهم‌السلام) جائی که از ایشان (علیهم‌السلام) روایت است که فرمودند: (وَلَوْ أَدْرَكْتُهُ لَخَدَمْتُهُ أَيَّامَ حَيَاتِي) (اگر زمانش را درک می‌کردم، تمام ایام زندگیم را صرف خدمتش می‌کردم).^(۸) این فرصت الهی ملکوتی، قائم آل محمد (علیهم‌السلام)، رؤیای انبیاء و مرسلین (علیهم‌السلام) بلکه هدف اصلی بشریت از زمان آدم (علیه‌السلام). و به واسطه‌ی ایشان (علیهم‌السلام)، ملکوت به این عالم نزدیک و نزدیک‌تر می‌شود تا به سوی خود فراخواند و رفع کند بعد از این که اهل این عالم، فرصت‌های نیکوی بسیار را از دست دادند که زمینه برای ارتقای آنها را فراهم کرده بود اما آنان زندگی دنیا را بر آخرت ترجیح دادند.

مراحل این بحث از ورود آغاز می‌شود سپس به فصل اول که نظر در خواب‌هاست که خواب چیست و چگونه به وجود آمد؟ علت به وجود آمدن آن چه بود؟ بر چند نوع است؟ و موضع حدوثش چیست؟ و سپس به فصل دوم در نظر به رؤیا در قرآن کریم و کتاب مقدس و

۷. فحج البلاغة: ج ۴ ص ۶.

۸. غیبة- محمد بن ابراهیم نعمانی: ص ۲۵۳-۲۵۴.

فصل سوم میدان بحث در سنت مطهر روایت شده از رسول الله و اهل بیت (علیهم السلام) و چگونه موضوع رؤیا را معالجه و بیان کرده خواهیم پرداخت سپس در ختام بحث به نتایج آن خواهیم رسید.

از خداوند مسئلت دارم که برای خواننده‌ی گرامی، سودمند واقع گردد و این بحث به عموماً بر آن چه از کم و کاستی و قصور در اشاره ولو اشاره‌ی کوچک به این راه عظیم، راه دعوت یمانی آل محمد (علیهم السلام) همان قائم فراری و متواری ایشان، مورد قبول واقع گردد و چه بسا من - پناه می‌برم به خدا از اشاره به منیت - در آن به پذیرشش نزد سرور و مولایم یمانی آل محمد سید احمد الحسن (علیه السلام) امیدوارم و از خداوند برای من طلب آمرزش بخواهد و تقصیرم و قصورم را ببخشاید و به ثبات قدمی و حُسن عاقبت برآیم دعا کند.

دعای آخر ما، حمد و سپاس از آن کسی است که ما را بدین هدایت کرد و هدایت نمی‌یافتیم اگر هدایت خداوند عالمیان نبود.

وصلی الله علی محمد و آل محمد الأئمة و المهديين و سلم تسليماً كثيراً

۸ / رجب / ۱۴۳۱ هـ.ق

مصادف با

۲۱ / ۶ / ۲۰۱۰ م - ۳۱ خرداد ۱۳۸۹ هـ.ش

استاد زکی انصاری

آغاز:

پژوهش در مورد خواب‌ها، شکی نیست که به عنوان پژوهش در ساحت ملکوت مطرح می‌شود نه در ساحت عالم جسمانی، بدین خاطر، نوعی تلاش برای اعاده و رجوع مردم به ساحت ملکوتی (عالم طاعت) است بعد از این که اعراض و رویگردانی مردم از آن و مشغول شدنشان به این عالم جسمانی آغاز شد گویا دیگر عالمی بالاتر از این عالم نیست و مردم به طلب معرفت از خلال این عالم روی آوردند و اهتمامشان را بدان حدود کردند و بشریت با عده‌ی عظیم خود از حقیقت خود غافل شدند که هر چه از علم و معرفت دارند، سر منشأ آن عالم ملکوت است و عالم جسمانی در حقیقت فرع قائم به اصل آن بوده یعنی عالم جسمانی به واسطه‌ی عالم ملکوتی استوار و قائم گشته و اگر عالم ملکوت نبود، عالم جسمانی نیز وجود نداشت پس عالم ملکوت - اگر تعبیری صحیحی به کار برده باشیم - عالم برزخی است یعنی صله‌ای است که عالم اعلی (علم لاهوت) اصل معرفت و وجود را به عالم پایین‌تر (عالم جسمانی) مرتبط ساخته و اگر ملکوت نبود، ارزش عالم جسمانی، منتفی می‌گشت و وجود و هستی نداشت و عالم ملکوت باعث ایجاد عالم جسمانی است لذا راه به سوی لاهوت می‌باشد و معرفتی که هدف از خلقت و وجود بوده تا جایی که خداوند می‌فرماید: ﴿وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ﴾، (و جن و انس را نیافریدم جز برای آن که مرا پرستند).^(۹) از آن تراوش می‌کند به عبارت دیگر خالق خویش را بشناسند - بر حسب روایات ائمه (علیهم السلام) - شناخت غیب از طریق عالم جسمانی، میسر می‌گردد؛ زیرا شناخت مُلک، فرع برای شناخت اصل می‌باشد و نبود اصل لزوماً به معنای فقدان و نبود فروعش می‌باشد لذا معرفت غیب به واسطه‌ی غیب میسر است و امر دیگری که وجود داشته و در ادامه این موضوع حائز اهمیت می‌باشد و آن این است که؛ غیبت در عالم جسمانی دال بر هر چیزی است که شکلش از این عالم مخفی شده و این نگاهی کلی است و ملکوت (عالم صورت یا عالمی است که حس شنیداری در آن از خلال رؤیا میسر می‌گردد)، و با این ویژگی خود با عالم جسمانی متناقض است، چراکه شکل در آن، قابلیت شنیداری داشته و شنیداری بر آن سبقت داشته بلکه شنیداری چیزی است که شکل را در ذهن ترسیم می‌کند و اگر شکل شیء در ذهن انسان ترسیم نشود، به مطابقت آن چه

شنیده در ذهنش و بین آنچه در مقابلش ظاهر شده، اقدام می‌کند و در این‌جا میدان فراغی‌ست بین تصور ذهنی حاصل از شنیدن و بین شکل واقعی که آن خلأ را برای توضیح آنچه از معرفت حقیقت یا توهم مُیسِر کرده، پر می‌کند و آن ساحت، ساحت شک است. حال چه این‌که توهم مخلوق آن را پر کند که در این صورت تصور حاکم بر صورت واقع می‌گردد و سپس صورت واقعی در موضع اتهام و مراقبت دائم واقع می‌شود تا هویتش و مطابقتش با تصور را ثابت کند و این امر از صورت واقعی، سازگاری با تصور و تملق برای آن و غیره را مطالبه می‌کند و گرنه اتفاق نمی‌یابند یا این‌که از صورت واقعی پر گردد و آن از خلال شهادت ملکوت بر آن یعنی عالم حقیقی و مقابل عالم توهم برخاسته در ذهن انسان مُیسِر می‌گردد پس آن شکلی که در مقابلش در عالم جسمانی از خلال حقیقتش در عالم ملکوت ظاهر شده را می‌بیند پس تجلی آن صورت ملکوتی بر تصوراتش تسلط می‌یابد و بر اساس تنظیماتش طبق مُرادى که انسان از خلال آن عمل به صورت ملکوتی درک میکند که معنای اطاعت چیست و چه نیازی به آن است و هدفش چیست؟

پس غیب، دال بر غیاب مشاهده‌ی شکل واقعی در دائره‌ی غیب است؛ زیرا از عالم شهادت (عالم واقعی) غائب گشته اما غیب دیگری نیز وجود دارد که از غیب ملکوتی بالاتر است و آن غیب صورت در هوشیاری‌ست جائی که حس شنیداری و دیداری در قلب قرار می‌گیرد و حضور نص (کلام) برای حضور معرفت کفایت می‌کند و امام صادق (علیه السلام) این مرحله را مرتبه‌ی رسوخ در ایمان نام‌گذاری می‌کند که دیگر رؤیا به عنوان راهی برای معرفت حق نمی‌باشد و در این مرحله، رؤیا از آن انسان مرفوع می‌شود، زیرا آغاز معرفت، با کلمه است و ظرف کلام، قلب است - بر حسب تسمیه‌ی قرآن به فؤاد (قلب) - از این رو فؤاد حجاب خلق اول است که معرفت از خلال آن مُیسِر می‌گردد و در این حجاب، نیازی به چشم و گوش نیست؛ زیرا حضور کلام در آن به منزله‌ی حضور آب در ظرف است و در عوالم تنزیل، به وسیله‌ی دیگری جهت شناساندن و معرفت نیاز دارد لذا چشم در عالم ملکوت شکل گرفت و با نزول در این عالم، قلب نیاز به یک ابزار دیگر جهت تعریف داشت و آن گوش بود پس گوش در این عالم جسمانی، راهی برای انتقال معرفت صورت شکل گرفته در حجاب دوم است و آن چشم بوده و چشم ابزار انتقال شکل کلمه‌ی آشکار شده برای حقیقت متشکل در ظرف (قلب) است و قلب، حامل کلام با ظهور نص است بدین معنا که کلمه دارای سه

مرتبه است - البته بر حسب فهمم -:

مرتبه‌ی اول: وجود اشاره‌ی دال بر غیب مطلق که (هو) بود.

مرتبه‌ی دوم: حضور ذاتی دال بر وجود وجود که (الله) بود که آن اسم جامع برای تمام صفات کمال می‌باشد و صفات و اسماء از آن تراوش می‌یابند و این اسماء و صفات برای تعریف به فاعلی یا اشخاصی و برای اثبات به دیگران برای این تعریف به دلایلی نیازمند است و اگر آنها نبودند، خداوند سبحان شناخته نمی‌شد و در این مرتبه، معنای کلام آل محمد (علیهم السلام) آشکار می‌شود و امام علی (علیه السلام) فرمودند: (إِيَّاكَ أَنْ تُفَسِّرَ الْقُرْآنَ بِرَأْيِكَ حَتَّى تَفْقَهُهُ عَنِ الْعُلَمَاءِ فَإِنَّهُ رَبُّ تَنْزِيلٍ يُشْبِهُ بِكَلَامِ الْبَشَرِ وَ هُوَ كَلَامُ اللَّهِ وَ تَأْوِيلُهُ لَا يُشْبِهُ كَلَامَ الْبَشَرِ كَمَا لَيْسَ شَيْءٌ مِنْ خَلْقِهِ يُشْبِهُهُ كَذَلِكَ لَا يُشْبِهُ فِعْلُهُ تَعَالَى شَيْئاً مِنْ أَعْمَالِ الْبَشَرِ وَ لَا يُشْبِهُ شَيْءٌ مِنْ كَلَامِهِ بِكَلَامِ الْبَشَرِ فَكَلَامُ اللَّهِ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى صِفَتُهُ وَ كَلَامُ الْبَشَرِ أَعْمَالُهُمْ فَلَا تُشْبِهُهُ كَلَامُ اللَّهِ بِكَلَامِ الْبَشَرِ فَتَهْلِكُ وَ تَضِلُّ)، (مبادا قرآن را تفسیر به رأی کنی، حتی اگر از دانشمندان آن را آموخته باشی، زیرا اگر چه تماماً شبیه کلام بشر نازل شده، ولی به هر حال کلام خداست و به وقوع پیوستن آیاتش شباهتی به کلام بشر ندارد هم چنان که هیچ یک از مخلوقاتش شبیه او نیست و هم چنین فعل خداوند هیچ شباهتی به فعل و افعال بشر ندارد و کلامش شباهتی به کلام بشر ندارد و کلام خداوند تبارک و تعالی عین صفت اوست و کلام بشر، افعال و رفتار ایشان است، پس کلام خدا را شبیه به کلام بشر ندان که اگر چنین کنی، هلاک می‌شوی و گمراه می‌گرددی).^(۱۰)

و مرتبه‌ی سوم: حضور فعلی کلام، و حضور فعلیش با حضور قرآن ناطق یعنی حجت ناطق بر خلق است همان‌طور که امام صادق (علیه السلام) فرمودند همان دین است: (... ثُمَّ إِنِّي أَخْبِرُكَ أَنَّ الدِّينَ وَ أَصْلَ الدِّينِ هُوَ رَجُلٌ وَ ذَلِكَ الرَّجُلُ هُوَ الْيَقِينُ وَ هُوَ الْإِيمَانُ وَ هُوَ إِمَامٌ أُمَّتِهِ وَ أَهْلُ زَمَانِهِ فَمَنْ عَرَفَهُ عَرَفَ اللَّهَ وَ دِينَهُ وَ مَنْ أَنْكَرَهُ أَنْكَرَ اللَّهَ وَ دِينَهُ وَ مَنْ جَهِلَهُ جَهِلَ اللَّهَ وَ دِينَهُ وَ لَا يَعْرِفُ اللَّهَ وَ دِينَهُ وَ حُدُودَهُ وَ شَرَائِعَهُ بِغَيْرِ ذَلِكَ الْإِمَامِ كَذَلِكَ جَرَى بِأَنَّ مَعْرِفَةَ الرَّجَالِ دِينَ اللَّهِ وَ الْمَعْرِفَةَ عَلَى وَجْهَيْنِ مَعْرِفَةٌ ثَابِتَةٌ عَلَى بَصِيرَةٍ يُعْرَفُ بِهَا دِينَ اللَّهِ وَ يُوصَلُ بِهَا إِلَى مَعْرِفَةِ اللَّهِ فَهَذِهِ الْمَعْرِفَةُ الْبَاطِنَةُ الثَّابِتَةُ بِعَيْنِهَا الْمَوْجِبَةُ حَقَّهَا الْمُسْتَوْجِبُ أَهْلِهَا عَلَيْهَا الشُّكْرُ لِلَّهِ الَّتِي مَنْ عَلَيْهِمْ بِهَا مَنْ مِنْ

اللَّهِ يَمُنُّ بِهِ عَلَىٰ مَنْ يَشَاءُ مَعَ الْمَعْرِفَةِ الظَّاهِرَةِ وَ مَعْرِفَةِ فِي الظَّاهِرِ فَأَهْلُ الْمَعْرِفَةِ فِي الظَّاهِرِ الَّذِينَ عَلِمُوا أَمْرَنَا بِالْحَقِّ عَلَىٰ غَيْرِ عِلْمٍ لَا تَلْحَقُ بِأَهْلِ الْمَعْرِفَةِ فِي الْبَاطِنِ عَلَىٰ بَصِيرَتِهِمْ وَلَا يَصِلُونَ بِتِلْكَ الْمَعْرِفَةِ الْمُقْصَرَّةِ إِلَىٰ حَقِّ مَعْرِفَةِ اللَّهِ، (سپس من به تو خبر می‌دهم به این که دین و اصل دین مردی است و آن مرد یقین است و آن یقین ایمان است و آن یقین امام امت خویش و امام اهل زمان خود می‌باشد پس کسی که آن امام را بشناسد خدا و دینش را شناخته و آن که انکار آن امام کند خدا و دینش را انکار کرده و هر که جاهل باشد آن امام را، خدا و دینش و احکام و شریعت خدا را جاهل است...)^(۱).

و حقیقت این کلمه فعلیت یافته متجلی در عالم مُلک، ممکن نیست با تعریف هیچ معرفت سودبخشی میسر شود جز در عالم ملکوت، جائی که چیزی از حقیقتش بیان شود. پس غیب، عوالم و مراتبی در عوالم دارد و ملکوت غیبی ست برای عالم ملک و جبروت نیز غیبی ست برای عالم ملکوت و لاهوت غیبی برای عالم جبروت شمرده می‌شود و توصیف آن عوالم به غیب بدین سبب است که هر عالم از آنها از عالم دیگر محجوب بوده و این حجاب- اگر تعبیرش صحیح باشد- هیمنه است لذا عالم لاهوت، از عالم جبروت با هیمنه‌ی اول بر دوم محجوب است و این چنین غیب بالاتر نسبت به پایین‌تر می‌شود و پایین‌تر محکوم به بالاتری ست و توصیف تمام عوالم بالا به غیب صحیح می‌باشد؛ زیرا از غیب حق است و آن کنه و حقیقت بوده این از یک جهت و از جهت دیگر، هر عالم واسطه‌ی بین پایین‌تر و بالاتر می‌باشد و لذا عالم ملکوت واسطه‌ی بین عالم جسمانی و جبروت بوده و جبروت حلقه‌ی ارتباط بین لاهوت و ملکوت است و لاهوت حلقه‌ی وصل بین جبروت و کنه و حقیقت است و سپس اتصال لاهوت به عالم جسمانی، بدون ملکوت میسر نیست و وجود ملکوت امر مهمی از برای وجود عالم جسمانی است، و باب فیض لاهوت است- اگر تعبیر درستی باشد- و اهمیتش از جهت وجود یعنی جهت نزول بوده و جهت معرفت، جهت صعود است و ملاحظه می‌کنیم که رسالت‌های الهی بر دو جهتند، جهت اول: جهت تنزیل- یعنی وجود- و دوم، جهت تأویل- یعنی معرفت- و مفرده‌ی تنزیل دال بر حصول مرحله به نزول است یعنی امر نزول به طور مستقیم حاصل نگشته است بلکه با واسطه حاصل شده لذا تنزیل بر آن اطلاق یافت و هم‌چنین

ارتقاء، نیز به طور مستقیم حاصل نشد بلکه به واسطه‌ی بازگشت تنزیل به مصدر و منبعش بوده بلکه بازگشت هر چیزی به منبعی است که از آن سرچشمه گرفته است.

خداوند می‌فرماید: ﴿يَوْمَ نَطْوِي السَّمَاءَ كَطَيِّ السَّجِلِّ لِلْكِتَابِ كَمَا بَدَأْنَا أَوَّلَ خَلْقٍ نُعِيدُهُ وَعَدًّا عَلَيْنَا إِنَّا كُنَّا فَاعِلِينَ﴾، (روزی که آسمان را هم‌چون در پیچیدن صفحه نامه‌ها در می‌پیچیم همان گونه که بار نخست آفرینش را آغاز کردیم دوباره آن را باز می‌گردانیم وعده‌ای است بر عهده ما که ما انجام دهنده آنیم).^(۱۲)

شاید پیچش آسمان، دال بر پیچش عالم ملکوت در توصیفش به عنوان درب معرفت باشد و پیچاندنش به معنای آغاز فنای عالم جسمانی باشد؛ زیرا با پیچش آسمان، عالم جسمانی به ظلمت و عدم باز می‌گردد و دیگر هیچ نوری ندارد.

لذا جالب توجه است که، قوم مسیحیت در توصیف دولت عدل الهی، آن را (دولت ملکوت خدا) می‌نامند و این نام از من درآوردی نبوده بلکه آن را از بشارت عیسی نبی (علیه السلام) برگرفتند زمانی که آنان را به نزدیکی ملکوت خدا بشارت داد و آن علامت واضح برای این دولت است که آنچه بشریت معرفتش را از هیکل معروفی که تکیه بر توهم دارد و آن را قانون گذاردند را ویران خواهد کرد، توهمی که می‌گوید: (ماده از بین نمی‌رود و به وجود نمی‌آید و از عدم خلق نمی‌شود) و به جای آن هیکلی معرف حقیقت با این مفاد می‌آورد که (ماده قابلیت عدم و وجود دارد) و اصل وجود، غیب است و سپس برگرفتن معرفت از غیب میسر می‌شود همان‌طور که وجود از غیب است و این عالم جسمانی چیزی نیست جز مظهري از عالم ملکوت و آن عالم اثر است و واضح است که وجود اثر باید دلالت‌کننده باشد نه مدلول، و بنگری که آن مدلول چیست؟ یعنی عالم ملک در واقع اثر و رد پای عالم ملکوت است و اصل آن از ملکوت می‌باشد و عالم ملک لزوماً انطواء یافته از ملکوت می‌باشد و اخذ و تسلیم معرفت از آن میسر می‌گردد.

اگر به روش شناخت بنگریم در می‌یابیم که؛ صورت یا تمثال اولیه در ملکوت بر توصیف چیزی می‌باشد و نه عکس، بدین معنا که توصیف بدون وجود تصویر شکل نمی‌گیرد و این امر حتی در عالم ملک هم بر پایه تفکر بنا شده است پس کسی که مطلبی را می‌نویسد در صدد

است که شکل و صورت ذهنی‌اش را به تصویر بکشد و این تصویر را به اصطلاح (عکس‌برداری) می‌گویند- همان‌طور که اهل منطق می‌نامند- و آن مرحله‌ی آغازین در تفکر است و معنای آغاز، اشاره به اصل و مبدأ دارد و تفکر بدان استناد می‌یابد و اگر آن نبود، تفکر بشر نمی‌توانست در مراتب معرفت، ارتقاء یابد و این مرتبه‌ای از معرفت است؛ یعنی ترسیم تفکر دارای دو جهت است: جهت اصلی و فرعی.

اما اصل و آن‌چیزی‌ست که انسان در عالم ملکوت آن را دیدار می‌کند و انسان در این دیدار امری جز توجه به آن برای او نیست بدین معنا که مرحله‌ی دیدار ملکوتی، استعداد فکری بشری و گیرندگی مفاهیم و سپس توصیف‌گری آن‌چه از کلمات دریافت نموده می‌باشد و جهت فرعی حاصل از این نیروی ملکوتی، آن فکر و قوه بشری می‌باشد که نقش فاعل در ایجاد تصوراتی تکیه بر آن‌چه از ملکوت دریافته داشته می‌باشد پس عالم تصاویر و شکل عالم ملکوت می‌باشد و همچنین ملاحظه‌ی دیگری وجود دارد که؛ معرفت با صورت، احاطه‌ی بزرگ‌تر و بیشتری نسبت به معرفت به دست آمده از خلال توصیف کلمات داشته؛ زیرا معرفت با صورت، معرفت محکم بوده و چیزی بر آن افزوده نمی‌شود و نه کاسته می‌شود در حالی که توصیف صورت با کلمات، شکل را به صورت مشابه در ذهن مخاطب القاء می‌کند به این معنا که بر حسب آن‌چه شنونده در ذهن خود تصور می‌کند، کم و کاستی‌هایی دارد و امکان تحصیلش وجود ندارد و از آن‌چه تقدیم شد صورت ملکوتی از معرفت با توصیف (کلمات) محکم‌تر است و آن‌چه در تفکر بشری واقع می‌گردد یا شکل موصوف از ملکوت بوده یا این که تصویری که نقش فکر بشری ایفا می‌کند یعنی همان عامل ساخت آن‌چه از بقایای آثار ملکوتی که نزد خود دارد، بدین معنا که معرفت اصلی از ملکوت است و آن‌چه تفکر به ثمر می‌رساند، عملیات مصنوعی بر روی آثار باقی از تصویراتی‌ست که از ملکوت به شکل تصاویر دریافت کرده پس عملیات وضع قوانین و نظام، از ابداع فکر بشری نیست بلکه چکیده‌ای از تصویر ملکوتی دریافت شده و بقایای حاضر در ذهنش می‌باشد. پس انسان به نظام و قانون‌گذاری تکوینی روی می‌آورد و این روی آوردن همان عامل دفع بحث به قوانین و نظامی‌ست تا به واقعیت فعلی درآید اما به شدت انشغالش به تفعیل این دافع، از جهتی که باعث فزونی توانش در کشف نظام اشیاء بوده غافل می‌کند و این غفلت گسترش یافته تا این‌که باعث قطع ارتباطش با منبع عطا شده می‌گردد پس مجال را برای اراده‌ی فقیرش در ایفای

نقش تنظیم و قانون گذاری رها کرده و حتی این نقش هر چند متوهم شده که ابداعی است اما در حقیقت آنچه در آن بوده بر آثار ملکوتی بر اعاده‌ی صیاغش بر وفق آنچه متوهم شده استوار گشته و لذا در اغلب اوقات، صورت مشتبه بوده و از خلل رنج می‌برد.

هدف از بحث در این ورودی، بیان خواب‌های حدیثی معرفی صوری منقول از عالم غیب برای تعریف انسان به اهمیت استمرار اتصال به غیب و راه‌های متواصل با آن بوده این از یک جهت و از جهت دیگر که تعریفش با مبعوث (معلم) حامل معرفت حق از اهمیت بسیار برخوردار بوده و مکلف به تبلیغ آن است.

خواب‌ها، صورت مثالی برای نور هستند یعنی امثال کلام و این تصویر، حقیقت معرفت و منبعی که لازم انسان برای رفع نقص و خلاصی از نیازمندی بدان توجه کند و سپس در طلب کمال بر آید تا جائی که خودش صورت ملکوتی برای مثال شود را منعکس می‌کند و رسیدن به این درجه، مقصود و مُراد اصلی به وجود آمدن خواب‌هاست بدین سبب که انسان در این عالم حجاب‌ها، با تعدادی حجاب از عالم ملکوت محجوب گشته، هم‌چون حجاب جسد مادی، حجاب شهوت، حجاب غفلت، حجاب معصیت و مجموع این حجاب‌ها، مانع و گردنه‌ای در مقابل رسیدن صورت ملکوتی به نفس انسانی موافق با آن‌طوری که از ملکوت پخش شده، می‌شود و برعکس، این صورت، می‌تواند روز به روز واضح و روشن گردد در صورتی که انسان به این حجاب‌ها توجهی نکند و معلق به غیب و ملکوت گردد تا جائی که حضرت عیسی (علیه السلام) می‌فرماید: (کسی که از خداست، کلام خدا را می‌شنود) و شاید معنای سودمند حدیث این گونه باشد که هرگاه انسان به غیب مشغول گردد و از غیر آن دیده و نظر کوتاه کند به زودی روحش برای شنیدن کلام خدا مهیا می‌گردد و خداوند از زمانی که خواست شناخته شود، همواره متکلم بوده و با کلمه‌ای که با آن خلق را آفرید ظاهر گشت و به خلق شناساند و او نیز به واسطه‌ی آن شناخته شد.

پس خواب‌ها - خواب‌های ملکوتی - صوت خداوند سبحان هستند که به این عالم نزول می‌کنند تا مخلوقات را به خود و خدای خود بشناسانند و بدین سبب از آل محمد (علیهم السلام) روایت

است که فرمودند: (مَنْ عَرَفَ نَفْسَهُ فَقَدْ عَرَفَ رَبَّهُ): (هر کس خود را شناخت، به تحقیق خدای خود را شناخته).^(۱۳)

و معرفت نفس مُیسَر نمی شود مگر با رؤیت صورتش و این صورت منعکس نمی شود مگر به واسطه‌ی ملکوت، عالم برتر بر آن نفس و با این صورت معرف به نفس، انسان به شناخت پروردگار خود آغاز می کند و این معرفت تحقق نمی یابد مگر به واسطه‌ی اتصال به غیب از جمله خواب‌هاست.



فصل اول:

- خواب چیست؟
- چگونه به وجود آمد؟
- علت به وجود آمدن آن چیست؟
- بر چند نوع است؟
- و موضع حدوث آن چیست؟

مبحث اول:

خواب (از نظر لغوی و اصطلاحی) چیست؟

خواب‌ها- در توصیف وجود- رویدادی قابل وقوع است و از کلام (نص) امر به وقوع پیوستنی بوده یعنی تجلی و ظهور برای گنج مخفی است بر حسب آنچه در حدیث قدسی روایت شده: (كُنْتُ كَنْزًا مَخْفِيًّا، فَأَحْبَبْتُ أَنْ أَعْرَفَ، فَخَلَقْتُ الْخَلْقَ لِكَيْ أَعْرَفَ) (من گنج پنهان بودم، خواستم شناخته شوم پس خلق را آفریدم تا شناخته شوم)،^(۱۴) و آن فرعی از اصل است- اگر تعبیرش صحیح باشد، کلام ملکوتی خداوند سبحان است و توصیفش به حدوث، دال بر این است که حامل علم مخفی شده و مکنون در این احداث می‌باشد همان‌طور که کلام نیز به وقوع پیوستنی است؛ زیرا به واسطه‌ی آن گنج پنهان آشکار می‌شود و از جهت ارتباطش با کلام آشکار شده از برای گنج، برای آن تعبیری از سعه و احاطه می‌آید و از جهت ارتباطش با مخلوق، از بلوغ مقام عقلش تعبیر می‌کند یعنی آسمان هفتم کلی و این مقام واسع‌ترین و احاطه‌ی بیشتری نسبت به عوالم ملکوتی و ملکی دارد.

خواب‌ها- بر اساس توصیف وجدانی-: چیزی که شخص خوابیده در ملکوت می‌بیند؛ زیرا این مشاهده، مشاهده‌ی بصیرتی است و نه بصری و برخی هستند که عقول را به ضعف و خواب‌ها را به سفاهت توصیف می‌کنند و این توصیف دلالت می‌کند که عقل، ظرف قوت و خواب‌ها، ظرف حکمتند و به سفاهت توصیف نمی‌شود مگر این که ظرفی برای حکمت بوده باشد و تُهی بودن از چیزی که آن را سفاهت می‌نامند یا لبریز شدن آن از آنچه در خورش نبوده را نیز سفاهت می‌نامند.

توجه به این که خداوند سبحان به انسان قدرت عظیم داده، مایه‌ی سودمندی است که انعکاس صورت ملکوتی در خواب و انعکاس صورت جسمانی در بیداری و این توانایی در انسان وهم (تفکر) نامیده می‌شود و این قدرت، امکان ابداع و سخنگویی (حدیث نفس) را دارد و آنچه از ابداع بوده را اسطوره یا خرافه یا دیگر اسم‌هایی که بر این واقع مصنوع

دلالت می‌کنند و آن را پدیده توهمی معرفی می‌کنند، و آنچه از حدیث نفس بوده، مدار بحث ماست و بر دو مرحله است: اول بدایت و آنرا تصور نام‌گذاری نموده‌اند جائی که بر صفحه‌ی وهم، تصویر غیر کامل شکل می‌گیرد که توهم به کامل کردن آن اقدام می‌کند یعنی از قدرت خلاقیت و ابداع خود استفاده می‌کند و لذا تصور به وجود اصلی‌اش، انعکاس غیر تام بر واقع خارجی و با تجسمش بر صفحه‌ی توهم صورتی را ایجاد می‌کنند که عامل خارجی و قدرت وهم بر تجسمش به شکل آغازین آن شریک و نقش دارند.

مرحله‌ی دوم: به کمال و تمام نزدیک‌تر بوده و تصدیق نامیده می‌شود و آنچه بر صفحه‌ی وهم (فکر) شکل می‌گیرد، صورت قابل مشاهده در عالم جسمانی در بیداری و قابل مشاهده در ملکوت در خواب است و تصویر در آن کامل دریافت و نیازی ندارد که بیننده آن را با توصیفاتی موجود در تفکرش نسبت به شکل واقعی جسمانی در بیداری یا صورت ملکوتی در خواب ترجمه کند و از آن‌جا که بحث یعنی حدیث در باب چیزی است که از تصویر در خواب شکل می‌گیرد لذا تصویر در مورد آن بدون نظر به مسئله‌ی تصویر جسمانی، مشخص خواهد شد و آنچه از انسان بیننده چه در فضای جسمانی یا چه در فضای ملکوتی صادر می‌شود در واقع شهادت و گواهی است و اعتماد به گواهی مؤمن عادل در عالم جسمانی و قبول آن مستلزم اعتمادش و قبولش در عالم ملکوت بوده؛ بدین جهت که تصویر دریافت شده از عالم ملکوت از هر گونه ابهام و غیر حقیقی بودن خالی بوده بر عکس صورت مرئی در عالم جسمانی که یک صورت پر از ابهام و مصنوعی و غیر حقیقی می‌باشد پس احتمال فریبنده بودن صورت در عالم جسمانی بسیار بالاست و وقوعش در عالم ملکوت ممتنع است؛ زیرا عالم ملکوت عالمی است که در آن حتی به یک چشم بر هم زدن، خدا معصیت نمی‌شود و آن یک عالم طاعت کامل است اما عالم جسمانی عالمی است که در آن خدا را معصیت می‌کنند و امیر المؤمنین (علیه السلام) فرمودند: (مِنْ هَوَانِ الدُّنْيَا عَلَى اللَّهِ أَنَّهُ لَا يُعْصَى إِلَّا فِيهَا وَ لَا يُتَالُ مَا عِنْدَهُ إِلَّا بِتَرْكِهَا)، (یعنی در خواری دنیا نزد خدا همین بس که جز در آن، نافرمانی خدا نکنند و جز با ترك آن، به آن چه نزد خداست دست نیابند).^(۱۵) لذا راه هدایت و مراقبت و نظر به آن با

وجود واسطه، یعنی حجج معصومین (علیهم السلام) که خداوند ایشان را به عنوان خلفاء منصوب کرده تا به واسطه‌ی تمسک به ایشان و اطاعتشان روشن شود و شهیدان و گواهان بر مردم هستند.

و خداوند می‌فرماید: ﴿وَكَذَلِكَ جَعَلْنَاكُمْ أُمَّةً وَسَطًا لِتَكُونُوا شُهَدَاءَ عَلَى النَّاسِ وَيَكُونَ الرَّسُولُ عَلَيْكُمْ شَهِيدًا وَمَا جَعَلْنَا الْقِبْلَةَ الَّتِي كُنْتَ عَلَيْهَا إِلَّا لِنَعْلَمَ مَنْ يَتَّبِعِ الرَّسُولَ مِمَّنْ يَنْقَلِبُ عَلَى عَقْبَيْهِ وَإِنْ كَانَتْ لَكَبِيرَةً إِلَّا عَلَى الَّذِينَ هَدَى اللَّهُ وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُضَيِّعَ إِيمَانَكُمْ إِنَّ اللَّهَ بِالنَّاسِ لَرُؤُوفٌ رَحِيمٌ﴾، (و بدین گونه شما را امتی میانه قرار دادیم تا بر مردم گواه باشید و پیامبر بر شما گواه باشد و قبله‌ای را که [چندی] بر آن بودی مقرر نکردیم جز برای آن که کسی را که از پیامبر پیروی می‌کند از آن کس که از عقیده خود برمی‌گردد بازشناسیم هر چند [این کار] جز بر کسانی که خدا هدایت [شان] کرده سخت گران بود و خدا بر آن نبود که ایمان شما را ضایع گرداند زیرا خدا [نسبت] به مردم دلسوز و مهربان است).^(۱۶)

لذا خواب‌ها، تعبیری از قدرت نفس انسان بر مسیر تکامل بوده که از حجاب مادی که سعی در ممانعت تکامل و تواصل با نخستین عالم خویش را دارد عبور می‌نماید، و خوابها جائیست که مخصوص ذکر و اتصال به عالم ملکوت تعبیر می‌شود در حالی که ذکر مربوط به بیداری غالباً متوجه به عالم جسمانی و با مشغول شدن انسان و اهتمامش به آن می‌باشد، اما در حالت خواب، به طور طبیعی تواصل با عالم ماده قطع می‌شود؛ زیرا نفس در خواب از اراده‌ی بشر خارج می‌شود و از رحمت و لطف خداوند است؛ و آن نفسی را که در بیداری مشغول به ذکر غیب بوده را به دوام و استمرار ذکر در عالم خواب هم منعم می‌گرداند و بدین ترتیب ذکر در عالم بیداری، علم است و در عالم خواب، حلم (رؤیا) پس علم و حلم دو چیز ملازم هستند که نزدیک است در میدان معرفت از هم جدا نشوند و هر دو قوس معرفت هستند. حلم، فیض معرفت نازل از ملکوت است علم، هویت آن فیض در این عالم و ظهور و تجلیش می‌باشد و خواب شاهدهی برای علم به عنوان ظهور خبر ملکوتی شمرده می‌شود و علم چیزی است که حلم را ثابت می‌کند و بدان حجیت می‌بخشد.

از رسول الله (صلی الله علیه و آله) روایت است که ایشان بعد از پایان نماز صبح به اصحاب خویش توجه می‌کردند و می‌پرسیدند: (آیا بشارت‌هایی هست؟؟) و زمانی که سعد به ایشان (صلی الله علیه و آله) خبر داد؛

بدین معناست که از ملکوت به ایشان خبر داد؛ زیرا در آن دلالتی بر پیروزی معلم در تربیت و رعیت خویش و آماده ساختن ارواحشان بوده تا محل و موضع امن و مطمئن نزول ملائکه‌ی صالحین رؤیا باشند و شاید در این امر بیان می‌شود که مأموریت رسول ﷺ این بوده که ارتباط بین عالم ملکوت (نخست و اصلی) و جسمانی (دوم و فرعی)، را محکم‌تر نماید و از پاک کردن عقائدی که منجر به زوال فرع و مرگش و عقیم ساختن اصلش و به تعطیل کشاندن هدف از وجودش می‌باشد؛ چراکه بر حسب فهمم، هدف وجود ملکوت، نقل‌کننده‌ی معرفت حقی است که از بالا به پائین نازل می‌شود و عالم ملکوت حلقه و زنجیر ارتباط و تواصل بین عوالم بالاتر و عالم دنیاست.

اگر به ایشان ﷺ خبر می‌دهند که هیچ رؤیائی ندیدند، آثار حُزن و اندوه بر چهره‌ی حضرت آشکار می‌شود و به آنها می‌فرماید: (آنها کان عندي حبيبي جبرائيل عليه السلام وأخبرني أن ما يمنع الملكة من النزول عليكم وجود التفت بأيديكم) (لحظه‌ای پیش حبیبم جبرئیل علیه السلام نزد من بود و به من خبر داد که آنچه مانع نزول ملائکه بر شما می‌شود، وجود چرک در دستانتان است "یعنی ناخن‌های بلندی که زیر آنها چرک جمع شده")، زمانی که ملائکه‌ی رؤیا فرستاده می‌شوند به دنبال محل و موضع پاک می‌گردند در آن فرود آیند و اشاره‌ی رسول ﷺ به چرک مادی، به معنای اشاره به چرک معنوی است - اگر تعبیر صحیحی به کار برده باشیم - وجود چرک به معنای ضایع و تباه کردن تلاش معلم مریب تعبیر می‌شود و سپس همین تباهی باعث حُزن و اندوهش می‌شود؛ زیرا پیامبر ﷺ در پی ضایع و تباه شدن تلاش ایشان و عدم دیدار اتباع با ملائکه، احساس می‌کند که در ادای وظیفه‌ی خویش قصور و کوتاهی کرده - و حاشاه - و از اصحابش مطالبه می‌کند و با این طلب از تمام کسانی که ادعا می‌کنند پیروانش هستند و به ایشان ایمان دارند، می‌خواهد که محل مقدس خدا و میدان تواصل با ملکوت باشند تا در معرفت حق هوشیار باشند.

بنابراین، خواب‌ها، وسیله‌ی معرفت غیب به واسطه‌ی غیب می‌باشند و آن باب حکمت بوده و وجودش به عنوان حکمت به این دلیل بوده که بیننده بین آنچه از سوی خداوند رحمن و آنچه شیطان در آن تداخل می‌کند، تمایز ایجاد می‌کند و افعال شیطانی چیزی جز سفاهت نیست بدین معنا که رموز رؤیای ملکوتی بر حکمت دلالت می‌کنند و همانند شکافتن صبح واضح است حتی اگر شیطان در عالم نفس سعی در محو ساختن آن رموز در هنگام بازگشت

از ملکوت الهی داشته باشد.

شیطان (لع)، قطع کننده‌ی راه به سوی خداست و اگر در زمان عروج نفس موفق نشود که بر سر راه آن قرار گیرد و امور حُزن بر انگیزی را به آن نشان دهد یا آن را به سبب تصاویری که بر چیزی جز سفاهت دلالت ندارند، عاجز و درمانده می‌کند و باعث سرگردانیش شود یا اگر نتوانست در آغاز عروجش بر سر راهش قرار گیرد، در هنگام بازگشت در کمینش می‌نشیند و نفس می‌آید در حالی که حامل عطا و بخشش و معرفت از سوی خداست پس او در صدد بر می‌آید که نفس را نسبت به عطایش دچار تردید کند و امر را بر آن مشتبه می‌سازد یا محزونش می‌کند همان‌طور که از حضرت فاطمه (علیها السلام) روایت شده است:

تفسیر علی بن ابراهیم: در تفسیر خود و فرموده‌ی خداوند: ﴿إِنَّمَا النَّجْوَى مِنَ الشَّيْطَانِ لِيَحْزُنَ الَّذِينَ آمَنُوا وَ لَيْسَ بِضَارِّهِمْ شَيْئاً إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ وَ عَلَى اللَّهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُونَ﴾، (چنان نجوایی صرفاً از [القات] شیطان است تا کسانی را که ایمان آورده‌اند دل‌تنگ گرداند و [لی] جز به فرمان خدا هیچ آسیبی به آنها نمی‌رساند و مؤمنان باید بر خدا اعتماد کنند).^(۱۷) گوید: پدرم از محمد بن ابی‌عمیر از ابی‌بصیر از ابی‌عبدالله (علیه السلام) نقل می‌کند که فرمودند: (علت نزول این آیه، این بود که فاطمه (علیها السلام) در خواب می‌بیند که رسول الله (صلی الله علیه و آله) قصد دارد به همراه فاطمه و علی و حسن و حسین (علیهم السلام) از مدینه خارج شود، پس چون خارج شدند و از دیوارهای مدینه دور شدند، به یک مسیر دو راهی برخوردند پس رسول الله (صلی الله علیه و آله) جانب راست را گرفت تا در آن رفتند تا اینکه به مکان سبزه زاری رسیدند که پر از درختان خرما و جوی آب بود، پس رسول الله (صلی الله علیه و آله) برّاه‌ای بزرگ خریدند که در یکی از گوشه‌های سفید داشت، حضرت دستور دادند که آن را سر ببرند پس چون مهیای خوردن شدند در هنگام خوردن در آن مکان در دم مُردند. پس فاطمه (علیها السلام) گریان از خواب بیدار شد، و هرگز رسول الله را از خوابی که دیده بود، باخبر نساخت. پس وقتی صبح فرا رسید، رسول الله (صلی الله علیه و آله) به همراه دراز گوشی آمدند و فاطمه را بر آن سوار کردند و امر کردند که امیر المؤمنین و حسن و حسین از مدینه خارج شوند، همانگونه که فاطمه در خواب دید. پس هنگامی که از دیوارهای مدینه خارج شدند، به یک مسیر دو راهی رسیدند و رسول الله (صلی الله علیه و آله) جانب راست را برگرفت و

رفتند تا اینکه به مکان سبزه زاری رسیدند که پر از درختان خرما و جوی آب بود، پس رسول الله ﷺ بره‌ای بزرگ خریدند که در یکی از گوشه‌های خال‌های سفید داشت، حضرت دستور دادند که آن را سر ببرند و کباب کردند، پس چون مهیای خوردن شدند، فاطمه برخاست و به گوشه‌ای رفت و از هراس مبدا این که بمیرند، می‌گریست. رسول الله ﷺ به دنبال او رفت و بالای سرش ایستاد در حالیکه اشک بر گونه‌هایش سرازیر بود، پرسید: تو را چه شده دخترم؟ فرمود: یا رسول الله دیشب خواب دیدم چنین و چنان و هر آنچه من در خواب دیدم، شما انجام دادید، پس در مورد شما بسیار دلواپس شدم؛ زیرا نمی‌خواهم شما بمیرید. پس رسول الله ﷺ برخاست و دو رکعت نماز خواند و با خداوند نجوا کرد، لحظه‌ای بعد جبرئیل بر ایشان نازل شد و فرمود: ای محمد! این شیطان است که به او زها (الرهاط) گفته می‌شود، او کسی است که آن رؤیا را به فاطمه نشان داد و مؤمنان را در خواب‌هایشان نگران و محزون می‌کند. پس رسول الله از جبرئیل خواست که او را نزد خود فراخواند. پس جبرئیل او را به محضر رسول الله ﷺ آورد. سپس رسول به او گفت: تو آن رؤیا را نشان فاطمه دادی؟ گفت: آری ای محمد. پس حضرت سه بار آب دهان خویش را به او انداخت و در سه موضع، او را شکافت. سپس جبرئیل به محمد ﷺ فرمود: ای محمد اگر خوابی دیدی یا هر یک از مؤمنین خوابی ببیند که از ضرر آن هراسناک شود، بگوید: (أعوذ بما عاذت به ملائكة الله المقربون وأنبياء الله المرسلون وعباده الصالحون من شر ما رأيت من رؤياي) و حمد و معوذات و قل هو الله احد را بخواند و سه بار آب دهان خود را به سمت چپ بندازد، بدو ضرری از آنچه که دیده، نخواهد رسید. پس خداوند بر رسولش این آیه را نازل کرد: ﴿إِنَّمَا النَّجْوَى مِنَ الشَّيْطَانِ لِيَحْزَنَ الَّذِينَ آمَنُوا وَ لَيْسَ بِضَارِّهِمْ شَيْئاً إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ وَ عَلَى اللَّهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُونَ﴾، (چنان نجوایی صرفاً از [القات] شیطان است تا کسانی را که ایمان آورده‌اند دلتنگ گرداند و [لی] جز به فرمان خدا هیچ آسیبی به آنها نمی‌رساند و مؤمنان باید بر خدا اعتماد کنند)).^(۱۸)

اسم این القاء (نجوی) است اما این نجوی به سبب وجود معصوم یعنی رسول الله ﷺ خیلی سریع آشکار شده و مهار می‌گردد و این سه آب دهان که در سه موضع انداخته شد - شاید جهاتی باشد که انسان از آنها می‌آید یعنی سمت راست و چپ و عقب و جلو اما جهت چهارم

یعنی راست جهتی است که شیطان ملعون تحمل آن را ندارد؛ زیرا جهت ایمان و جهت حمایت الهیست و قدرت خداوند بر او متجلی شد و این سه براق، به منزله‌ی تخصص انسان از جهاتی بوده که ممکن است شیطان از خلال آنها با انسان مروده کند و حتی ذکر آن را بیان می‌کند و گویا قرائت سوره‌ی توحید برای تخصص جهت مقابل و معوذتین برای تخصص از طرف عقب و چپ است.

از خلال این روایت شریف، از یک جهت، اهمیت وجود عاصم در هر زمان را آشکار می‌کند و از جهت دیگر، بیان مصداق باز دارنده است و احدی نمی‌تواند القای شیطان را منسوخ سازد جز خداوند سبحان و خداوند سبحان او را به واسطه‌ی حجتش بر خلق منسوخ می‌کند و القای آن را کشف و نقشه‌اش را نقش بر آب می‌کند و تلاشش برای از قطع راه بندگان خدا به سوی پروردگارش را ناکام می‌کند، عاصم، همان حجت خدا در هر زمان است و وجود عاصم در هر زمان، تدبیر شیطان را قطع و تلاشش برای تشکیک مردم نسبت به ملکوت و عطایش را رسوا می‌کند و حتی با عاصم نیز عمل شیطان رسوا می‌گردد و هرگاه تلاش کند بر ایشان القا کند، القایش رسوا می‌گردد؛ زیرا سفاهت است و سفاهت هرگز حکمت را خدشه‌دار نمی‌کند و هر دو در یک مکان جمع نمی‌شوند جز این‌که سفاهت رسوا می‌شود که دیگر راهی برای پوشاندن آن نیست.

خداوند می‌فرماید: ﴿وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ مِنْ رَسُولٍ وَلَا نَبِيٍّ إِلَّا إِذَا تَمَنَّى أَلْقَى الشَّيْطَانَ فِي أُمْنِيَّتِهِ فَيَنسَخُ اللَّهُ مَا يُلْقِي الشَّيْطَانُ ثُمَّ يُحْكِمُ اللَّهُ آيَاتِهِ وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ* لِيَجْعَلَ مَا يُلْقِي الشَّيْطَانُ فِتْنَةً لِلَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ وَالْقَاسِيَةِ قُلُوبُهُمْ وَإِنَّ الظَّالِمِينَ لَفِي شِقَاقٍ بَعِيدٍ﴾، (و پیش از تو [نیز] هیچ رسول و پیامبری را نفرستادیم جز اینکه هر گاه چیزی تلاوت می‌نمود شیطان در تلاوتش القای [شبهه] می‌کرد پس خدا آن‌چه را شیطان القا می‌کرد محو می‌گردانید سپس خدا آیات خود را استوار می‌ساخت و خدا دانای حکیم است* تا آن‌چه را که شیطان القا می‌کند برای کسانی که در دلهایشان بیماری است و [نیز] برای سنگدلان آزمایشی گرداند و ستمگران در ستیزه‌ای بس دور و درازند).^(۱۹) پس آیات خداوند سبحان، آیات حکمت هستند و چه دور است شیطان از حکمت و هر آن‌چه با خود می‌آورد سفاهت است بدین سبب نمی‌تواند با

حجج الهی رو به رو شود؛ زیرا ایشان علیهم السلام ظرف حکمتند و در ظرف پاکشان جائی برای سفاقت ندارند- و حاشاهم- و با وجود عاصم و باز دارنده در هر زمان یعنی حجت خدا بر زمین که خبائث سفاقت را نفی می کند خبائث سفاقتی که شیطان سعی می کند به نور حکمت نازل از سوی خدا بچسباند، هیچ راهی بر مؤمنین ندارد.

خداوند می فرماید: ﴿قَالَ أَنْظِرْنِي إِلَى يَوْمٍ يُبْعَثُونَ﴾ قَالَ إِنَّكَ مِنَ الْمُنظَرِينَ ﴿قَالَ فَبِمَا أَغْوَيْتَنِي لَأَقْعُدَنَّ لَهُمْ صِرَاطَكَ الْمُسْتَقِيمَ﴾ ثُمَّ لَا تَجِدُ أَكْثَرَهُمْ شَاكِرِينَ ﴿﴾، (گفت مرا تا روزی که [مردم] برانگیخته خواهند شد مهلت ده* فرمود تو از مهلت یافتگانی* گفت پس به سبب آن که مرا به بیراهه افکندی من هم برای [فریفتن] آنان حتماً بر سر راه راست تو خواهم نشست* آن گاه از پیش رو و از پشت سرشان و از طرف راست و از طرف چپشان بر آنها می تازم و بیشترشان را شکرگزار نخواهی یافت).^(۲۰) و در این جا به ضرورت وجود عاصم و حجت در هر زمان و قبح تھی بودن زمان از حجت خدا پی می بریم و اگر حجت نبود زمین با اهلش می سوخت! چرا؟ زیرا بدون عاصم، در امواج دریای جهل و تاریکی ها غرق خواهد شد و ابلیس (ملعون) بر آن مسلط می شود و راه تواصل بندگان با ملکوت الهی را می بندد.

و الحلم به (ضمه ی حاء و لام- در لغت- چیزی است که شخص خوابیده می بیند (باب جوهری: ماده ی حلم)، و زبیدی گوید: به ضم و دو ضمه: رؤیا و جوهری بر ضمه بسنده کرده و گوید: آنچه شخص خوابیده می بیند. شیخ ما گوید: هر دو مترادفند و اهل لغت بیشتر بر آن سیر کردند و فرق بین آنها این است که رؤیا را به امور خیر اختصاص داده و حلم را بر ضد آن و این حدیث مؤید آن است که: رؤیا از سوی خداوند و حلم (خواب آشفته) از شیطان است. و فرق بین آن دو را صاحب حاشیه الموهب فی الأوائل توضیح داده. گفتیم: و مؤید آن فرموده ی خداوند است: (خواب های پریشان)، و خواب آن را دیده، و در موردش خواب دیده و در موردش خواب دیده شد: برای او رؤیا دیده شد یا او را در خواب دیده و در محکم: یعنی او را در خواب دیده و جوهری گوید: چنین و چنان خواب دیدم و این بیتها را خواند:

فحلمتها و بنو رفیده دونها *** لا یبعدن خیالها المحلوم

حلم با کسره: عقل و درایت. و گفته شد: خویشترنداری و دوری از هیجان عصبانیت.
ج: احلام و حلوم. ابن سیده گوید: و او یکی از گرد آورندگان از منابع بوده از جمله
فرموده‌ی خداوند متعال: ﴿أَمْ تَأْمُرُهُمْ أَحْلَامُهُمْ بِهَذَا أَمْ هُمْ قَوْمٌ طَاغُونَ﴾، (آیا پندارهایشان آنان
را به این [موضع‌گیری] و امی دارد یا [نه] آنها مردمی سرکشند).^(۲۱)

گفته شد: معنایش، عقول‌شان است و نه حلم در حقیقت عقل نیست اما از آن‌جا که
مسببات عقل بوده بدان تفسیرش کردند و در حدیث: اولو الاحلام و نهی از شما؛ یعنی صاحبان
خرد و عقول. و جریر گوید:

هل من حلوم لأقوام فتندرهم *** ما جرب الناس من عضی و تضریسی؟

حلم یعنی امیر، از جمله کلام خداوند سبحان: ﴿إِنَّكَ لَأَنْتَ الْحَلِيمُ الرَّشِيدُ﴾، (که تو بردبار
فرزانه‌ای).^(۲۲)

گفته شده: آن را از جهت استهزاء گفتند. ج: حلماء و احلام هم‌چون کرما و کریم و
شهید و اشهاد و حلم با ضمه حلماً، به حلیماً تبدیل شده. ابن قیس رقیات گوید:

مجرّب الحزم فی الأمور وإن *** خفت حلوم بأهلها حلما

و تحلم شخص: او را مکلف می‌دارد، جوهری در نشید گوید:

تحلم عن الأدین و استبق و دهم *** ولن تستطیع الحلم حتی تحلما

الحلم: در صفات خداست: کسی که معصیت اهل عصیان او را سبک نمی‌کند و غضب بر
ایشان او را به جوشش نیاورد اما برای هر چیزی مقداری قرار داده که به انتهایش می‌رسد.

۲۱. الطور: ۳۲.

۲۲. هود: ۸۷.

و تحلم: تکلف حلم و از جمله حدیث: (مَنْ تَحَلَّمَ مَا لَمْ يَحُلْمُ كُفِّ أَنْ يَعْقِدَ بَيْنَ شَعِيرَتَيْنِ)،
(هر کس خوابی که هرگز ندیده را به دروغ بازگو کند، مکلف است بین دو موی گره زند).

گفته شد: تحلم: اگر به دروغ مدعی رؤیا شد... و نزدیکان تحلم کردند: یعنی لبریز شدند.
و حلمت‌ها: لبریزش کردم). (۲۳)

بنابراین، حلم بر حسب آنچه دایرة المعارف بیان کردند، دال بر لبریز شدن است و انسان ظرف نفس خود را در هنگام خواب لبریز می‌کند و لبریز شدن ظرفش از دو جهت است: از جهت علوی یعنی ملکوتی و آنچه در ظرف شخص خوابیده - یعنی در نفس انسان - ریخته و لبریز می‌شود و آن حکمت و معرفت است و جهت سفلی، ممکن است توسط شیطان پر گردد - خدا رسوایش کند - آن را جز سفاهت و اندوه و حزن یا از حدیث نفس پر نمی‌کند و حدیث نفس از متعلقات عالم مادی و آنچه باعث نفوذ آن می‌شود لذا در خواب نسبت به رغبات و امیال و د که واقعیت آنها را شامل نشده یا ارضا نشدند در عالم خواب شکل می‌گیرند و آنچه نفس بر وفق آن می‌بیند، تُهی از معرفت و حکمت بوده لذا با وجود معرفت، حدیث نفس ساقط می‌شود و با وجود حکمت، املاى شیطان بی‌ارزش می‌شود و با وجود معرفت و حکمت، حجیت رؤیا ثابت و آشکار می‌گردد و فرق بین رؤیای ملکوتی و حدیث نفس، صورت مرئی در ملکوت یعنی صورت واقعی معرف حقیقی است و واقعیت خارجی را به وضوح و به طور کامل، تمثیل می‌کند اما حدیث نفس، صورت مصنوعی برای واقعیت است که در ذهن بیننده وجود نداشته و لذا صورت مرئی، مصادیقش را با انطباق بر واقع خارجی کسب می‌کند اگر صورت واقعی خارجی نداشته، صورت توهمی است و سپس حدیث نفس می‌باشد.

با استناد بر این معنای عرفی که دایرة المعارف لغوی مادی (حلم) تقدیم کردند، استدلال می‌کند که این رویداد با چگونگی نفس انسانی و توجیه‌اش ارتباط داشته و این توجیه بسته به قدرت انسان در ترجمه‌ی این رویداد مسمی به (حلم)، توقف می‌کند و معلوم است که ترجمه، یعنی نقل شکل ذهنی منطبق بر اساس آنچه در صفحه‌ی ذهن انسان بعد از بیدار شدن از خواب شکل می‌گیرد و آنچه خواب بیننده‌ی خود را بر می‌انگیزد و او را به طلب تعبیرش وا

می‌دارد، ویژگی تصویری است که در ذهن شکل گرفته و از جمله‌ی آن ویژگی‌ها:

وضوح جزئیات صورت و شدت شکل‌گیری‌اش در ذهن.

آن تصویر با رموز دلالت‌کننده شکل می‌گیرد که گویای نقل خبرش از واقع خارجی بوده نه برای نفس انسانی غالب و چیره بلکه شاید عکسش صحیح باشد واقعی که بر آن نفس صورت بیشتری اضافه کرده همان صاحب‌هیمنه بر آن باشد.

این تصویر شکل‌گرفته برای بیننده معرفتی را نقل می‌کند که او قبل از حلم از آن بی‌اطلاع بوده.

امکان ترجمه‌ی لفظی آن به طریقه‌ای که در آن واقعیت توصیف می‌شود برای بیننده فراهم است به حدی که شنونده با آنچه بیننده دیده همراه می‌شود.

صورت مرئی دافعی را برای بیننده تشکیل می‌دهد تا اثر آن بر حیات جسمانی‌اش بشناسد و این دافعه همان چیزیست که او را به طلب تأویل این حدیث ترغیب می‌کند.

آنچه به بحث سود می‌بخشد، معنای متعارف لغوی نزد مردم است که از حقیقت این مسمی (الحلم) پرده بر می‌دارد، وسیله‌ی نقل خبر از واقعیتی است که بر زندگی بیننده در بیداری غالب و چیره است و توجه بحث به معنای لغوی بدین منظور است تا مقدمه‌ای مقابل خواننده قرار دهد تا ورود به میدان خواب‌ها و بینان‌گذاری آن‌چه از معرفت نقل می‌شود، میسر گردد، و این امر را از خلال آن‌چه آل محمد (علیهم‌السلام) در شأن خواب‌ها و تصنیفش و بیان آن‌چه از شهادت ملکوت منقول از برای معرفت حق آمده را روشن خواهیم کرد و این‌که حدیث نفس چیست و هدف از تنفیس آن‌چه از وقایع مادی حاصل می‌شود چه بوده یا چیزی که واقعیت نداشته و فقط توهم و خیال بیننده است و حدیث شیطان چیست و هدف از آن تعطیلی نفس انسانی از پیشروی برای رفع نقص خود و تحصیل کمالی است که به خاطر آن خلق شده.

قبل از آغاز در تصنیف آل محمد (علیهم‌السلام) در خصوص احلام و بیانش، بیان چگونگی به وجود آمدن خواب‌ها و علت به وجود آمدن آنها خالی از لطف نباشد و پاسخ به این دو سؤال مهم را علمای الهی از ائمه‌ی اهل بیت (علیهم‌السلام) بیان می‌کنند.



مبحث: بیان خوابها و چگونگی و علت پیدایش آنها

خداوند می‌فرماید: ﴿اَقْتَرَبَ لِلنَّاسِ حِسَابُهُمْ وَ هُمْ فِي غَفْلَةٍ مَّعْرُضُونَ﴾ * مَا يَأْتِيهِمْ مِّنْ ذِكْرٍ مِّن رَّبِّهِمْ مُّحَدَّثٍ إِلَّا اسْتَمَعُوهُ وَ هُمْ يَلْعَبُونَ * لَاهِيَةً قُلُوبُهُمْ وَ أَسْرُوا النَّجْوَى الَّذِينَ ظَلَمُوا هَلْ هَذَا إِلَّا بَشَرٌ مِّثْلُكُمْ أَفَتَأْتُونَ السَّحَرَ وَ أَنْتُمْ تُبْصِرُونَ * قَالَ رَبِّي يَعْلَمُ الْقَوْلَ فِي السَّمَاءِ وَ الْأَرْضِ وَ هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ * بَلْ قَالُوا أَضْغَاثُ أَحْلَامٍ بَلْ افْتَرَاهُ بَلْ هُوَ شَاعِرٌ فَلْيَأْتِنَا بِآيَةٍ كَمَا أُرْسِلَ الْأَوْلُونَ ﴿﴾، (برای مردم [وقت] حساب‌شان نزدیک شده است و آنان در بی‌خبری رویگرداندند * هیچ پند تازه‌ای از پروردگارشان نیامد مگر این‌که بازی‌کنان آن را شنیدند * در حالی که دل‌هایشان مشغول است و آنان که ستم کردند پنهانی به نجوا برخاستند که آیا این [مرد] جز بشری مانند شماست آیا دیده و دانسته به سوی سحر می‌روید * [پیامبر] گفت پروردگرم [هر] گفتار [ی] را در آسمان و زمین می‌داند و اوست شنوای دانا * بلکه گفتند خواب‌های شوریده است [نه] بلکه آن را بر یافته بلکه او شاعری است پس همان گونه که برای پیشینیان هم عرضه شد باید برای ما نشانه‌ای بیاورد). (۲۴) آن ذکر سخن‌گو که مردم می‌شنوند اما بازی می‌کنند چیست؟؟ و بازی می‌کنند یعنی چه؟

اگر به خوبی تدبیر شود، دریافت می‌شود که بازی در این‌جا یعنی فرو رفتن در اوج لذت‌های دنیا و حریصانه در طلبش گشتن می‌باشد و خداوند سبحان در توصیف زندگی دنیائی می‌فرماید: ﴿إِنَّمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا لَعِبٌ وَ لَهُوَ وَ إِن تُؤْمِنُوا وَ تَتَّقُوا يُؤْتِكُمْ أُجُورَكُمْ وَ لَا يَسْأَلُكُمْ أَمْوَالَكُمْ﴾، (زندگی این دنیا لهو و لعبی بیش نیست و اگر ایمان بیاورید و پروا بدارید [خدا] پاداش شما را می‌دهد و اموال‌تان را [در عوض] نمی‌خواهد). (۲۵)

لذا ذکر سخن‌گو چیزی است که آنان را به سوی حق، عالم ایمان و تقوی باز می‌گرداند و خداوند می‌فرماید: ﴿وَ نَفْسٍ وَ مَا سَوَّاهَا * فَأَلْهَمَهَا فُجُورَهَا وَ تَقْوَاهَا﴾، (سوگند به نفس و آن کس که آن را درست کرد * سپس پلیدکاری و پرهیزگاری‌اش را به آن الهام کرد). (۲۶) و الهام

۲۴. الأنبياء: ۱-۵.

۲۵. محمد: ۳۶.

۲۶. الشمس: ۷-۸.

یعنی تعریف، یعنی پروردگار عزت، راه تقوی و راه فجور را به آن شناساند و انتخاب و تحمل نتایج خوب یا بد انتخاب را بر عهده‌ی خودش قرار داد.

عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ بْنِ خَالِدٍ عَنِ ابْنِ فَضَّالٍ عَنْ ثَعْلَبَةَ بْنِ مَيْمُونٍ عَنْ حَمَزَةَ بْنِ مُحَمَّدٍ الطَّيَّارِ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (ع): فِي قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ - وَ مَا كَانَ اللَّهُ لِيُضِلَّ قَوْمًا بَعْدَ إِذْ هَدَاهُمْ حَتَّى يُبَيِّنَ لَهُمْ مَا يَتَّقُونَ قَالَ حَتَّى يُعَرِّفَهُمْ مَا يُرِضِيهِ وَ مَا يُسْخِطُهُ وَ قَالَ فَأَلْهَمَهَا فُجُورَهَا وَ تَقْوَاهَا قَالَ بَيَّنَّ لَهَا مَا تَأْتِي وَ مَا تَتْرُكُ وَ قَالَ إِنَّا هَدَيْنَاهُ السَّبِيلَ إِمَّا شَاكِرًا وَ إِمَّا كَفُورًا قَالَ عَرَّفْنَاهُ إِمَّا آخِذًا وَ إِمَّا تَارِكًا وَ عَنْ قَوْلِهِ وَ أَمَّا نُمُودٌ فَهَدَيْنَاهُمْ فَاسْتَحَبُّوا الْعَمَى عَلَى الْهُدَى قَالَ عَرَّفْنَاهُمْ فَاسْتَحَبُّوا الْعَمَى عَلَى الْهُدَى وَ هُمْ يَعْرِفُونَ وَ فِي رِوَايَةٍ بَيْنَنَا لَهُمْ.

از حمزه بن محمد طیار روایت شده که امام صادق (علیه السلام) در مورد فرموده‌ی خداوند متعال: ﴿وَ مَا كَانَ اللَّهُ لِيُضِلَّ قَوْمًا بَعْدَ إِذْ هَدَاهُمْ حَتَّى يُبَيِّنَ لَهُمْ مَا يَتَّقُونَ إِنَّ اللَّهَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ﴾، (و خدا بر آن نیست که گروهی را پس از آن که هدایت‌شان نمود بی‌راه بگذارد مگر آن که چیزی را که باید از آن پروا کنند برایشان بیان کرده باشد آری خدا به هر چیزی داناست).^(۲۷)

فرمود: تا این که خداوند سبحان آنچه را که سبب رضایت او می‌شود و آنچه را که سبب خشم او میشود به آنان بفهماند، و قال: ﴿فَأَلْهَمَهَا فُجُورَهَا وَ تَقْوَاهَا﴾، (سوگند به نفس و آن کس که آن را درست کرد* سپس پلیدکاری و پرهیزگاری‌اش را به آن الهام کرد). قال: بین لها ما تأتي و ما تترك. و قال: ﴿إِنَّا هَدَيْنَاهُ السَّبِيلَ إِمَّا شَاكِرًا وَ إِمَّا كَفُورًا﴾، (ما راه را به او نشان دادیم خواه شاکر باشد و پذیرا گردد یا ناسپاس).^(۲۸) او را به آنان شناسانیدیم اما برخی قبولش کردند و برخی تنهایش گذاشتند. و عن قوله: ﴿وَ أَمَّا نُمُودٌ فَهَدَيْنَاهُمْ فَاسْتَحَبُّوا الْعَمَى عَلَى الْهُدَى﴾، (و اما نمودیان پس آنان را راهبری کردم و [لی] کوردلی را بر هدایت ترجیح دادند).^(۲۹) قال: عرفناهم فاستحبوا العمى على الهدى وهم يعرفون)^(۳۰)

از خلال بیان امام صادق (علیه السلام) در خصوص تقوا در می‌بایم که آن برگرفته از وقایت یعنی

۲۷. التوبة: ۱۱۵.

۲۸. الإنسان: ۳.

۲۹. فصلت: ۱۷.

۳۰. الكافي" ج ۱ ص ۱۶۳.

عمل به شرایط صحیح بوده تا انسان دچار علّتی نگردد که مانع ادای آنچه خود و خلق بدان مکلف شده‌اند و این یعنی وقایت از علل روحی، مهم‌تر و عظیم‌تر از وقایت از علل مادی جسمانی بوده و شرایطی که انسان را از قرار گرفتن در معرض علل روحی که بزرگ‌ترین آن علل، علّت جهل و تکبر مصوّن می‌دارد، ورود به حصن خداوند سبحان الله است.

از امام رضا (علیه السلام) روایت است که فرمودند: (لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ حِصْنِي فَمَنْ دَخَلَ حِصْنِي أَمِنَ مِنْ عَذَابِي فَلَمَّا مَرَّتِ الرَّاحِلَةُ نَادَانَا بِشُرُوطِهَا وَ أَنَا مِنْ شُرُوطِهَا) (لا إله إلا الله دژگاه من است پس هر کس وارد آن شود از عذابم ایمن می‌شود. هنگامی که کاروان حرکت کرد ایشان فرمود: ولی با شرط و شروطش و من از شروطش هستم).^(۳۱)

این شرط، ملازم تقوی و هدایت است که خداوند سبحان برای بندگان خویش بیان کرده و از راه‌های بیان، راه احلام (رؤیا) است که راه نقل برای معرفت از عالم ملکوت بوده (عالمی که یک چشم بر هم زدن هم، خدا را معصیت نمی‌کند).

شکی نیست که این ذکر از عالمی آمده که به طور مطلق در آن خدا را معصیت نمی‌کند، عالم چیره و غالب بر دنیا، و آن عالم ملکوت است پس این ذکر از آن عالم به این جا قدم گذارده و مصبوغ به صبغ الهی است که اطاعت و تسلیم می‌باشد.

کلینی در کافی ذکر می‌کند که امام موسی کاظم (علیه السلام) می‌فرماید: (إِنَّ الْأَحْلَامَ لَمْ تَكُنْ فِيمَا مَضَى فِي أَوَّلِ الْخَلْقِ وَإِنَّمَا حَدَّثَتْ فَقُلْتُ وَ مَا الْعِلَّةُ فِي ذَلِكَ فَقَالَ إِنَّ اللَّهَ عَزَّ ذِكْرُهُ بَعَثَ رَسُولًا إِلَى أَهْلِ زَمَانِهِ فَدَعَاهُمْ إِلَى عِبَادَةِ اللَّهِ وَ طَاعَتِهِ فَقَالُوا إِنَّ فَعَلْنَا ذَلِكَ فَمَا لَنَا فَوَ اللَّهُ مَا أَنْتَ بِأَكْثَرِنَا مَالًا وَ لَا بِأَعَزَّنَا عَشِيرَةً فَقَالَ إِنَّ أَطَعْتُمُونِي أُدْخِلْكُمْ اللَّهُ الْجَنَّةَ وَ إِنْ عَصَيْتُمُونِي أُدْخِلْكُمْ اللَّهُ النَّارَ فَقَالُوا وَ مَا الْجَنَّةُ وَ النَّارُ فَوَصَفَ لَهُمْ ذَلِكَ فَقَالُوا مَتَى نَصِيرُ إِلَى ذَلِكَ فَقَالَ إِذَا مِتُّمْ فَقَالُوا لَقَدْ رَأَيْنَا أَمْوَاتَنَا صَارُوا عِظَامًا وَ رُفَاتًا فَازْدَادُوا لَهُ تَكْذِيبًا وَ بِهِ اسْتِخْفَافًا فَأَحْدَثَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ فِيهِمُ الْأَحْلَامَ فَأَتَوْهُ فَأَخْبَرُوهُ بِمَا رَأَوْا وَ مَا أَنْكَرُوا مِنْ ذَلِكَ فَقَالَ إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ أَرَادَ أَنْ يَحْتَجَّ عَلَيْكُمْ بِهَذَا هَكَذَا تَكُونُ أَرْوَاحُكُمْ إِذَا مِتُّمْ وَ إِنْ بُلِيتْ أَبْدَانُكُمْ تَصِيرُ الْأَرْوَاحُ إِلَى عِقَابٍ حَتَّى تُبْعَثَ الْأَبْدَانُ)، (خدا در ابتدا که مخلوقات را آفرید خوابی اصلاً نبود، نه آدم‌ها می‌خوابیدند و نه خواب دیدنی بود بلکه بعد از مدتی ایجاد شد. راوی می‌پرسد: علت خوابیدن و خواب دیدن چیست؟

حضرت فرمودند: خدای سبحان پیامبری به سوی مردم فرستاد او مردم را به طاعت و عبادت دعوت کرد، اما مردم گفتند: حاصل عبادت و طاعت ما چیست؟ به عبارتی چه چیزی نصیب ما می‌شود؟ آن پیامبر گفت: اگر شما مطیع حق شوید خدا شما را به بهشت می‌برد و اگر معصیت کنید خدا شما را به سوی جهنم می‌کشاند مردم پرسیدند بهشت و جهنم کجا است؟ پیامبر شروع به توصیف بهشت و جهنم کرد مردم گفتند: چه زمان ما به بهشت یا جهنم می‌رویم؟ پیامبر فرمودند: وقتی مُردید، آنها گفتند: مردگان زیادی دیده‌ایم که بعد از مرگ استخوان‌هایشان پوسیده شد و خاکستر گشت حرف تو نسبت به قیامت دروغ است مردم بر تکذیبشان افزودند چندان که نه تنها سخنان پیامبرشان را کذب می‌دانستند بلکه شروع به تکذیب خود پیامبر کردند، خدا خواب را خلق کرد و آن جماعت به خواب رفتند بعد از خواب به سراغ پیامبرشان آمدند و گفتند: ما چیزهایی دیدیم که تا به حال ندیده بودیم. پیامبر خواب داد: خداوند می‌خواست به وسیله خواب برای شما قیامت را اثبات بکند روح‌های شما وقتی بمیرید این گونه از جسم‌هایتان خارج می‌شود و روح به جایی می‌رود که جسم نمی‌رود. روح از بین رفتنی نیست، آن که پوسیده می‌شود جسم است، جسمتان خوابید روحتان چیزهای دید که هرگز جسمتان ندیده بود قیامت چنین است جسمتان پوسیده می‌شود اما روحتان به حیات خود ادامه می‌دهد).^(۳۲)

فرمایش امام (علیه السلام): (فَأَحَدَتْ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ فِيهِمُ الْأَحْلَامَ)، (خداوند خواب‌ها در میانشان به وجود آورد). دلالت بسیار واضحی است که خواب‌ها از ذکر سخن گوست ولو خودش نباشند، چرا که خواب‌ها- یعنی رؤیا در عالم ملکوت- حدیث پنده دهنده‌ای برای اهل زمین نسبت به احوالشان در امتحان اول در عالم ذر می‌باشد.

خداوند می‌فرماید: ﴿وَلَقَدْ عَلِمْتُمُ النَّشْأَةَ الْأُولَىٰ فَلَوْلَا تَذَكَّرُونَ﴾، (و قطعاً پدیدار شدن نخستین خود را شناختید پس چرا سر عبرت گرفتن ندارید).^(۳۳) النشأة الأولى در دایره علم واقع است و این علم در عالم دنیا، نیاز به یادآوری است و خواب‌ها به وقوع پیوست تا یادآوری باشد به این ترتیب خداوند رسولان و انبیاء و اوصیاء را مبعوث نمود تا یادآوری باشد برای

۳۲. الکافی: ج ۸ ص ۹۰.

۳۳. الواقعة: ۶۲.

انسان‌ها در مورد حالشان در امتحان نخست و این‌که چگونه با تنصیب الهی در خصوص خلیفه‌ی خویش که امتثال اوامر و نواهی الهی بوده مقابله کردند؟ و لذا از خلال این امتحان به واسطه‌ی ولی خدا، دعوت خود را بر مردم اعلام کند، و بر مردم ملزم می‌شود که در مورد این آمده پرس و جو کنند و در مورد ادله‌اش بیرسند و در مقابل، این فرستاده‌ی الهی در صدد بر می‌آید که برای اثبات حقانیتش از خلال دعوت مردم به پرسیدن سؤالات دشوار، نه آنها را فریب دهد و نه این‌که منافع بر اقامه دلایل اصلاح منطبق بر راه و روش الهی او را مشغول بدارد. و می‌بینیم که فرستاده بر سؤال در خصوص غیب و طلب شهادت و گواهی آن تأکید می‌کند.

خداوند می‌فرماید: ﴿هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَىٰ وَ دِينِ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَ كَفَىٰ بِاللَّهِ شَهِيدًا﴾، (اوست کسی که پیامبر خود را به [قصد] هدایت با آیین درست روانه ساخت تا آن را بر تمام ادیان پیروز گرداند و گواه‌بودن خدا کفایت می‌کند).^(۳۴) و گواهی خداوند سبحان به حقانیت فرستاده‌ی خود، دارای طُرُق بسیار است از جمله رؤیا بلکه شاید رؤیا واضح‌ترین راه از جهاتی می‌باشد بر فرض مثال که البته حدودیتی ندارد، وجودش به عنوان نقل‌کننده صورت ملکوتی، این صورت حامل علم الهی است و این علم از ارکان قانون معرفت حجت می‌باشد، رؤیا حامل علمی‌ست که شهادت و گواهی از برای مبعوث می‌باشد و از جهت دیگر مبین ضرورت وجودش با توصیف یگانه قادر بر حل رسالت آسمانی‌ست و با این توصیف که از آن‌جا آمده و بدین ترتیب، رؤیا راهی از راه‌های معرفت و هدایت می‌شود و این راه با عمومیت و شمولیتش متمایز می‌گردد. در عمومیت تنها به نخبگان خاص جامعه تعلق نداشته بلکه شامل تمام مردم با از هر قشر و طبقه‌ای که هستند چه عالم و چه متعلم و مشمولیتش بیان می‌کند که آن به تمام خلق می‌رسد و اختلاف رنگ‌ها یا زبان‌ها مانع آن نمی‌گردد.

رؤیا، ناقل خبری می‌باشد که شامل تمام مردم با وجود اختلاف زبانشان می‌شود جایی که صورت و شکلی که می‌بینند و صدائی که می‌شنوند در میدان درک و فهم هر یک از آنان به وقوع می‌پیوندد و از خلال راز و رمزی که برایشان آشناست معرفت و هدایت را آسان

می‌کند و هم‌چنین واقعیتی را برایشان بیان می‌کند که حالشان به سوی آن سیر خواهد کرد و در مقابل این رویدادی که در ملکوت دیدند، مختارند و خداوند می‌فرماید: ﴿إِنَّا هَدَيْنَاهُ السَّبِيلَ إِمَّا شَاكِرًا وَإِمَّا كَفُورًا﴾، (ما راه را به او نشان دادیم خواه شاکر باشد و پذیرا گردد یا ناسپاس).^(۳۵) و شکر در تصدیق و عمل مطابق و موافق با مقصود ملکوت می‌باشد و کفر نیز حاصل رویگردانی از مشاهده ملکوتی خداوند، می‌باشد و پس انسان، مسؤل تباه ساختن فرصتیست که خدا برای او قرار داده بود و آن زمانیست که درب ملکوت را به روی او گشود و از کلام محکم الهی شنید و این آیهی کریمه در حدّ اعلاّی خویش گویای استجابت دعای بنده توسط پروردگارش است که خداوند از آن چنین حکایت می‌کند: ﴿أَهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ﴾، (ما را به راه راست هدایت فرما).^(۳۶) و استجابت این دعا، به طُرُق متعدد است از جمله، طریق رؤیا جائی که تعلیم آموختن حقیقت به بندگان در عالمی انجام می‌شود که حتی یک چشم بر هم زدن، خدا را معصیت نمی‌کند و آن عالم ملکوت است، عالم اطاعت مطلق، عالم نفوس و ممکن است نفوس در این عالم، از طریق کشف و شهود در خواب و رؤیا بدان رسند تا جائی که نفوس با گوش قلب و چشم دل می‌شنود و می‌بیند و گوش و چشم کالبد مادی به استراحت روی می‌آورند و حتی لفظ (شهادت) دال بر نظر به صورت است تا توصیف شهادت، تصدیق گردد و شهادت و گواهی در این‌جا، شهادت ملکوتی است یعنی شهادت محکمی که راهی برای طعنه‌زنی به آن نیست؛ زیرا شهادت و گواهی از عالمیست که یک چشم برهم زدن هم خدا را معصیت نمی‌کند و عالمی با مصداق کامل و تام است و دلیل نامگذاری آن به عالم ملکوت به سبب غالب و چیره بودن آن بر عالم جسمانیست و واسطه‌ای برای نقل معرفت حق از عوالم علوی به عالم دنیوی است و از ائمه (علیهم السلام) روایت است که عالم دنیا را چنین می‌دانند (خداوند از زمان خلقت هستی، هرگز به (ظاهر) آن نظر نمی‌کند)، لذا باید عالمی تحت نظر خداوند وجود داشته باشد که بر آن عالمی که خداوند از زمان خلقتش هرگز به آن نظر نمی‌کند، تسلط یافته و هیبت داشته باشد و بدون وجود این عالم واسطه‌گر مهیمن، عالم دنیوی منقطع و خارج از تسلط می‌گردد و واقعیت می‌گوید هیچ خلقتی نیست

۳۵. الإنسان: ۳.

۳۶. الفاتحة: ۶.

که از تسلط خدا خارج باشد بلکه تمام خلقتش تحت سیطره‌ی او هستند.
 خداوند می‌فرماید: ﴿وَهُوَ الَّذِي فِي السَّمَاءِ إِلَهٌ وَفِي الْأَرْضِ إِلَهٌ وَهُوَ الْحَكِيمُ الْعَلِيمُ﴾، (و اوست که در آسمان خداست و در زمین خداست و هم اوست حکیم دانا).^(۳۷)

هم‌چنین باید روی زمین یک مثال برای عالم ملکوت باشد که به ملکوت شهادت می‌دهد و ملکوت نیز به او شهادت می‌دهد و این نماینده در هر زمان "اولین ایمان آورنده" نامیده می‌شود و اوست روزنه‌ای که خلق از خلال آن به عالم ملکوت عبور می‌کنند تا آیات خداوند سبحان را مشاهده کنند به حقیقت حق پی ببرند و فرموده‌ی خداوند محقق گردد که فرمود: ﴿هُوَ الَّذِي بَعَثَ فِي الْأُمِّيِّينَ رَسُولًا مِنْهُمْ يَتْلُو عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَيُزَكِّيهِمْ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَإِنْ كَانُوا مِنْ قَبْلُ لَفِي ضَلَالٍ مُبِينٍ﴾، (اوست آن کس که در میان بی‌سوادان فرستاده‌ای از خودشان برانگیخت تا آیات او را بر آنان بخواند و پاکشان گرداند و کتاب و حکمت بدیشان بیاموزد و آنان [قطعاً] پیش از آن در گمراهی آشکاری بودند).^(۳۸)

و اگر مبعوث ملکوت نبود، تلاوت آیات خدا که راه تعلیم مردم با رهائی از اخلاق ناپسند با اکتساب مکارم اخلاقی و تزکیه و آراستگی آنان ميسر نمی‌گشت و کتاب و حکمت به آنان می‌آموزد تا هدفی برسند که از برای آن خلق شدند و خداوند می‌فرماید: ﴿وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ﴾، (و جن و انس را نیافریدم جز برای آن که مرا پرستند).^(۳۹)

لذا شهادت و گواهی ملکوتی برای مبعوث، دلیلی از ادله‌ی دعوت‌کننده به حق است و از خلال این دلیل، آشکار می‌شود که او صاحب مصداق و حامل معرفت حق الهی می‌باشد.

اگر راهی برای ایجاد ارتباط خلق با عالم ملکوت نبود، رسالت فرستاده در هاله‌ای از اخبار باقی می‌ماند- که مردم در صدق و تکذیبش دچار نزاع می‌شدند- و آسان می‌شد بر (کسانی که مورد غضب قرار گرفتند) که استفاده از اخبار دروغ و فریب و تزویر و خدعه و نسبت دادن آنها به ملکوت خدا، اخبار حقیقی آسمانی را محو کنند و به گیر انداختن بی‌گناهان که مردمی با نفوس ضعیف می‌باشند و قربانی کردن بسیاری از مردم، آنها را گرفتار و مسخره و متهم می‌نمودند و دیگر معرفت حق دشوار می‌گشت بدین دلیل که مردم با هر آنچه نمی‌شناسند

۳۷. الزخرف: ۸۴.

۳۸. الجمعة: ۲.

۳۹. الذاریات: ۵۶.

دشمنی می‌کنند و مردم دیگر عالمی جز این عالم که معیشت دنیوی‌شان را بدان وابسته‌اند، نمی‌بینند و نسبت به عالمی که با آن ارتباط ندارند، آگاهی ندارد، پس بدین جهت، دلایل مردم بر رسول و کسی که او را فرستاده حجت می‌شود، و این خلاف نظام حق الهی است و خداوند می‌فرماید: ﴿رُسُلًا مُّبَشِّرِينَ وَ مُنذِرِينَ لِيَلَّا يَكُونَ لِلنَّاسِ عَلَى اللَّهِ حُجَّةٌ بَعْدَ الرُّسُلِ وَ كَانَ اللَّهُ عَزِيزًا حَكِيمًا﴾، (پیامبرانی که بشارتگر و هشداردهنده بودند تا برای مردم پس از [فرستادن] پیامبران در مقابل خدا [بماند و] حجتی نباشد و خدا توانا و حکیم است).^(۴۰)

حجت از آن خدا و رسولش است و اهل باطل با بعثت رسولان و کشف حقایق ملکوتی از خلال تمکین مردم در نظر به ملکوت و رؤیت آیات الهی، به زودی راهی جز جدال با کلام باطل را نمی‌یابند و خداوند می‌فرماید: ﴿وَ مَا نُرْسِلُ الْمُرْسَلِينَ إِلَّا مُبَشِّرِينَ وَ مُنذِرِينَ وَ يَجَادِلُ الَّذِينَ كَفَرُوا بِالْبَاطِلِ لِيُدْحِضُوا بِهِ الْحَقَّ وَ اتَّخَذُوا آيَاتِي وَ مَا أَنْذَرُوا هُزُوعًا﴾، (و پیامبران [خود] را جز بشارت دهنده و بیم‌رسان گسیل نمی‌داریم و کسانی که کافر شده‌اند به باطل مجادله می‌کنند تا به وسیله آن حق را پایمال گردانند و نشانه‌های من و آنچه را [بدان] بیم داده شده‌اند به ریشخند گرفتند).^(۴۱)

و این واقعیتی است که مبعوث شدگان به حق در زمان مواجهه شدن با اهل باطل متمسک به جدال باطل، مشاهده می‌کنند و هنگامی که بطلان جدل‌شان آشکار می‌شود به استهزاء و تمسخر هشدار حق سبحانه، روی می‌آورند و این امری است که نص کریم بیان می‌کند و شرح حال زندگی امروز بشریت با داعی حق است جایی که رؤیا که نشانه‌ای از نشانه‌های خداست و به وسیله‌ی آن مردم در ملکوت آسمان‌ها می‌نگرند را به تمسخر و استهزاء می‌گیرند و مردم را از این راه الهی، باز می‌دارند تا دروغ و فریب‌شان آشکار نشود تا به عمر دنیاشان که زوالش ناگزیر بوده بیفزایند و به زودی رسوا خواهند شد اما حال‌شان همان حال ابلیس ملعون است که قرآن از آن حکایت می‌کند: ﴿قَالَ فَبِمَا أَغْوَيْتَنِي لَأَقْعُدَنَّ لَهُمْ صِرَاطَكَ الْمُسْتَقِيمَ﴾، (گفت پس به سبب آن که مرا به بیراهه افکندی من هم برای [فریفتن] آنان حتماً بر سر راه راست تو خواهم نشست).^(۴۲)

۴۰. النساء: ۱۶۵.

۴۱. الکهف: ۵۶.

۴۲. الأعراف: ۱۶.

رؤیا، راهی برای نقش بر آب کردن حیل‌های دشمنان مرسلین (علیهم‌السلام) بود و نفس در این راه به عالم اطاعت برای نظر در ملکوت و معرفت حقایق اشیاء سفر می‌کند و از این رؤیا اموری برای آن مستفاد می‌شود، بر فرض مثال:

معرفت و شناخت مصداق شخص مبعوث از طریق غیب و کشف هویتش.

شهادت به حقانیت شخص مبعوث به عنوان فرستاده‌ای از غیب و شهادت وارده از آن عالم، شهادت و گواهی صادق است که در آن هیچ بحث و جدلی نیست؛ زیرا شهادت منقول از عالم اطاعت مطلق و صدق محض است.

از خلال معرفت حاصل شده از عالم ملکوت، خدعه و نیرنگ علمای سوء و فقهای گمراهی و شدت انحراف‌شان از شریعت حق برای مردم آشکار می‌شود و بدین سبب نقاب مقدس‌نما که در طول این مدت بر چهره زده‌اند، برداشته می‌شود.

مردم به سودمندی‌شان از خلال اطاعت و تسلیم در مقابل این مبعوث پی می‌برند و هدف رسالت شخص مبعوث تا زمانی که مردم ندانند که این مبعوث امام مفترض الطاعه بوده، محقق نمی‌شود، یعنی تا زمانی که ندانند منصوب و معین از جانب خدا بوده و دین حق به او واگذار شده و بر مردم واجب است که عملی انجام ندهند که بر وفق مُراد امام (علیهم‌السلام) نباشد؛ زیرا اراده‌ی ایشان، اراده‌ی خداوند سبحان است، و خداوند می‌فرماید: ﴿وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ مِنْ رَسُولٍ إِلَّا نُوحِي إِلَيْهِ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا فَاعْبُدُونِ*﴾ و قَالُوا اتَّخَذَ الرَّحْمَنُ وَلَدًا سُبْحَانَهُ بَلْ عِبَادٌ مُكْرَمُونَ* لَا يَسْبِقُونَهُ بِالْقَوْلِ وَ هُمْ بِأَمْرِهِ يَعْمَلُونَ*﴾، (و پیش از تو هیچ پیامبری نفرستادیم مگر این که به او وحی کردیم که خدای جز من نیست پس مرا پرستید* و گفتند [خدای] رحمان فرزندی اختیار کرده منزله است او بلکه [فرشتگان] بندگانی ارجمندند* که در سخن بر او پیشی نمی‌گیرند و خود به دستور او کار می‌کنند).^(۴۳)

و اهل بیت (علیهم‌السلام) بر آن تمرکز بسیاری کردند تا جائی که بر تربیت شیعه‌ی خویش حریص بودند تا شایسته‌ی حمل پرچم حق و ظهور دین الهی از خلال سمع و اطاعت‌شان از قائم آل محمد (علیهم‌السلام) کسب نمایند. از امام صادق (علیهم‌السلام) از ضریس روایت شده که امام باقر (علیهم‌السلام) فرمودند: (أَرَأَيْتَ إِنْ لَمْ يَكُنِ الصَّوْتُ الَّذِي قُلْنَا لَكُمْ أَنَّهُ يَكُونُ مَا أَنْتَ صَانِعٌ قَالَ قُلْتُ أَتَنْتَهِي فِيهِ وَاللَّهِ إِلَيَّ

أَمْرِكُ قَالَ فَقَالَ هُوَ وَاللَّهِ التَّسْلِيمُ وَإِلَّا فَالذَّبْحُ وَأَهْوَى يَدِهِ إِلَى حَلْقِهِ، (آیا اگر صوتی که در باره‌ی آن به شما گفتیم اتفاق نیفتاد چه می‌کنی؟ گفت: عرض کردم: به خدا قسم آن را به شما ارجاع می‌دهم. فرمود: به خدا سوگند همان تسلیم است و گرنه سر بُریدن است و با دست به گلوی خود اشاره کرد).^(۴۴)



مبحث:

رؤیا، کلام جاری خداوند

امیر المؤمنین (علیه السلام) فرمودند: (رُؤْيَا الْمُؤْمِنِ تَجْرِي مَجْرَى كَلَامِ تَكَلَّمَ بِهِ الرَّبُّ عِنْدَهُ)، (خواب دیدن مؤمن، هم‌چون کلامی است که خداوند در نزد او سخن گفته است).^(۴۵)

این روایت شریف، اشاره می‌کند که رؤیا همانند کلام جاری است اما از جنس کلام نیست (به این معنا که همراه با نص مکتوب قانونی مرجعی برای معرفت حق نبوده اما همانند نص قانونی از لحاظ شهادت و گواهی بر مصداقی که نص بر آن منطبق می‌شود است و معرف آن است)، و آنچه همانند کلام جاریست، تصویر است و رؤیا چیزی است که انسان در هنگام خواب در ملکوت آسمان‌ها مشاهده می‌کند و آنچه می‌بیند عبارت است از صورت‌های متحرک سخن‌گو که وقتی بیدار می‌شود نیاز به ترجمه‌ی زبانش دارد تا شهادت و گواهی آنچه در عالم ملکوت دیده، اداء شود لذا با نص قانونی از جهت شهادت مشترک است و تفاوتش از جهت وجود نص، دلیلی جدا دارد و بر می‌گردد به حد ذاتش، پس رؤیا، آن شهادتیست که به دلیل بر می‌گردد و در حد ذات خود تنها یک دلیل مستقل نیست بلکه صحیح‌تر آن است که دلیل تابعی باشد.

شکی نیست که ما در این مبحث نیاز به نزدیک شدن به تعریف کلمه از حقیقتش داریم؛ زیرا این معرفت عالی برای غیر محمد (صلی الله علیه و آله) میسر نیست پس حضرت (صلی الله علیه و آله) آن شد و آن حضرت شد. و شاید از جهت رویدادی بودن آن، حضرت (صلی الله علیه و آله) به سبب مخلوق بودن از آن جدا شده و آن برزخش است که از حق به خلق آن را نقل می‌کند و آن توحید است که کلمه را در صفحه‌ی وجودش بدون حجاب نوشته شده و اولین کسی که با آن دیدار کرده، انسان است که در بهترین حالت آفریده شده و اوست امیر المؤمنین (علیه السلام) و لذا رسول الله (صلی الله علیه و آله) فرمودند: (يَا عَلِيُّ أَنَا مَدِينَةُ الْعِلْمِ وَأَنْتَ بَابُهَا وَهَلْ تُؤْتِي الْمَدِينَةَ إِلَّا مِنْ بَابِهَا؟!)، (ای علی، من شهر علم هستم و تو دروازه‌ی من و آیا می‌توان بدون دروازه وارد شهر شد؟!)^(۴۶)

۴۵. کنز الفوائد - ابو الفتح الکرّاجکی: ص ۲۱۱.

۴۶. الأمالی - الشیخ الصدوق: ص ۶۵۵.

و کلمه شهر کمالات الهی و آن لطف متجلی یا نور ظاهری است که کُنه و حقیقت به وجود آورده تا با آن شناخته شود و از فرمایش رسول الله ﷺ با توصیفش به شهر علم واضح است و این شهر، سایه‌ای برای شهر کمالاتی است که معرفت کلمه‌ی حق برای بندگان مُیسّر می‌شود و لذا محمد ﷺ کلمه‌ی تام الهی با توصیف ظهور کلمه در خلق نامیده شد یا بر حسب آنچه در تعبیر دعای سمات روایت شده (و ظهورت در کوه فاران) یعنی ظهور خداوند سبحان و در این‌جا در می‌یابیم که کلمه (الله) ظهور وجودی (انسان) برای کُنه و حقیقت است و او محمد ﷺ می‌باشد، ظهور خلقتی برای کلمه‌ی (الله) و این ظهور خلقتی نیاز به کسی دارد که آن را ترجمه کند و آن مترجم، انسان مخلوق که در بهترین حالت یا احسن تقویم قرار دارد و اوست امیر المؤمنین (علیه السلام) دروازه‌ی شهر علم، معرف به آن و آنچه حاوی آن است و وجودش به عنوان مخلوقی در احسن تقویم بیان می‌کند که خلیفه‌ی منصب الهی از جانب او، باید در آن جایگاه مهم، صاحب توفیر باشد که دشمنانش قبل از دوستانش به حقایقتش گواهی دهند و این حال امیر المؤمنین (علیه السلام) است کسی که از سایر خلقت خویش او را بی‌نیاز کرده و حاجت‌های خلق را در او قرار داد. از ابی‌عباس محمد بن یعقوب از محمد بن عبد الرحیم هروی از ابو صلت عبد السلام بن صالح از ابو معاویه از اعمش از مجاهد از ابن عباس روایت می‌کند که رسول الله ﷺ فرمودند: (يَا عَلِيُّ أَنَا مَدِينَةُ الْعِلْمِ وَأَنْتَ بَابُهَا وَ هَلْ تُؤْتِي الْمَدِينَةَ إِلَّا مِنْ بَابِهَا؟!)، (من شهر علم هستم و علی دروازه‌ی آن، پس هر کس خواست وارد شهر شود باید از درب آن وارد شود)، این حدیث دارای سند صحیح است و هرگز استخراج نشده). (۴۷)

علی (علیه السلام)، معلم بشریت است که کلمه را با توصیف این‌که حامل نور است برای مردم بیان می‌کند و محمد ﷺ ودیعه‌ی آن و توصیفش به ظرف حامل آن است و از این‌جا می‌توانیم بفهمیم که مقصود فرموده‌ی امیر المؤمنین (علیه السلام) به آن مردم که در زمان فتنه لشکر شام در جنگ صفین برای مرتد ساختن فرقه در لشکر علی (علیه السلام) مصاحف را بر نیزه کردند، به اضطراب افتادند و علی (علیه السلام) به آنها فرمود که (أنا القرآن الناطق)، و مقصودش از قرآن ناطق دال بر این است که امام (علیه السلام) صورت متحرک قرآن است و اوست محور گردش عالم جسمانی و ممکن است مردم در حق خود نسبت به توجه و التفات پیرامون درب معرفت یعنی علی (علیه السلام)

و تسلیم در برابرش کوتاهی کنند اما زمانی که اباء کردند از رحمت الهی بوده که فرصت دیگری برای معرفت به آنها داده، اما این رتبه از معرفت در شبهه‌ای ظاهر می‌شود تا آشکار گردد و دلیلش این است که مردم شایستگی خود را نسبت به معرفت ضایع کردند آن زمان که حق آموزگار خود یعنی علی (علیه السلام) را ضایع کردند و رویگردان شده یا نقضش کردند. پس اگر علی (علیه السلام)، صورت علم است، چیزی که مردم بدان مایل گشتند، صورت جهل است و دلیلی که مرتبه‌ی دیگر در معرفت قرار داده و در ظهورش به صورت رمزی و مشتبه باشد تا میدان امتحان گردد تا مؤمن عارف از غیرش آشکار گردد.

بدین ترتیب می‌فهمیم که: چرا شناخت و معرفت ملکوتی بسیار مهم است بلکه شهادت ملکوت، ضروری است؟؟ زیرا این معرفت، به معرفت و شناخت دروازه‌ی شهر مربوط است، دروازه‌ای که خداوند سبحان در متون بسیار روایت شده در کتاب خویش به مردم امر کرد که به سوی آن بیایند و فرمود: ﴿يَسْأَلُونَكَ عَنِ الْأَهْلِ قُلْ هِيَ مَوَاقِيتُ لِلنَّاسِ وَالْحَجِّ وَ لَيْسَ الْبِرُّ بِأَنْ تَأْتُوا الْبُيُوتَ مِنْ ظُهُورِهَا وَ لَكِنَّ الْبِرَّ مَنِ اتَّقَى وَ أَتُوا الْبُيُوتَ مِنْ أَبْوَابِهَا وَ اتَّقُوا اللَّهَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ﴾، (درباره [حکمت] هلال‌ها [ی ماه] از تو می‌پرسند بگو آنها [شاخص] وعده زمانی برای مردم و [موسم] حجاجند و نیکی آن نیست که از پشت خانه‌ها وارد منازل شوید، بلکه نیکی آن است که تقوا پیشه کنید و به خانه‌ها از در [ورودی] آنها درآید و از خدا بترسید باشد که رستگار گردید). (۴۸)

بنابراین، ورود شرعی و جایز به بیت الله و سپس فیض بردن از نور آن، از دروازه‌ی خدا امکان‌پذیر است و این درب، همان کلام صورت است و این کلام همان عالم ملکوت می‌باشد و هر کس خواهان معرفتش باشد باید به سوی آن سفر کند و معرفتش از طریق بصیرت است نه بصر چشمی، یعنی مشاهده باید در عالم ملکوت باشد و از اولویات عملکرد کلام صورت در عالم ملکوت این است که به کلمه‌ی رمز در عالم جسمانی شهادت می‌دهد و کلمه‌ی رمز در عالم جسمانی، مردم را به شدت به نظر کردن در ملکوت آسمان‌ها و طلب شهادتش ترغیب می‌کند؛ زیرا گواهی ملکوت، گواهی محکمی است که باطل نه از پیشرو و نه از پشت سر بدان راه ندارد؛ زیرا گواهی و شهادت از عالمی آمده است که یک لحظه هم خدا را معصیت

نمی‌کند.

سید احمد الحسن یمانی (علیه السلام) در پاسخ به سؤالی پیرامون طلب موسی (علیه السلام) در نظر کردن به پروردگارش، حقیقت این امر را آشکار می‌سازد:

(اولاً موسی، رؤیت قلبی و معرفت توأم با بصیرت را طلبید نه فقط محصور به بصر، پس معرفت خداوند سبحان آن‌گونه که سزاوار اوست (در نزدیکی دو کمان یا نزدیک‌تر)، را طلبید و هنگامی که از جانب خداوند سبحان دانست که مستحق این مقامی که طلب کرده نیست تا با بصیرت ببیند و با چشم به ﴿أَرِنِي أَنْظُرُ﴾، (خود را به من بنمای). - صاحب این مقام، یعنی محمد ﷺ بنگرد و معرفت و شناخت محمد، معرفت خداوند سبحان است و نظر به محمد یعنی نظر به خداوند سبحان است؛ زیرا محمد، تجلی و وجه خداوند سبحان است. لذا در پاسخ آمد: تحمل رؤیت نور محمد در آن مقام قدسی را ندارد پس محمد که به صورت نور خداست بر کوه متجلی گشت و آن را منهدم کرد و موسی بیهوش بر زمین افتاد. ﴿قَالَ سُبْحَانَكَ ثُبْتُ إِلَيْكَ وَأَنَا أَوَّلُ الْمُؤْمِنِينَ﴾، (گفت تو منزهی به درگاهت توبه کردم و من نخستین مؤمنانم). یعنی: به ولایت علی بن ابی‌طالب (علیه السلام) و اوست تنها کسی که محمد را می‌شناسد و محمد را می‌بیند و صاحب این مقام، و دروازه‌ی محمد است (من شهر علم هستم و علی دروازه‌ی آن)، و امام صادق (علیه السلام) فرمودند: (در آن حال فقط خداوند از نور خودش بر کوه به قدر مقدار نوری که از سوراخ سوزن بیرون رود، طلوع نمود؛ که زمین شکافته شد و کوه‌ها فرو ریختند). و موسی (علیه السلام) زمانی که دانست خداوند به قائم آل محمد (علیه السلام) چه تمکینی در ملک خواهد بخشید، مقام او را طلب کرد و از خداوند خواست که او را قائم آل محمد قرار دهد. همان‌طور که در روایت از ایشان آمده است.

در نتیجه، موسی مقام (خورشید و ماه و ستاره) که جدش ابراهیم (علیه السلام) آنها را مشاهده کرد را مطالبه کرد اما نه در این مقامی که ابراهیم (علیه السلام) دیده و آن در ملکوت بود بلکه خواست که انوار قدسی ایشان را در عالم بالا مشاهده کند به عبارت دیگر: خواست مقام‌شان را در آسمان هفتم کلی بنگرد. و همچنین طالب رؤیت محمد شد اما از نظر کردن خاموش شد؛ زیرا صورت جسمانی یا مثالی محمد ممکن بود اما در عدم رؤیت محمد (رؤیت تام ایشان) روایت شده؛ زیرا صاحب این مقام، علی بن ابی‌طالب (علیه السلام) است و محمد فرمود: (ای علی، کسی مرا نشناخت جز خداوند و تو و فرمایش خداوند ﴿لَنْ تَرَانِي﴾، (هرگز مرا نخواهی دید). یعنی:

هرگز نمی توانی محمد را به صورت تام بینی همان طور که طلب می کنی). (۴۹)

کلمه‌ی رمز در این عالم، بر تعریف مردم به طریق کلمه‌ی صورت یا تصویر از خلال ترغیب مردم به نظر در ملکوت مبین مفهومی است، و مبین به کارگیری ملکه‌ایست که صورت و شکل ملکوت را از خلال حقایق ملکوت و کلماتش القاء می کند، و احدی نمی دانست که معنای تأویل قرآن چیست تا این که کلمه‌ی رمز ظاهر شد و برای مردم معنای تأویل را بیان کرد پس تأویل قرآن یعنی اعاده‌ی آن به صورت ملکوتی از خلال بیان حقیقت آن آموزگار یعنی علی (علیه السلام) برای مردم و معرفی حقیقتش به آنان، از خلال نفوسشان برای رهائی از وابستگی به عالم ماده و ترغیب به عالم ملکوت و سیر و سیاحت در آن است، پس بدین ترتیب در می یابیم که چرا دولت عدل الهی در آخرالزمان دولت ملکوت خدا شده؟؟ زیرا دولت علی (علیه السلام) و حکومت علی (علیه السلام)، حکومت انسان کامل تام می باشد که فرزندش قائم (علیه السلام) آن را برپا می کند و او نماینده‌ی حق فرستاده شده از سه بُعد علی (علیه السلام) می باشد، کسانی که از انظار مردم غایب گشتند، کسانی هم چون ایلیا (علیه السلام) (تا یهود بر خدا حجتی نداشته و عذری نیاورند)، و عیسی مسیح (علیه السلام) (تا نصاری بر خدا حجتی نداشته و عذری نیاورند)، و امام محمد بن الحسن المهدی (علیه السلام) (تا مسلمانان بر خدا حجتی نداشته باشند و نه عذری باقی بماند و نه بهانه جوئی).

همانا ظهور نماینده از سوی منجی غائب در ادیان سه گانه‌ی آسمانی و استناد بر این تخریبی که در احکام الهی بعد از غیاب آن حجج الهی، مردم امروزی بر شناخت حق و معرفت رسول حق بهانه جوئی می کنند، علی رغم این که دعوت کننده‌ی فرستاده با رؤسای ادیان سه گانه با تمام ملل، طوائف و هم پیمانان شان اعلام تحدی کردند و این نماینده آنها را به مناظره‌ی علمی در مقابل مردم برای تبیان حق دعوت کرد، و تمام اهل دین را هر کدام با کتبشان آن کتبی که خود را بدان ملزم می کنند و حق خود را از کتبشان ثابت می کند و بیان می کند که پروردگارش در کجای تورات موسی (علیه السلام) و انجیل عیسی (علیه السلام) و قرآن محمد (صلی الله علیه و آله) از او نام برده و هنگامی که اباء کردند به شرح قضیه‌ی خویش به عنوان فرستاده‌ای هدایتگر برای مردم اقدام کرد و از آن جا که مردم و آثار و نتیجه‌ی تخریب عرفی که فقهای ادیان سه گانه در طول این

مدت بدان ممارست کرده و در جهل شدیدی نسبت به فهم دلیل شهودی غرق شدند، قائم (علیه السلام) کار خویش را با ارشادشان به سوی ملکوت آغاز کرد و از آنان می‌خواهد به ملکوت بنگرند، همگان در مورد شهادت و گواهی ملکوت برای صاحب حق، اختلاف نظر ندارند و علی‌رغم این‌که دو نفر از اهل زمین هم در مورد این شهادت اختلاف ندارند و به خصوص اتباع ادیان سه‌گانه، باز در این زمان هم به مطرح ساختن ادله‌ی دیگر نیازمندیم و نتیجه‌ی آن، دوری گزیدن از ملکوت خدا برای بیان واضح و دلالت بر آن است در حالی‌که اخبار گذشته‌ی تاریخی دلالت می‌کند که اخبار ملکوتی غیر قابل ردّ یا تشکیک است؛ زیرا مردم می‌دانند که ملکوت عالم مطلق خداست و لحظه‌ای خدا را معصیت نمی‌کند و عالم طهارت است و هر چه از آن می‌آید طاهر بوده و هیچ شکی در آن نیست.



مبحث:

ملاك حجيت رؤيا چيست، بيننده و اشياى ديدنى؟

این مبحث، پرده بر می‌دارد از حقایقی که فقهای آخر الزمان به خاطرش برای از بین بردن اهمیت این راه ملکوتی بر مردم فتنه جویی نمودند، از این جهت که بر مردم شبهه وارد کردند و گفتند؛ رؤیا فقط مربوط به بیننده است یعنی حجیتش به بیننده‌اش بر می‌گردد و اگر رؤیا از جانب پیامبر یا وصی او دیده شود، آن‌گاه حجت بر همه محسوب می‌گردد اما اگر از جانب مردم عامه بوده، رؤیای آنها حجیتی ندارد بلکه در بهترین حالات، رؤیائی که دیده فقط او را ملزم می‌کند نه غیر را.

آنان بار دیگر مرتکب خطاء می‌شوند و شهادت و گواهی کسی که در ملکوت آسمان‌ها دیده و شنیده را رد می‌کنند در حالی که شهادت آن‌که در عالم جسمانی مطلبی را دیده یا شنیده را می‌پذیرند در حالی که واقعیت می‌گوید: رد شهادت مؤمنی که در ملکوت شنیده و دیده، موجب رد شهادتش در این عالم می‌شود؛ زیرا شهادت ملکوتی ثابت‌تر و صادق‌تر است و عالم جسمانی، عکس است به عبارت دیگر، قبول شهادت عالم جسمانی موجب قبول شهادت ملکوتی مهیمن بر این عالم است، عالمی که بر خلاف این عالم لحظه‌ای خدا را عصیان نمی‌کند.

اکنون قرآن کریم و آیاتی که در مورد عموم رؤیا سخن می‌گوید که شامل رؤیای انبیاء (علیهم‌السلام) بوده را خواهیم خواند تا برای خواننده روشن شود که ملاک حجیت رؤیا، از آن چه کسی است، از آن خود رؤیا یا بیننده‌ی آن (نبی) بوده؟!!

﴿وَإِذْ قُلْنَا لَكَ إِنَّ رَبَّكَ أَحَاطَ بِالنَّاسِ وَمَا جَعَلْنَا الرُّؤْيَا الَّتِي أَرَيْنَاكَ إِلَّا فِتْنَةً لِلنَّاسِ وَالشَّجَرَةَ الْمَلْعُونَةَ فِي الْقُرْآنِ وَنُخَوِّفُهُمْ فَمَا يَزِيدُهُمْ إِلَّا طُغْيَانًا كَبِيرًا﴾، (و [یاد کن] هنگامی را که به تو گفتیم به راستی پروردگارت بر مردم احاطه دارد و آن رؤیایی را که به تو نمایانندیم و [نیز] آن درخت لعنت شده در قرآن را جز برای آزمایش مردم قرار ندادیم و ما آنان را بیم می‌دهیم ولی جز بر طغیان بیشتر آنها نمی‌افزاید).^(۵۰)

﴿لَقَدْ صَدَقَ اللَّهُ رَسُولَهُ الرُّؤْيَا بِالْحَقِّ لَتَدْخُلَنَّ الْمَسْجِدَ الْحَرَامَ إِنْ شَاءَ اللَّهُ آمِنِينَ مُحَلِّقِينَ رُؤُوسَكُمْ وَمُقَصِّرِينَ لَا تَخَافُونَ فَعَلِمَ مَا لَمْ تَعْلَمُوا فَجَعَلَ مِنْ دُونِ ذَلِكَ فَتْحًا قَرِيبًا﴾، (حقاً خدا رؤیای پیامبر خود را تحقق بخشید [که دیده بود] شما بدون شك به خواست خدا در حالی که سر تراشیده و موی [و ناخن] کوتاه کرده‌اید با خاطری آسوده در مسجد الحرام در خواهید آمد خدا آنچه را که نمی‌دانستید دانست و غیر از این پیروزی نزدیکی [برای شما] قرار داد). (۵۱)

﴿فَلَمَّا بَلَغَ مَعَهُ السَّعْيَ قَالَ يَا بُنَيَّ إِنِّي أَرَى فِي الْمَنَامِ أَنِّي أَذْبَحُكَ فَانظُرْ مَاذَا تَرَى قَالَ يَا أَبَتِ افْعَلْ مَا تُؤْمَرُ سَتَجِدُنِي إِنْ شَاءَ اللَّهُ مِنَ الصَّابِرِينَ﴾، (و وقتی با او به جایگاه سعی رسید گفت ای پسرک من، در خواب [چنین] می‌بینم که تو را سر می‌برم پس بین چه به نظرت می‌آید گفت ای پدر من، آنچه را ماموری بکن ان شاء الله مرا از شکیبایان خواهی یافت). (۵۲)

﴿قَدْ صَدَّقَتِ الرُّؤْيَا إِنَّا كَذَلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ﴾، (رؤیا [ی خود] را حقیقت بخشیدی ما نیکوکاران را چنین پاداش می‌دهیم). (۵۳)

﴿إِذْ قَالَ يُوسُفُ لِأَبِيهِ يَا أَبَتِ إِنِّي رَأَيْتُ أَحَدَ عَشَرَ كَوْكَبًا وَالشَّمْسَ وَالْقَمَرَ رَأَيْتُهُمْ لِي سَاجِدِينَ﴾، ([یاد کن] زمانی را که یوسف به پدرش گفت ای پدر من [در خواب] یازده ستاره را با خورشید و ماه دیدم دیدم [آنها] برای من سجده می‌کنند). (۵۴)

﴿وَأَوْحَيْنَا إِلَىٰ أُمِّ مُوسَىٰ أَنْ أَرْضِعِيهِ فَإِذَا خِفْتِ عَلَيْهِ فَأَلْقِيهِ فِي الْيَمِّ وَلَا تَخَافِي وَلَا تَحْزَنِي إِنَّا رَادُّوهُ إِلَيْكَ وَجَاعَلُوهُ مِنَ الْمُرْسَلِينَ﴾، (و به مادر موسی وحی کردیم که او را شیر ده و چون بر او بیمناک شدی او را در نیل بینداز و مترس و اندوه مدار که ما او را به تو باز می‌گردانیم و از [زمره] فرستادگان قرار می‌دهیم). (۵۵)

﴿وَدَخَلَ مَعَهُ السَّجْنَ فَتَيَانٌ قَالَ أَحَدُهُمَا إِنِّي أَرَانِي أَعْصِرُ خَمْرًا وَقَالَ الْآخَرُ إِنِّي أَرَانِي أَحْمِلُ فَوْقَ رَأْسِي خُبْرًا تَأْكُلُ الطَّيْرُ مِنْهُ نَبِئْنَا بِتَأْوِيلِهِ إِنَّا نَرَاكَ مِنَ الْمُحْسِنِينَ﴾، (و دو جوان با او به

۵۱. الفتح: ۲۷.

۵۲. الصافات: ۱۰۲.

۵۳. الصافات: ۱۰۵.

۵۴. یوسف: ۴.

۵۵. القصص: ۷.

زندان درآمدند [روزی] یکی از آن دو گفت من خویشان را [به خواب] دیدم که [انگور برای] شراب می‌فشارم و دیگری گفت من خود را [به خواب] دیدم که بر روی سرم نان می‌برم و پرندگان از آن می‌خورند به ما از تعبیرش خبر ده که ما تو را از نیکوکاران می‌بینیم).^(۵۶)

این دو جوان، نیز از مؤمنان نبودند اما نزدشان مشخص بود که رؤیا حق است حتی آن کسی که رؤیایش را به دروغ تعریف کرد و ادعایش از آنچه دیده بود محقق گشت و تأویل بر آن امری واقع شد که ادعایش را نمود و شاید علت وقوع تأویل این بود که می‌خواست با این کارش در حجیت چیزی که در ملکوت دیده می‌شود، تشکیک کند و امر بر او منقلب شد و آنچه ادعای رؤیتش را در عالم ملکوت نمود بدان ملزم گشت و تأویلش بر وفق آنچه ادعا نمود، اتفاق افتاد و این تأکیدی است بر ثبات و حجیت آنچه در عالم ملکوت دیده می‌شود، و راهی بر طعنه‌زنی به آن نیست بلکه حتی کسی که مدعی رؤیا شود در حالی که اصلاً ندیده هم ادعایش او را ملزم می‌سازد.

رسول الله ﷺ فرموده‌اند: (مَنْ كَذَّبَ فِي حَلَمٍ، كُفِّفَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ أَنْ يَعْقِدَ بَيْنَ شَعِيرَتَيْنِ)،
(هر کس در مورد خواب دروغ پیشه کند، در روز قیامت مکلف است بین دو مو پیوند زند).^(۵۷)

این سخن دلیلی ندارد جز این که امر رؤیا در حد ذات خویش و با صرف نظر از بیننده‌ی آن، امر بسیار عظیمی است به اعتبار توصیف قائم در آن، یعنی جاری بودن آن همان کلام خدا نزد بنده‌اش است همان‌طور که از ایشان عليهم السلام روایت شده است.

خداوند می‌فرماید: ﴿وَقَالَ الْمَلِكُ إِنِّي أَرَى سَبْعَ بَقَرَاتٍ سِمَانٍ يَأْكُلُهُنَّ سَبْعٌ عِجَافٌ وَسَبْعَ سُنْبُلَاتٍ خُضْرٍ وَأُخَرَ يَابِسَاتٍ يَا أَيُّهَا الْمَلَأُ أَفْتُونِي فِي رُؤْيَايَ إِنْ كُنْتُمْ لِلرُّؤْيَا تَعْبُرُونَ﴾، (و پادشاه [مصر] گفت من [در خواب] دیدم هفت گاو فربه است که هفت [گاو] لاغر آنها را می‌خورند و هفت خوشه سبز و [هفت خوشه] خشکیده دیگر ای سران قوم اگر خواب تعبیر می‌کنید درباره خواب من به من نظر دهید).^(۵۸)

۵۶. یوسف: ۳۶.

۵۷. جامع السعادات - للنراقی: ج ۲ ص ۲۵۵.

۵۸. یوسف: ۴۳.

حاکم آن چه در عالم ملکوت دیده را تصدیق کرد لذا نظر بزرگان در مورد تعبیر خوابش را مطالبه کرد: ﴿يَا أَيُّهَا الْمَلَأُ أَفْتُونِي﴾، (ای سران قوم اگر خواب تعبیر می کنید درباره خواب من به من نظر دهید). و زمانی که حاکم آن رؤیا را دیده بود، اصلاً به یوسف (علیه السلام) ایمان نداشت بلکه بر دین قومش بود.

خداوند می فرماید: ﴿قَالَتْ يَا أَيُّهَا الْمَلَأُ إِنِّي أُلْقِيَ إِلَيَّ كِتَابٌ كَرِيمٌ إِنَّهُ مِن سُلَيْمَانَ وَإِنَّهُ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ أَلَا تَعْلَمُونَ عَلَيَّ وَأَتُونِي مُسْلِمِينَ﴾ قَالَتْ يَا أَيُّهَا الْمَلَأُ أَفْتُونِي فِي أَمْرِي مَا كُنْتُ قَاطِعَةً أَمْرًا حَتَّى تَشْهَدُونِ﴾، (ملکه سبا) گفت ای سران [کشور] نامه ای ارجمند برای من آمده است* که از طرف سلیمان است و [مضمون آن] این است به نام خداوند رحمت گر مهربان* بر من بزرگی مکنید و مرا از در اطاعت درآید* گفت ای سران [کشور] در کارم به من نظر دهید که بی حضور شما [تا به حال] کاری را فیصله ندادهام).^(۵۹)

بلقیس، پیامبر نبود اما آن چه در ملکوت دیده را تصدیق نمود و نظر بزرگان خود در این باره را طلبید: ﴿يَا أَيُّهَا الْمَلَأُ أَفْتُونِي﴾، (ای سران [کشور] در کارم به من نظر دهید). همان طور که حاکم مصر چنین مطالبه ای داشت.

از آن چه بیان شد دانستیم که رؤیا کلام رب سبحان می باشد و لذا حجیتش در اصل و ذات رؤیا واضح است که کلام خدای سبحان می باشد، و مردم در معرض گوش سپاری هستند و بر حسب التفاتشان به ملکوت می شنوند و این شنیداری ممکن است ضعیف یا واضح و جلی باشد و بر حسب هوشیاری و بصیرت آنان بوده و کسانی که به خوبی گوش می دهند شکی نیست که به وضوح می شنوند؛ زیرا در دائره رحمت الهی واقع گشته اند و خداوند می فرماید: ﴿وَإِذَا قُرِئَ الْقُرْآنُ فَاسْتَمِعُوا لَهُ وَأَنْصِتُوا لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ﴾، (و چون قرآن خوانده شود گوش بدان فرا دارید و خاموش مانید امید که بر شما رحمت آید).^(۶۰) قرآن کلام خداوند است و رؤیا نیز چنین است و قرائت قرآن تنها در حدّ این عالم نیست بلکه در تمام عوالم قرائت می شود و هر که خاموشی و گوش سپاری به آن را در ملکوت بیاموزد، معنای آن صداها را در عالم جسمانی می شناسد و هر که آنها را نشناسد قطعاً این جا هم نمی شناسد هر چند به آن تظاهر

۵۹. النمل: ۲۲-۲۹.

۶۰. الأعراف: ۲۰۴.

کند.

از بندگان کسی که راه سیر و سلوک به سوی جهت کلام را دریابد، پیش می‌رود تا منبع کلام و صورت آن را ببیند و کلام خدا، صفت او می‌باشد و در ملکوت - صورت - باید به صورتی متجلی گردد که با آن شناخته شود، و اگر بنده بسیار نزدیک و مقرب گردد، چیزی از حقیقت کلمه برای او آشکار می‌گردد و به مقدار تقریبش به آن حتی اگر به موقفی رسد که انبیاء و مرسلین علیهم‌السلام و سرورشان محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم و آل محمد علیهم‌السلام به آن رسیدند، یعنی به مقامی رسیده که او را طالب فناء در کلمه می‌کند تا وجودی جز وجود خداوند باقی نماند.

با استناد بر آن، برای ما آشکار می‌شود که حجت در خود کلام می‌باشد و نه در نقل کننده آن و یا کسی که آن را دیده باشد، بلکه نقل کننده و دیدار کننده ارائه دهنده کلام می‌باشد و هیچ ارتباطی بین این دو وجود ندارد جز ارتباط تصدیق نقل در آنچه نقل می‌کند و دیدار کننده با آنچه که دیدار می‌کند و ایمان می‌آورد به آن و سپس عمل به آن بر طبق آنچه شنیده و حجیت در اصل خود این کلام می‌باشد که رؤیا را یک شهادت ملکوتی می‌شمارد که اعلان و اظهارش بر بیننده‌ی آن، واجب بوده حال با صرف نظر از این که مردم آن را بپذیرند یا رد کنند؛ چرا که با توجه به اصل و ذات رؤیا و موجودیتش، آن یک گواهی و شهادت الهی است و خداوند می‌فرماید: ﴿... وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنْ كَتَمَ شَهَادَةً عِنْدَهُ مِنَ اللَّهِ وَمَا اللَّهُ بِغَافِلٍ عَمَّا تَعْمَلُونَ﴾، (... و کیست ستم‌کارتر از آن کس که شهادتی از خدا را در نزد خویش پوشیده دارد و خدا از آنچه می‌کنید غافل نیست).^(۶۱)

رؤیا رسالت خداوند سبحان برای بندگان است تا بر مردم اتمام حجت کند و حجت خویش را استحکام بخشد و امری که رسول حامل آن بوده را مصون قرار می‌دهد تا راهی برای نفوذ شیطان و لشکرش به آن باقی نماند و خداوند می‌فرماید: ﴿رُسُلًا مُّبَشِّرِينَ وَمُنذِرِينَ لِيَلَّا يَكُونَ لِلنَّاسِ عَلَى اللَّهِ حُجَّةٌ بَعْدَ الرُّسُلِ وَكَانَ اللَّهُ عَزِيزًا حَكِيمًا﴾، (پیامبران که بشارتگر و هشدار دهنده بودند تا برای مردم پس از [فرستادن] پیامبران در مقابل خدا [بماند] و حجتی نباشد و خدا توانا و حکیم است).^(۶۲)

۶۱. النساء: ۱۶۵.

۶۲. النساء: ۱۶۵.

حدثني أبي، عن جدي، عن أبيه (عليه السلام) أن رسول الله (ﷺ) قال: (مَنْ رَأَى فِي مَنَامِهِ فَقَدْ رَأَى لِيَأَنَّ الشَّيْطَانَ لَا يَتَمَثَّلُ فِي صُورَتِي وَلَا فِي صُورَةِ أَحَدٍ مِنْ أَوْصِيَائِي وَلَا فِي صُورَةِ وَاحِدَةٍ مِنْ شِيعَتِهِمْ وَإِنَّ الرُّؤْيَا الصَّادِقَةَ جُزْءٌ مِنْ سَبْعِينَ جُزْءًا مِنَ النَّبُوءَةِ)، پدرم، مرا از جدم از پدرشان (عليه السلام) باخبر ساخته که رسول الله (ﷺ) فرمودند: (هر کس مرا در خواب ببیند، به حق مرا دیده است؛ زیرا شیطان به صورت من و هیچ یک از اوصیایم و شیعیانم در نمی آید و به حقیقت رؤیای صادقه جزئی از هفتاد جز نبوت است).^(۶۳)

رسول الله (ﷺ) از نفس خویش و اوصیائش و شیعی حضرتش - هر کدام بر حسب مقاماتشان - به عنوان کلمات خدا تعبیر می کند که راهی برای نفوذ شیطان به ایشان نبوده و خداوند می فرماید: ﴿وَمَا تَنْزَلَتْ بِهِ الشَّيَاطِينُ* وَمَا يَنْبَغِي لَهُمْ وَمَا يَسْتَطِيعُونَ* إِنَّهُمْ عَنِ السَّمْعِ لَمَعَزُولُونَ﴾، (و شیطانها آن را فرود نیاورده اند* و آنان را نسزد و نمی توانند [وحی کنند]* در حقیقت آنها از شنیدن معزول [و محروم] اند).^(۶۴)



۶۳. من لا يحضره الفقيه: ج ۲ ص ۵۸۵.

۶۴. الشعراء: ۲۱۲-۲۱۰.

مبحث:

موضع رؤیا

شکی نیست که در موضع و جایگاه رؤیا، خاص است و آن عالم ملکوت و متعلقاتش می‌باشد و از متعلقات عالم ملکوت، نفس انسان می‌باشد پس دائماً در حالت سکون و توفی قرار نمی‌گیرد یعنی نفس در نقش انتقال نقلیاتی است از عالمی به عالم دیگر (عالمی واسطه)، تا این که بعد از زمانی مشخص اجلس سر رسد و خداوند می‌فرماید: ﴿اللَّهُ يَتَوَفَّى الْأَنْفُسَ حِينَ مَوْتِهَا وَالَّتِي لَمْ تَمُتْ فِي مَنَامِهَا فَيُمْسِكُ الَّتِي قَضَىٰ عَلَيْهَا الْمَوْتَ وَيُرْسِلُ الْأُخْرَىٰ إِلَىٰ أَجَلٍ مُّسَمًّى إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَآيَاتٍ لِّقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ﴾، (خدا روح مردم را هنگام مرگشان به تمامی باز می‌ستاند و [نیز] روحی را که در [موقع] خوابش نمرده است [قبض می‌کند] پس آن [نفسی] را که مرگ را بر او واجب کرده نگاه می‌دارد و آن دیگر [نفس‌ها] را تا هنگامی معین [به سوی زندگی دنیا] باز پس می‌فرستد قطعاً در این [امر] برای مردمی که می‌اندیشند نشانه‌هایی [از قدرت خدا] است).^(۶۵) و فوت موقتی آن در خواب شکل می‌گیرد و فوت دیگری به صورت مطلق صورت می‌گیرد و ارتباطش با عالم ماده قطع می‌گردد و آن مرگ مطلق است.

توفی نفس در خواب، به معنای انتقال آن به عالم اصلی‌اش و آن عالم ملکوت است و حدیثی از رسول الله ﷺ نقل است که فرمودند: (الرُّؤْيَا ثَلَاثَةٌ بُشْرَىٰ مِنَ اللَّهِ وَ تَحْزِينٌ مِنَ الشَّيْطَانِ وَ الَّذِي يُحَدِّثُ بِهِ الْإِنْسَانُ نَفْسَهُ فَيَرَاهُ فِي مَنَامِهِ)، (رؤیا سه گونه است: بشارتی از جانب خدا، غمی که شیطان به وجود می‌آورد، و حدیث نفس‌های انسان با خویش که آنها را در خوابش می‌بیند).^(۶۶)

و رحلت نفس به عالم ملکوت، در سه مرتبه‌ی صعودی میسر است:

مرتبه‌ی اول: با خواب رفتن جسد از نیازهایش فارغ گشته و به خود مشغول می‌شود و این در اثنای مشغولیتش به تدبیر شؤون جسد، دچار مزاحمی می‌شود که آن را از انشغالش و

۶۵. الزمر: ۴۲.

۶۶. بحار الأنوار: ج ۵۸ ص ۱۹۱.

اهمیتش و عملکردش باز می‌دارد و لذا آن را به وقت رهائیش می‌راند و آن زمان به خواب رفتن جسد است پس به آنچه آن را مشغول داشته و باز می‌گردد و سعی می‌کند آن را با برطرف ساختن امیالش یا به تشویقش به هر طریق ممکن معالجه کند تا از متابعتش خلاص شود و این چیزی است که آن را خواب‌های پریشان یا حدیث نفس می‌نامند و این حدیث، تعبیر نخستین مرتبه در عالم ملکوت (ملکوت نفس) است.

مرتبه‌ی دوم: نفس در صعود به ملکوت، از قید و بندهای جسد و ارتباطاتش آزاد می‌شود و در این راه، حمله‌هایی بر وی می‌شود و آنها شیاطین جن هستند که در هنگام عروجش یا بازگشتش به جسد، با القای امور باطل می‌خواهند راه را بر آن ببندند و آن را از رسیدن به عالمش بازدارند؛ زیرا در آن حالت، بین زمین و آسمان معلق می‌شود همان‌طور که امیر المؤمنین (علیه السلام) فرمودند: (ان الله يقول: ﴿اللَّهُ يَتَوَفَّى الْأَنْفُسَ حِينَ مَوْتِهَا وَالَّتِي لَمْ تَمُتْ فِي مَنَامِهَا فَيُمْسِكُ الَّتِي قَضَىٰ عَلَيْهَا الْمَوْتَ وَيُرْسِلُ الْأُخْرَىٰ إِلَىٰ أَجَلٍ مُّسَمًّى إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَآيَاتٍ لِّقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ﴾، فَاللَّهُ يَتَوَفَّى الْأَنْفُسَ كُلَّهَا فَمَا رَأَتْ وَ هِيَ عِنْدَهُ فِي السَّمَاءِ فَهِيَ الرُّؤْيَا الصَّادِقَةُ وَ مَا رَأَتْ إِذَا أُرْسِلَتْ إِلَىٰ أَحْسَادِهَا تَلَقَّتْهَا الشَّيَاطِينُ فِي الْهَوَاءِ فَكَذَّبَتْهَا وَ أَحْبَرَتْهَا بِالْأَبْطِيلِ فَكَذَبَتْ فِيهَا)، (خداوند می‌فرماید: (خدا روح مردم را هنگام مرگ‌شان به تمامی باز می‌ستاند و روحی را که در موقع خوابش نمرده است [قبض می‌کند] پس آن [نفسی] که مرگ را بر او واجب کرده نگاه می‌دارد و آن دیگر [نفس‌ها] را تا هنگامی معین [به سوی زندگی دنیا] باز پس می‌فرستد قطعاً در این [امر] برای مردمی که می‌اندیشند نشانه‌هایی [از قدرت خدا] است). پس خداوند تمام نفس‌ها را متوفی می‌سازد و آنچه را در آسمان نزد خداوند ببیند آن رؤیائی صادق است و آنچه را در هنگام بازگشت به کالبدش می‌بیند شیاطین در هوا به آن القاء می‌کنند پس آن را تکذیب کرده و باطل می‌داند).^(۶۷)

مرتبه‌ی سوم: به عالمش می‌رسد و در ملکوت آسمان، حقایق برخی اشیاء را می‌بیند و چیزی که دیده- در حد ذات خود- حق و صدق است؛ زیرا خیر آسمانی است و همان‌طور که رسول الله (صلی الله علیه و آله) و اهل بیتش (علیهم السلام) خبر دادند، جزئی از هفتاد جزء نبوت با توصیفش تصویری از

تصاویر وحی است.

در آن مراتب سه گانه، موضع خروج رؤیا یکی است و آن نفس می باشد ولی اختلاف در موضعی واقع می شود که نفس از آن القاء می شود پس باری از ذات خود القاء می شود و باری از جانب شیطان القاء می شود که بر سر راهش قرار گرفته و بار سوم از سوی خداوند سبحان هنگام رسیدنش به عالم خود یعنی عالم ملکوت القاء می شود و بدین ترتیب آنچه از عالم ملکوت القاء می شود، صدق است و آنچه از ذاتش یا شیطان القاء می شود کذب است و موضع خروج هر دو خیر صادق و کاذب، یکی است و آن نفس در هنگام خواب می باشد.

الإمام الصادق (عليه السلام): لما سأله أبو بصير: (جُعِلَتْ فِدَاكَ، الرُّؤْيَا الصَّادِقَةُ وَالْكَاذِبَةُ مَخْرَجُهُمَا مِنْ مَوْضِعٍ وَاحِدٍ. قَالَ: صَدَقْتُ، أَمَّا الْكَاذِبَةُ الْمُخْتَلِفَةُ فَإِنَّ الرَّجُلَ يَرَاهَا فِي أَوَّلِ لَيْلَةٍ فِي سُلْطَانِ الْمَرْدَةِ الْفَسَقَةِ، وَإِنَّمَا هِيَ شَيْءٌ يُخَيَّلُ إِلَى الرَّجُلِ وَهِيَ كَاذِبَةٌ مُخَالَفَةٌ لَا خَيْرَ فِيهَا، وَأَمَّا الصَّادِقَةُ إِذَا رَأَاهَا بَعْدَ الثَّلَاثِينَ مِنَ اللَّيْلِ مَعَ حُلُولِ الْمَلَائِكَةِ وَذَلِكَ قَبْلَ السَّحَرِ فَهِيَ صَادِقَةٌ لَا تَخْلَفُ إِنْ شَاءَ اللَّهُ إِلَّا أَنْ يَكُونَ جُنْبًا، أَوْ يَنَامَ عَلَى غَيْرِ طَهْوَرٍ وَلَمْ يَذْكُرِ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ حَقِيقَةَ ذِكْرِهِ، فَإِنَّهَا تَخْتَلِفُ وَتُبْطِئُ عَلَى صَاحِبِهَا)، امام صادق (عليه السلام): در پاسخ به ابو بصير که پرسید: آیا خواب راست و دروغ، هر دو یک منشأ دارد؟ فرمود: (درست است، [با این تفاوت که] رؤیای دروغ و جور و اجور را، انسان در آغاز شب، که هنگام تسلط [شیاطین] رانده شده و نابکار است می بیند. این گونه رؤیایا، تخیلات آدمی است و دروغ و درهم و برهم و بی ارزش اند. اما رؤیای صادق را بعد از گذشت دو سوم شب می بیند که فرشتگان فرود می آیند و آن پیش از سحر است. این گونه رؤیایا راستند و به خواست خدا تحقق می یابند، مگر آن که بیننده خواب جنب یا بی وضو خوابیده باشد و خداوند عزّ و جلّ را چنان که شاید یاد نکرده باشد؛ در این صورت، رؤیا با تأخیر و درنگ تحقق می یابد).^(۶۸)

و خروجشان از یک موضع یعنی صفتی که با آن توصیف می شوند یکی است و آن نفس بوده اما اختلاف در وصف واقع می گردد باری، توصیف در خصوص رؤیت شده ای می باشد که نشأت گرفته از خیالات نفس است و این صورت مرئ- همان طور که امام (عليه السلام) از آن خبر می دهد- کاذب و بی قاعده می باشد و خیری در آن نیست و حمکش در وجود خودش

می‌باشد- یعنی آن رؤیا- در اول شب اتفاق می‌افتد دلیلی آشکار بر فسق و خطایش می‌باشد و اما رؤیای صادقه در یک سوم آخر شب یعنی نزدیک سحرگاه، زمان جایگزینی ملائکه اتفاق می‌افتد لذا نفس در زمان عروج و بازگشتش تحت حمایت ملائکه است و این حمایت به شرط و شروطی بستگی داشته که امام صادق (علیه السلام) آنها را بیان می‌کند، به این شروط که: شخص بیننده، پاک و طاهر باشد و جُنُب نباشد، با ذکر نام خدا سر بر بالین نهد پس اختلال در آن شرط و شروط سبب اختلال رؤیا و اختلافتش و تعویقش بر صاحبش یعنی به تأخیر افتادن تأویلش می‌باشد و هدف از رؤیا این است که تأویلی قابل تحقق داشته باشد که به سود و منفعت بیننده تمام شود و هر چقدر یک رؤیا دارای رموز و محکم واضحی باشد، تأویل آن سریع‌تر انجام می‌شود و هر چه دچار اختلاط و اختلاف شود، تأویل آن بیشتر به تأخیر می‌افتد و به دنبال آن، سودمندیش نیز دیرتر می‌رسد.

فصل دوم:

رؤیا در قرآن کریم و کتاب مقدس

رؤیای ابراهیم در ملکوت آسمانها

خداوند می‌فرماید: ﴿وَكَذَلِكَ نُرِي إِبْرَاهِيمَ مَلَكُوتَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَلِيَكُونَ مِنَ الْمُوقِنِينَ﴾ فَلَمَّا جَنَّ عَلَيْهِ اللَّيْلُ رَأَى كَوْكَبًا قَالَ هَذَا رَبِّي فَلَمَّا أَفَلَ قَالَ لَا أُحِبُّ الْآفِلِينَ* فَلَمَّا رَأَى الْقَمَرَ بَازِغًا قَالَ هَذَا رَبِّي فَلَمَّا أَفَلَ قَالَ لَئِن لَّمْ يَهْدِنِي رَبِّي لَأَكُونَنَّ مِنَ الْقَوْمِ الضَّالِّينَ* فَلَمَّا رَأَى الشَّمْسَ بَازِغَةً قَالَ هَذَا رَبِّي هَذَا أَكْبَرُ فَلَمَّا أَفَلَتْ قَالَ يَا قَوْمِ إِنِّي بَرِيءٌ مِّمَّا تُشْرِكُونَ ﴿۶۹﴾ (و این گونه ملکوت آسمانها و زمین را به ابراهیم نمایاندم تا از جمله یقین کنندگان باشد)* پس چون شب بر او پرده افکند ستاره‌ای دید گفت این پروردگار من است و آن‌گاه چون غروب کرد گفت غروب کنندگان را دوست ندارم* و چون ماه را در حال طلوع دید گفت این پروردگار من است آن‌گاه چون ناپدید شد گفت اگر پروردگارم مرا هدایت نکرده بود قطعاً از گروه گمراهان بودم* پس چون خورشید را برآمده دید گفت این پروردگار من است این بزرگتر است و هنگامی که افول کرد گفت ای قوم من من از آنچه [برای خدا] شریک می‌سازید بیزارم). (۶۹)

سید احمد الحسن (علیه السلام)، یمانی آل محمد (علیهم السلام) این آیات کریمه را در دو موضع از کتاب متشابهات جلد اول بیان کرده، در موضع اول بین علت حصر رؤیای ابراهیم (علیه السلام) در خصوص ستاره و ماه و خورشید فرمودند: (خورشید پیامبر خدا حضرت محمد (صلی الله علیه و آله) و ماه حضرت امام علی (علیه السلام) و ستاره حضرت امام مهدی (محمد ابن الحسن) (علیه السلام) هستند. خورشید و ماه و ستاره در ملکوت تجلی و ظهور خداوند در خلق بودند و برای همین است که حضرت ابراهیم (علیه السلام) در آنها امر بر او مشتبه شد؛ و لیکن هر کس به اندازه‌ی خود مقام و منزلت دارد و بنا به دلایلی حضرت محمد (صلی الله علیه و آله) و امام علی (علیه السلام) و امام مهدی (علیه السلام) به طور اخص به عنوان تجلی و ظهور خداوند انتخاب شدند با این که خود در این دنیا زنده‌اند در حالی که بقیه‌ی ائمه بعد از شهادت خود این منزلت را خواهند داشت، و علت اسبابی است و آن حضرت محمد (صلی الله علیه و آله) خود صاحب فتح مبین (گشایش آشکار) است. و اوست که حجاب لاهوت برای او به اندازه‌ی سوراخ سوزنی کشف شد و برخی از آیات بزرگ پروردگار خود را دید. و او مدینه

العلم (شهر دانش)، است. و این (مدینه العلم) نمائی از مدینهی کمالات خداوندی یا نمائی از ذات اقدس الهی است؛ اما امام علی (علیه السلام) چون که در این مدینه (مدینه العلم) و او جزئی از آن است، هر آنچه که از این مدینه افاضه می‌شود از طریق این درب افاضه می‌گردد. پس حضرت محمد ﷺ تجلی خداوند منزّه و متعال و اسم الله (خداوند) در خلق است. و حضرت علی (علیه السلام) ممسوس به ذات خداوندی است. و زمانی که حضرت محمد ﷺ باقی نماند؛ و کسی جز خداوند یگانه قهار باقی نماند در این حال حضرت علی (علیه السلام) که درود خداوند بر او باد تجلی خداوند منزّه در خلق است و هم‌چنین حضرت فاطمه (علیها السلام) به طور اخص چون که او باطن قمر و ظاهر خورشید است. و بنابراین است که حضرت علی (علیه السلام) فرمودند: (اگر حجاب برای من کشف گردد بر یقینم افزوده نمی‌شود). چرا که او اگر چه حجاب برای او کشف نشد لیکن او در مقام آن که حجاب برای او کشف شد می‌باشد. و اما حضرت قائم (علیه السلام) او که درود خدا بر او باد تجلی اسم خداوند منزّه است با این که خود زنده و در این دنیا است؛ و قبل از شهادتش به این مقام می‌رسد؛ برای طول عمر و طول عبادتش با توجه به کمال صفات و اخلاصش؛ پس او فرمانبرداری خود را به نمازش و نمازش را به فرمانبرداریش پیوند می‌دهد؛ گوئی او هرگز از عبادت خدای منزّه خویش غافل نمی‌شود، و چون که او کسی است که یوم الدین بر کرسی نشسته است یعنی روز قیامت صغری و در قرآن کریم روز تعیین شده (اليوم المعلوم). زیرا که او در آن روز حاکم به نام خداوند منزّه بین اُمت‌هاست. لذا ایشان بایستی آینه‌ای باشد که وجود خداوند را در خلق منعکس کند؛ تا این که فرمانروا یا حاکم در خلق، خود خداوند باشد، پس کلام او (علیه السلام) کلام خداوند است و حکم ایشان حکم الهی و ملک امام (علیه السلام) ملک خداوند منزّه و متعال باشد و فرموده‌ی خداوند متعال در سوره فاتحه (ملک یوم الدین) در آن روز تصدیق شود و امام (علیه السلام) در آن روز چشم خدا و زبان گویای خداوند و دست او خواهد شد). (۷۰)

و در موضع دوم، بیانی در مورد فرموده‌ی ابراهیم (علیه السلام) و دفع شبهه‌ی مردم پرداخت مبنی بر این که ابراهیم، پیامبر خدا بود پس چگونه سه نور الهی بر ایشان مشتبه شد و یمانی آل محمد (علیه السلام) در پاسخ فرمود: (دچار توهم است هر کس که گمان کند که این سخن از حضرت

ابراهیم علیه السلام در عالم شهادت حاصل شده یعنی در این دنیا؛ اگر چه ابراهیم علیه السلام این سخن را برای سرزنش قوم خود در این دنیا بازگو کرده است؛ قومی که این ستارگان را یا کسانی که تشویق به عبادت آنها می‌کنند را می‌پرستیدند. و حقیقت این است که انوار (نورهای) محمد و آل محمد علیهم السلام حتی اصحاب عقل‌های کامل از پیامبران عالی قدر و فرشتگان ارجمند را دچار حیرت کرده است. به طوری که حتی گمان کردند که آنها علیهم السلام فرمانروای دانای منزّه (خداوند یکتا) هستند. پس ابراهیم علیه السلام زمانی که ملکوت آسمان‌ها برای او کشف شد و نور حضرت قائم علیه السلام را دید گفت این پروردگار من است و زمانی که نور حضرت امام علی علیه السلام را دید گفت این پروردگار من است و نور حضرت محمد صلی الله علیه و آله را دید گفت این پروردگار من است؛ و حضرت ابراهیم علیه السلام نتوانست تمیز دهد که آنها مخلوق هستند تا زمانی که از حقیقت آنها برای او کشف شد. و دید که آنها پایان دارند و غیبت آنها از ذات اقدس الهی و برگشت آنها به انا (ماهیت و چیستی) را در لحظاتی را دید، و در این هنگام است که فقط متوجه کسی شد که آسمان‌ها را آفریده است و دانست که آنها علیهم السلام آفریده‌ی خداوند هستند و خلق از برای آنها آفریده شده‌اند؛ همان طور که در روایات آنها نقل شده است. و برای ابراهیم عذر موجه است. و به راستی که از حضرت امام مهدی علیه السلام در دعای رجب نقل شده که (فرقی بین تو (خداوند) و آنها (اهل بیت علیهم السلام) نیست، مگر این که آنها بندگان و آفریده‌های تو (خداوند) است. پس منزّه است پروردگار تو، پروردگار عزّت، از آنچه آنها وصف می‌کنند و سلام خدا بر محمد و خاندان پاکش و سپاس مخصوص پروردگار جهانیان است).^(۷۱)

از این بیان برای طالب حقیقت آشکار می‌شود که رؤیا به تنهایی و جدای از بیننده‌ی آن، یک منبع معرفتی است همان‌طور که یک بیننده در قبالش دو حالت داشته: یا آنچه را دیده، تصدیق کند یا آنچه را دیده، تکذیب کند و واقعیت این است که شخص بیننده مورد امتحان قرار می‌گیرد و رؤیا در حقیقت امتحانی برای بیننده بوده تا جایگاه و ارتباطش با عالم غیب را مشخص کند پس اگر ارتباطش با ملکوت قوی نبوده بعد از مشاهده‌ی رؤیا ادعا می‌کند که آنچه دیده، "خواب‌های پریشانی" بیش نیست و اگر ارتباطش با عالم غیب یک ارتباط حقیقی بوده خواهد دانست آنچه که در ملکوت آسمان‌ها دیده، وحی الهی است به این دلیل که

خداوند به حضرت ابراهیم (علیه السلام) حقایقی را نشان داد تا از اهل یقین گردد یعنی ابراهیم (علیه السلام) از خلال این آموزش در ملکوت، درجه‌ی معرفتی کسب کرد که به مقام امامت سزاوار گشت و این مرتبه از مرتبه‌ی نبوت هم بالاتر است و این انوار الهی که ابراهیم (علیه السلام) در ملکوت آسمان‌ها و زمین مشاهده کرد، کلماتی هستند که با آنها مورد امتحان قرار گرفت و تمام‌شان کرد - شاید این اتمام در این جا بر معرفت تام که او را از اهل یقین گرداند، اشاره داشته - و خداوند می‌فرماید: ﴿وَإِذِ ابْتَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ رَبُّهُ بِكَلِمَاتٍ فَأَتَمَّهُنَّ قَالَ إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا قَالَ وَمِنْ ذُرِّيَّتِي قَالَ لَا يَنَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ﴾ (و چون ابراهیم را پروردگارش با کلماتی بیازمود و وی آن همه را به انجام رسانید [خدا به او] فرمود من تو را پیشوای مردم قرار دادم [ابراهیم] پرسید از دودمانم [چطور] فرمود پیمان من به بیدادگران نمی‌رسد).^(۷۲)

به راستی که شأن و درک ابراهیم (علیه السلام) به رؤیا و معرفت به ملکوت بسیار عظیم بود، زمانی که خود را در مقابل امتحانی یافت که رفعت مقامش (علیه السلام) را آشکار ساخت مقامی که از خلال ارتباط با غیب و اخلاصش در توجه به خداوند حاصل گشت لذا عمل به اخبار ملکوتی، امری است که به سوی انسان مومن نمی‌آید مگر بعد از ارتقائش در مراتب معرفت حق و نزدیکی به خداوند سبحان، آنقدر نزدیک‌تر شود که با دلیل ثابت کند که بنده‌ی خالص و مطیع امر و تسلیم سرورش می‌باشد و آن رؤیایی که ابراهیم (علیه السلام) دید فرزندش اسماعیل (علیه السلام) را ذبح می‌کند، بر معرفت بزرگ و صبر عظیمی دلالت می‌کند که باعث شد اسماعیل، ذبیح الله نامیده شود و قربانی دیگر جای او را بگیرد آن هم به عنوان جایزه و پاداش به پدر صابر و فرزند صبورتر؛ زیرا کسی که رؤیا را دید، پدرش ابراهیم (علیه السلام) بود اما فرزند تنها تسلیم فرموده‌ی حجت الله شد و این رویداد، حقیقت محض پیروی و تبعیت مأموم از امام را به تصویر می‌کشد و این اخبار آسمانی، حقیقتی غیر قابل انکار بوده و هیچ راهی برای تحریف آن نیست هر چند با دشواری بسیار همراه بوده و خداوند می‌فرماید: ﴿رَبِّ هَبْ لِي مِنَ الصَّالِحِينَ﴾ * فَبَشِّرْنَاهُ بِبُحْلَامٍ حَلِيمٍ * فَلَمَّا بَلَغَ مَعَهُ السَّعْيَ قَالَ يَا بُنَيَّ إِنِّي أَرَىٰ فِي الْمَنَامِ أَنِّي أَذْبَحُكَ فَانظُرْ مَاذَا تَرَىٰ قَالَ يَا أَبَتِ أَفْعَلْ مَا تُؤْمَرُ سَتَجِدُنِي إِن شَاءَ اللَّهُ مِنَ الصَّابِرِينَ * فَلَمَّا أَسْلَمَا وَتَلَّهُ لِلْجَبِينِ * وَنَادَيْنَاهُ أَنْ يَا إِبْرَاهِيمُ * قَدْ صَدَّقْتَ الرُّؤْيَا إِنَّا كَذَلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ * إِنَّ هَذَا لَهُوَ الْبَلَاءُ

المُبِينُ) ، (ای پروردگار من مرا [فرزندی] از شایستگان بخش* پس او را به پسری بردبار مژده دادیم* و وقتی با او به جایگاه سعی رسید گفت ای پسرک من من در خواب [چنین] می بینم که تو را سر می برم پس بین چه به نظرت می آید گفت ای پدر من آنچه را ماموری بکن ان شاء الله مرا از شکیبایان خواهی یافت* پس وقتی هر دو تن در دادند [و همدیگر را بدرود گفتند] و [پسر] را به پیشانی بر خاک افکند* او را ندا دادیم که ای ابراهیم* رؤیا [ی خود] را حقیقت بخشیدی ما نیکو کاران را چنین پاداش می دهیم* راستی که این همان آزمایش آشکار بود). (۷۳)

در بیان این آیات روایت شده: ابی بصیر از امام باقر و امام صادق (علیهما السلام) شنیده است که از جریریل ذکر کردند: (أَنَّهُ لَمَّا كَانَ يَوْمَ التَّرْوِيَةِ قَالَ جَبْرَائِيلُ لِإِبْرَاهِيمَ ع تَرَوَهُ مِنَ الْمَاءِ فَسُمِّيَتِ التَّرْوِيَةُ ثُمَّ أَتَى مِنِّي فَأَبَاتُهُ بِهَا ثُمَّ غَدَا بِهِ إِلَى عَرَفَاتٍ فَضَرَبَ حَبَاهُ بِنَمْرَةَ دُونَ عَرَفَةَ فَبَنَى مَسْجِدًا بِأَحْجَارٍ بَيْضٍ وَ كَانَ يُعْرَفُ أَنْتَرُ مَسْجِدِ إِبْرَاهِيمَ حَتَّى أُدْخِلَ فِي هَذَا الْمَسْجِدِ الَّذِي بِنَمْرَةَ حَيْثُ يُصَلِّي الْإِمَامُ يَوْمَ عَرَفَةَ فَصَلَّى بِهَا الظُّهْرَ وَ الْعَصْرَ ثُمَّ عَمَدَ بِهِ إِلَى عَرَفَاتٍ فَقَالَ هَذِهِ عَرَفَاتُ فَأَعْرَفُ بِهَا مَنَاسِكَكَ وَ اعْتَرَفَ بِذَنْبِكَ فَسُمِّيَ عَرَفَاتٍ ثُمَّ أَفَاضَ إِلَى الْمُزْدَلِفَةِ فَسُمِّيَتِ الْمُزْدَلِفَةُ لِأَنَّهُ أزدَلَفَ إِلَيْهَا ثُمَّ قَامَ عَلَى الْمَشْعَرِ الْحَرَامِ فَأَمَرَهُ اللَّهُ أَنْ يذْبَحَ ابْنَهُ وَ قَدْ رَأَى فِيهِ شِمَائِلَهُ وَ خَلَائِقَهُ وَ أَنَسَ مَا كَانَ إِلَيْهِ فَلَمَّا أَصْبَحَ أَفَاضَ مِنَ الْمَشْعَرِ إِلَى مِنِّي فَقَالَ لِأُمِّهِ زُورِي الْبَيْتَ أَنْتِ وَ احْتَبَسِ الْغُلَامَ فَقَالَ يَا بُنَيَّ هَاتِ الْحِمَارَ وَ السَّكِينَ حَتَّى أَقْرَبَ الْقُرْبَانَ فَقَالَ أَبَانُ فَقُلْتُ لِأَبِي بِصِيرٍ مَا أَرَادَ بِالْحِمَارِ وَ السَّكِينِ قَالَ أَرَادَ أَنْ يذْبَحَهُ ثُمَّ يَحْمِلُهُ فَيَجْهِّزُهُ وَ يَدْفِنُهُ قَالَ فَجَاءَ الْغُلَامُ بِالْحِمَارِ وَ السَّكِينِ فَقَالَ يَا أُمَّتِ أَيْنَ الْقُرْبَانُ قَالَ رَبُّكَ يَعْلَمُ أَيْنَ هُوَ يَا بُنَيَّ أَنْتَ وَ اللَّهُ هُوَ إِنَّ اللَّهَ قَدْ أَمَرَنِي بِذْبْحِكَ فَانظُرْ مَاذَا تَرَى قَالَ يَا أُمَّتِ أَفْعَلُ مَا تُؤْمَرُ سَتَجِدُنِي إِنْ شَاءَ اللَّهُ مِنَ الصَّابِرِينَ قَالَ فَلَمَّا عَزَمَ عَلَى الذَّبْحِ قَالَ يَا أُمَّتِ خَمَّرْ وَجْهِي وَ شُدِّ وَثَاقِي قَالَ يَا بُنَيَّ الْوَثَاقُ مَعَ الذَّبْحِ وَ اللَّهُ لَا أَجْمَعُهُمَا عَلَيْكَ الْيَوْمَ قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ ع فَطَرَحَ لَهُ قُرْطَانَ الْحِمَارِ ثُمَّ أَضْجَعَهُ عَلَيْهِ وَ أَخَذَ الْمُدْيَةَ فَوَضَعَهَا عَلَى حَلْقِهِ قَالَ فَأَقْبَلَ شَيْخٌ فَقَالَ مَا تُرِيدُ مِنْ هَذَا الْغُلَامِ قَالَ أُرِيدُ أَنْ أذْبَحَهُ فَقَالَ سُبْحَانَ اللَّهِ غُلَامٌ لَمْ يَعِصِ اللَّهَ طَرْفَةَ عَيْنٍ تَذْبَحُهُ فَقَالَ نَعَمْ إِنَّ اللَّهَ قَدْ أَمَرَنِي بِذْبْحِهِ فَقَالَ بَلْ رَبُّكَ نَهَاكَ عَنْ ذْبْحِهِ وَ إِنَّمَا أَمَرَكَ بِهَذَا الشَّيْطَانُ فِي مَنَامِكَ قَالَ وَيْلَكَ الْكَلَامُ الَّذِي سَمِعْتُ هُوَ الَّذِي بَلَغَ بِي مَا تَرَى لَأَ وَ اللَّهُ لَا أُكَلِّمُكَ

ثُمَّ عَزَمَ عَلَى الذَّبْحِ فَقَالَ الشَّيْخُ يَا إِبْرَاهِيمُ إِنَّكَ إِمَامٌ يُقْتَدَى بِكَ فَإِنْ ذَبَحْتَ وَلَدَكَ ذَبَحَ النَّاسُ أَوْلَادَهُمْ فَمَهَّلًا فَأَبَى أَنْ يُكَلِّمَهُ.

قال أبو بصير سمعتُ أبا جعفر (ع) يقول فأضجعه عند الحِمْرَةِ الوُسْطَى ثُمَّ أَخَذَ المُدِيَةَ فَوَضَعَهَا عَلَى حَلْقِهِ ثُمَّ رَفَعَ رَأْسَهُ إِلَى السَّمَاءِ ثُمَّ انْتَحَى عَلَيْهِ فَقَلَبَهَا جَبْرَائِيلُ ع عَنْ حَلْقِهِ فَنَظَرَ إِبْرَاهِيمُ فَإِذَا هِيَ مَقْلُوبَةٌ فَقَلَبَهَا إِبْرَاهِيمُ عَلَى خَدِّهَا وَقَلَبَهَا جَبْرَائِيلُ عَلَى قَفَاهَا فَفَعَلَ ذَلِكَ مِرَارًا ثُمَّ نُودِيَ مِنْ مَيْسِرَةِ مَسْجِدِ الخَيْفِ يَا إِبْرَاهِيمُ قَدْ صَدَّقَتِ الرُّؤْيَا وَاجْتَرَّ العُلَامَ مِنْ تَحْتِهِ وَتَنَاولَ جَبْرَائِيلُ الكَبْشَ مِنْ قُلَّةِ ثَبِيرٍ - فَوَضَعَهُ تَحْتَهُ وَخَرَجَ الشَّيْخُ الخَبِيثُ حَتَّى لَحِقَ بِالعُجُوزِ حِينَ نَظَرَتْ إِلَى البَيْتِ وَالبَيْتُ فِي وَسْطِ الوَادِي فَقَالَ مَا شَيْخُ رَأَيْتُهُ بِمَنَى فَنَعَتَ نَعْتَ إِبْرَاهِيمَ قَالَتْ ذَاكَ بَعْلِي قَالَ فَمَا وَصِيفُ رَأَيْتُهُ مَعَهُ وَنَعَتَ نَعْتَهُ قَالَتْ ذَاكَ ابْنِي قَالَ فَإِنِّي رَأَيْتُهُ أَضْجَعُهُ وَ أَخَذَ المُدِيَةَ لِيَذْبَحَهُ قَالَتْ كَلَّا مَا رَأَيْتُ إِبْرَاهِيمَ إِلَّا أَرْحَمَ النَّاسِ وَ كَيْفَ رَأَيْتُهُ يَذْبَحُ ابْنَهُ قَالَ وَ رَبِّ السَّمَاءِ وَ الأَرْضِ وَ رَبِّ هَذِهِ البَيْتَةِ لَقَدْ رَأَيْتُهُ أَضْجَعُهُ وَ أَخَذَ المُدِيَةَ لِيَذْبَحَهُ قَالَتْ لِمَ قَالَ زَعَمَ أَنَّ رَبَّهُ أَمَرَهُ بِذَبْحِهِ قَالَتْ فَحَقُّ لَهُ أَنْ يُطِيعَ رَبَّهُ قَالَ فَلَمَّا قَضَتْ مَنَاسِكَهَا فَرِقَتْ أَنْ يَكُونَ قَدْ نَزَلَ فِي ابْنِهَا شَيْءٌ فَكَأَنِّي أَنْظُرُ إِلَيْهَا مُسْرِعَةً فِي الوَادِي وَاضِعَةً يَدَهَا عَلَى رَأْسِهَا وَ هِيَ تَقُولُ رَبِّ لَأُؤَاخِذَنِي بِمَا عَمِلْتُ بِأُمَّ إِسْمَاعِيلَ قَالَ فَلَمَّا جَاءَتْ سَارَةَ فَأُخْبِرَتْ الخَبَرَ قَامَتْ إِلَى ابْنِهَا تَنْظُرُ فَإِذَا أَثَرُ السُّكِينِ خُدُوشًا فِي حَلْقِهِ فَفَزِعَتْ وَ اشْتَكَتْ وَ كَانَ بَدَأَ مَرَضِهَا الَّذِي هَلَكَتْ فِيهِ) (در روز ترويه، جبرئیل

به ابراهیم (علیه السلام) گفت: آب توشه کن. به همین دلیل (این روز) ترویه خوانده شد. سپس او را به سوی منی بُرد و در منی بیتوته کردند سپس فردای آن، او را به عرفات بُرد و چادرش را در نمره جدا از عرفات علم کرد، پس مسجدی با سنگ سپید بنا کرد- و اثر مسجد ابراهیم را می‌شناخت تا این‌که وارد این مسجدی شد که در نمره است جائی که امام در روز عرفه نماز می‌خواند- پس نماز ظهر و عصر را در آن خواند سپس فردای آن روز، او را به سوی عرفات بُرد و فرمود: این عرفات است، مناسکت را در آن بشناس (معرفی کن)، و به گناهت اقرار کن، لذا عرفات نامیده شد. سپس به سوی مزدلفه رفت و مزدلفه نامیده شد؛ زیرا به سوی آن مایل گشت. سپس به سوی مشعر الحرام رفت و خداوند بدو امر کرد فرزندش را ذبح کند و در شمائل و خلقت وی چیزی می‌دید که از بھر خودش نبود پس هنگامی که صبح شد از مشعر

به سوی منی رفت. به مادرش گفت: تو بیت را زیارت کن. و پسرک را نگه داشت و بدو گفت: فرزندانم الاغ و چاقو را بگیر تا قربانی را ذبح کنم).

ابان گفت: به ابوبصیر گفتم: با الاغ و چاقو چه کار داشت؟ گفت: خواست او را سر بُرَد و سپس حمل و تجهیز و دفن کند.

فرمود: پس پسرک با الاغ و چاقو آمد و گفت: پدر، قربانی کجاست؟ گفت: خدایت می‌داند کجاست ای فرزندانم به خدا سوگند که تو، آن قربانی هستی و خداوند مرا امر کرده که تو را سر بُرم، نظرت در این باره چیست؟ گفت: ای پدر به آنچه امر شده‌ای عمل کن، ان شاء الله مرا از صابران خواهی یافت. پس هنگامی که بر ذبح امر عزیمت کرد، گفت: ای پدر، رویم را به طرف زمین بچرخان و دستام را ببند. گفت: فرزندانم دست بسته ذبح کنم؟ نه به خدا سوگند همه را امروز بر تو حمل نمی‌کنم. امام باقر (علیه السلام) فرمود: زین الاغ را برای او پهن کرد سپس او را خوابانید و چاقو را برداشت و بر گلویش قرار داد. فرمود: پیرمردی از راه رسید. گفت: از این جوان چه می‌خواهی؟ فرمود: می‌خواهم او را قربانی کنم. گفت: سبحان الله جوانی که حتی یک لحظه خدا را معصیت نکرده را می‌خواهی قربانی کنی؟ فرمود: آری همانا خداوند مرا به ذبح او امر کرده است. شیخ گفت: خیر بلکه خدایت تو را از ذبح او باز می‌دارد، و حتماً شیطان در خواب، تو را چنین دستور داده. فرمود: وای بر تو، صدائی که شنیدم همان کسی است که به من ابلاغ کرده نه به خدا سوگند که با تو سخن نمی‌گویم.

ابو بصیر گوید: از امام باقر (علیه السلام) شنیدم که فرمودند: او را نزد حجرة الوسطی خوابانید، سپس چاقو را برداشته و بر گلویش قرار داد، سپس سرش را به سوی آسمان بلند کرد تا سر از تن پسر خویش جدا کند که جبرئیل (علیه السلام) چاقویش را به آن طرف ضمختش برگرداند. ابراهیم به چاقو نگاه کرد دید برگردانده شده پس آن را به قسمت تیزش برگرداند و جبرئیل آن را به آن طرف برگرداند و چندین بار چنین کرد. سپس از جانب مسجد خیف ندا داده شد: ای ابراهیم، به راستی که رؤیا را تصدیق کردی، و پسرک را از زیر پای خویش کشید و جبرئیل از بلندای ثبیر - بلندترین و بزرگترین کوه در مکه - بره‌ای بدو داد و آن را زیر پایش قرار داد و پیرمرد خبیث و بد ذات خارج شد تا به پیرزنی رسید هنگامی که به خانه نگاه کرد و خانه در وسط بیابان بود. بدو گفت: شیخ چه چیزی در منی دیدی؟! پس ابراهیم را نعت و ثنا گفت.

پیرزن گفت: او همسر من است. سپس گفت: آن که همراه او بود را چگونه توصیف کنم؟! سپس او را به خوبی ثنا کرد. پیرزن گفت: او فرزند من است. گفت: من او را دیدم که دست و بالش را بسته و چاقو را برداشته تا او را سر بُبرد. گفت: هرگز ابراهیم را ندیدم جز مهربانترین مردم و چگونه ممکن است او را ببینی که سر فرزندش را بُرد؟ گفت: به خدای آسمان و زمین و خدای این بیّنه، او را دیدم که پسرک را خوابانده و چاقو را برداشت تا سر از تنش جدا کند. گفت: چرا؟ پیرمرد گفت: اذعان می کند که خدایش او را به ذبحش امر کرده. پیرزن گفت: برای او سزاوار است که خدایش را اطاعت کند. و هنگامی که مناسکش را انجام داد، آشفته خاطر شد که امری بر فرزندش نازل شده! گویا به او می نگرم که در بیابان می دود و دست بر سرش گذاشته و می گوید: خدایا در مورد آنچه به عنوان مادر اسماعیل کردم، مرا مؤاخذه مکن. گفت: هنگامی که ساره آمد و او را از خبر آگاه نمود، پیش پسرش رفت و نگریست و آثار و خراش های ناشی از تیزی چاقو را بر گلویش دید، بر آشفته شد و شکایت کرد و بیماری که در آن هلاک شد، آغاز گشت).^(۷۴)

در این روایت شریفه، پنج شخصیت هستند در آسمان این رؤیا که امتحان بزرگ الهی بوده، چرخیدند و این پنج شخصیت: ابراهیم و اسماعیل (علیه السلام) و هاجر (علیها السلام) و جبرائیل (علیه السلام) و ابلیس (لع) بودند که ابلیس به صورت شیخ در آمده بود و برای هر کدام از این شخصیت ها، عمل و وظیفه ای بود که در میدان رؤیا، ادا کردند و اثرش در این عالم، چنین شد که خداوند ابراهیم (علیه السلام) را مدح و ثنا گوید: ﴿وَنَادَيْنَاهُ أَنْ يَا إِبْرَاهِيمُ* قَدْ صَدَّقْتَ الرُّؤْيَا إِنَّا كَذَلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ﴾، (او را ندا دادیم که ای ابراهیم* رؤیا [ی خود] را حقیقت بخشیدی ما نیکوکاران را چنین پاداش می دهیم).^(۷۵)

و این شهادت الهی از برای ابراهیم (علیه السلام) بود زمانی که رؤیا را تصدیق و به آن عمل کرد همان طور که در ملکوت دید و چه بسا احدی بگوید: ابراهیم (علیه السلام) پیامبر بود و رؤیایش نیز وحی الهی می باشد لذا از واجبش این بود که آن را تکلیف خود بداند اما ما که پیامبر نیستیم؟؟ و از همین آیه که خداوند در آن عمل ابراهیم (علیه السلام) را مدح کرد، به این اشکال پاسخ داده

۷۴. البرهان في تفسير القرآن - للسيد البحراني: ج ۴ ص ۶۱۵-۶۱۶.

۷۵. الصفات: ۱۰۴-۱۰۵.

می‌شود، خداوند ابراهیم (علیه السلام) را جزاء بخشیده و به سبب تصدیقش در مورد رؤیا از محسنین و نیکوکاران نامید و اگر همان‌طور بود که صاحب سؤال می‌گوید دیگر چه نیازی به دادن جزاء و پاداش به ابراهیم (علیه السلام) بود؛ چون که به تکلیفش عمل کرد. و آیه، این اشکال را نقض می‌کند همان‌طور که بیان شد چگونه یک مکلف، نیکوکار می‌شود؟؟ تا جایی که مکلف می‌تواند به درجه‌ی ابراهیم و اسماعیل (علیهم السلام) در تسلیم امر خداوند از خلال غیب برسد و بدین سبب خداوند سبحان فرمود: ﴿فَلَمَّا أَسْلَمَا...﴾، (و وقتی با او به جایگاه سعی رسید...)، یعنی ابراهیم و اسماعیل (علیهم السلام) در برابر امر خداوند تسلیم شدند اول در تصدیق امر خدا از خلال رؤیا و دوم در مطیع امر گشتن و این دو پیامبر عظیم الشان چگونگی ارتباط مأموم و امام را این چنین به تصویر کشیدند: ﴿قَالَ يَا بُنَيَّ إِنِّي أَرَى فِي الْمَنَامِ أَنِّي أَذْبَحُكَ فَانظُرْ مَاذَا تَرَى...﴾، (ای پسرک من، در خواب [چنین] دیدم که تو را سر می‌برم پس بین چه به نظرت می‌آید...).

و به اطاعت مأموم بنگر که می‌فرماید: ﴿قَالَ يَا أَبَتِ افْعَلْ مَا تُؤْمَرُ سَتَجِدُنِي إِنْ شَاءَ اللَّهُ مِنْ الصَّابِرِينَ﴾، (گفت ای پدر من آنچه را ماموری بکن ان شاء الله مرا از شکیبایان خواهی یافت). و این چنین هر دو تسلیم کلمه (امری که ابراهیم (علیه السلام) در ملکوت در رؤیا شنید)، شدند و زمانی که ابلیس (لع) به صورت شیخ به نزدش آمد ملاحظه کن که چگونه می‌خواست او را با کلام نرم و نصیحت‌وار، از تصمیمش باز دارد و زمانی که عزم راسخ حضرت را دید و به هیچ نحوی حاضر به رویگردانی از امر خدا نبود، ابلیس (لع) سعی کرد که حضرت را نسبت به وحی که شنیده دچار شک و تردید کند که آن کلام از جانب شیطان بوده نه خداوند سبحان. و ابراهیم (علیه السلام) این بار نیز ابلیس (لع) را رسوا کرد و از برای پروردگارش پیروز گشت.

شیخ بار اول به حضرت گفت: (از این جوان چه می‌خواهی؟ فرمود: می‌خواهم او را قربانی کنم. گفت: سبحان الله جوانی که حتی یک لحظه خدا را معصیت نکرده را می‌خواهی قربانی کنی؟ فرمود: آری همانا خداوند مرا به ذبح او امر کرده است. شیخ گفت: خیر بلکه خدایت تو را از ذبح او باز می‌دارد، و حتماً شیطان در خواب، تو را چنین دستور داده. فرمود: وای بر تو، صدائی که شنیدم همان کسی است که به من ابلاغ کرده نه به خدا سوگند که با تو سخن نمی‌گویم)، زمانی که عزم و جزم حضرت را دید سعی کرد مقامش بین مردم را بدو یادآوری کند و این که فعلش سنتی در تابعانش خواهد شد و این سومی، سخت‌ترین مراحل نبرد (منیت)

سلاح ابلیس (لع) و ساحت طعنه زنی در همان حین بود اما ابراهیم (علیه السلام) با تثبیت تسلیم برای خدا، پیروز گشت و هرگز به کلام ابلیس لع توجه نکرد.

ای خواننده‌ی عزیز، این هم جایگاه عظیم سرورمان ابراهیم (علیه السلام) زمانی که شیخ - ابلیس (لع) - گفت: (ای ابراهیم تو امامی هستی که به تو اقتدا می‌شود، پس اگر تو فرزند خود را قربانی کنی، سایر مردم نیز فرزند خود را قربانی خواهند کرد، پس اندکی مهلتی ده. ابراهیم دیگر ابا داشت با او سخن بگویند)، به حقیقت که او و فرزندش مصداق فرمایش خداوند هستند که فرمود: ﴿بَلَىٰ مَنْ أَسْلَمَ وَجْهَهُ لِلَّهِ وَهُوَ مُحْسِنٌ فَلَهُ أَجْرُهُ عِنْدَ رَبِّهِ وَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ﴾، (آری هر کس که خود را با تمام وجود به خدا تسلیم کند و نیکوکار باشد پس مزد وی پیش پروردگار اوست و بیمی بر آنان نیست و غمگین نخواهند شد).^(۷۶) و تسلیمش (علیه السلام) سنتی همراه با اطاعت و راهی روشنی که عمل به آن را خداوند عزوجل مدح نمود و فرمود: ﴿وَمَنْ أَحْسَنُ دِينًا مِّمَّنْ أَسْلَمَ وَجْهَهُ لِلَّهِ وَهُوَ مُحْسِنٌ وَاتَّبَعَ مِلَّةَ إِبْرَاهِيمَ حَنِيفًا وَاتَّخَذَ اللَّهُ إِبْرَاهِيمَ خَلِيلًا﴾، (و دین چه کسی بهتر است از آن کس که خود را تسلیم خدا کرده و نیکوکار است و از آیین ابراهیم حق‌گرا پیروی نموده است و خدا ابراهیم را دوست گرفت).^(۷۷) و هر که به آن مراتب عظیم از معرفت به خداوند برسد، سیر و سلوک بر این راه نیز بر او واجب می‌کند جائی که خداوند سبحان می‌فرماید: ﴿وَمَنْ يُسَلِّمْ وَجْهَهُ إِلَى اللَّهِ وَهُوَ مُحْسِنٌ فَقَدِ اسْتَمْسَكَ بِالْعُرْوَةِ الْوُثْقَىٰ وَإِلَى اللَّهِ عَاقِبَةُ الْأُمُورِ﴾، (و هر کس خود را در حالی که نیکوکار باشد تسلیم خدا کند قطعاً در ریسمان استوارتری چنگ زده و فرجام کارها به سوی خداست).^(۷۸)

و شخصیت دوم، اسماعیل (علیه السلام) بود و خداوند او را به این کلام خویش کفایت می‌کند: ﴿إِنَّ هَذَا لَهُوَ الْبَلَاءُ الْمُبِينُ * وَفَدَيْنَاهُ بِذَبْحٍ عَظِيمٍ﴾، (راستی که این همان آزمایش آشکار بود* و او را در ازای قربانی بزرگی باز رها نمودیم).^(۷۹) و مصداقی برای تسلیم مأموم به امام و تمسک او به دستاویز محکم الهی بود و فرمایشش به پدر: ﴿قَالَ يَا أَبَتِ افْعَلْ مَا تُؤْمَرُ...﴾، (گفت ای پدر

۷۶. البقرة: ۱۱۲.

۷۷. النساء: ۱۲۵.

۷۸. لقمان: ۲۲.

۷۹. الصافات: ۱۰۶-۱۰۷.

من آنچه را ماموری بکن...). بر تربیت عظیم الهی و پیروزی آموزگار (ابراهیم) علیه السلام در مأموریتش دلالت می‌کند و بر مردم ثابت شد که معلم به خودی خود یک (امت) است؛ زیرا می‌تواند امتی مؤمن از برای خداوند و موافق با اراده‌ی او تربیت کند، به این دلیل که اسماعیل علیه السلام را به این مرتبه از ایمان به غیب و تسلیم امر خدا رساند.

شخصیت سوم، همسر حضرت ابراهیم علیه السلام و مادر اسماعیل علیه السلام بود، علی‌رغم این که آیات کریمه این رویداد عظیم را ثبت نموده، هرگز جایگاه آن را برای ما آشکار نساخته جز این که ائمه‌ی طاهرین علیهم السلام این جایگاه عظیم بانو را برای ما ذکر کردند. روایت شریفه ذکر می‌کند: زمانی که ابلیس از آن دو مرد علیهم السلام مأیوس شد به سوی بانو هاجر رفت. و امام علیه السلام فرمود: (و پیرمرد خبیث و بد ذات خارج شد تا به پیرزن رسید هنگامی که به خانه نگاه کرد و خانه در وسط بیابان بود. بدو گفت: شیخ چه چیزی در منی دیده؟! پس ابراهیم را نعت و ثنا گفت. پیرزن گفت: او همسر من است. سپس گفت: آن که همراه او بود را چگونه توصیف کنم؟! سپس او را نعت کرد. پیرزن گفت: او فرزند من است. گفت: من او را دیدم که دست و بالش را بسته و چاقو را برداشته تو او را سر بُرد).

نخستین پاسخ چه بود؟؟ پاسخی برخاسته از یک مؤمن مطمئن به این که ابراهیم علیه السلام در رب رحمت خداوند سبحان است و این نخستین طعنه به ابلیس (لع) ملعون بود جائی که به او گفت: (چرا؟ پیرمرد گفت: اذعان می‌کند که خدایش او را به ذبحش امر کرده. پیرزن گفت: برای او سزاوار است که خدایش را اطاعت کند).

آری، حق اوست که مطیع خدایش باشد و به آنچه امر شده، عمل کند و هرگز به گفته‌های آن ملعون توجه نکرد و برای انجام مناسک خود در بیت الحرام رفت و خبر می‌گوید: (و هنگامی که مناسکش را انجام داد، آشفته خاطر شد که امری بر فرزندش نازل شده! گویا به او می‌نگرم که در بیابان می‌دَوَد و دست بر سرش گذاشته و می‌گوید: خدایا در مورد آنچه به عنوان مادر اسماعیل کردم، مرا مؤاخذه مکن. گفت: هنگامی که ساره آمد و از خیر آگاه شد به پسرش می‌نگریست و آثار و خراش‌های ناشی از تیزی چاقو را بر گلویش دید، بر آشفته شد و شکایت کرد و بیماری که در آن هلاک شد، آغاز گشت).

دو شخصیت دیگر: جایگاه دلسوزانه‌ی جبرئیل علیه السلام بود که این چنین همواره حبیب مؤمنین گشته و دوم ابلیس (لع) بود که جامه‌ی شیخ ناصح را به تن کرده که تمام حيله‌هایش به باد فنا

رفت و هر آنچه ابلیس (لع) در صدد است که با مؤمنین انجام دهد، ایجاد حزن و اندوه و آزار قلب‌هایشان بوده؛ زیرا مومنین با صبرشان و التزامشان به راه الهی او را خوار و ذلیل نمودند و خداوند می‌فرماید: ﴿إِنَّمَا النَّجْوَى مِنَ الشَّيْطَانِ لِيَحْزُنَ الَّذِينَ آمَنُوا وَلَيْسَ بِضَارِّهِمْ شَيْئًا إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ وَعَلَى اللَّهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُونَ﴾، (چنان نجوایی صرفاً از [القائات] شیطان است تا کسانی را که ایمان آورده‌اند دلتنگ گرداند و [لی] جز به فرمان خدا هیچ آسیبی به آنها نمی‌رساند و مؤمنان باید بر خدا اعتماد کنند).^(۸۰)

از آن‌چه تقدیم شد، مستفاد می‌گردد که رؤیا، وحی الهی و موضع عبور و دریافت اوامر الهی از عالم ملکوت به عالم جسمانی است و لذا کسانی که افتراض‌هایی برای تشکیک در مصداق این دلیل الهی، فرض می‌کنند مبنی بر این‌که اگر انسانی در رؤیا دید فرزندش را ذبح می‌کند یا به ذبح فرزندش امر شده، آیا چنین کند؟؟؟ پاسخ را در این جایگاهی که برای ابراهیم (علیه السلام) حاصل شد، می‌یابند و از دو جهت هستند:

اول: چیزی که دیده، امتحان بزرگی است که حتماً شایسته آن گشته؛ زیرا خداوند می‌فرماید: ﴿لَا يُكَلِّفُ اللَّهُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا لَهَا مَا كَسَبَتْ وَعَلَيْهَا مَا اكْتَسَبَتْ رَبَّنَا لَا تُؤَاخِذْنَا إِن نَّسِينَا أَوْ أَخْطَأْنَا رَبَّنَا وَلَا تَحْمِلْ عَلَيْنَا إَصْرًا كَمَا حَمَلْتَهُ عَلَى الَّذِينَ مِن قَبْلِنَا رَبَّنَا وَلَا تُحَمِّلْنَا مَا لَا طَاقَةَ لَنَا بِهِ وَاعْفُ عَنَّا وَاعْفِرْ لَنَا وَارْحَمْنَا أَنْتَ مَوْلَانَا فَانصُرْنَا عَلَى الْقَوْمِ الْكَافِرِينَ﴾، (خداوند هیچ کس را جز به قدر توانایی‌اش تکلیف نمی‌کند. آنچه (از خوبی) به دست آورده به سود او، و آنچه (از بدی) به دست آورده به زیان اوست. پروردگارا، اگر فراموش کردیم یا به خطا رفتیم بر ما مگیر، پروردگارا، هیچ بار گرانی بر (دوش) ما مگذار؛ همچنان‌که بر (دوش) کسانی که پیش از ما بودند نهادی. پروردگارا، و آنچه تاب آن نداریم بر ما تحمیل مکن؛ و از ما درگذر؛ و ما را ببخشای و بر ما رحمت آور؛ سرور ما تویی؛ پس ما را بر گروه کافران پیروز کن).^(۸۱)

اوست خداوند سبحان و لطیف و مهربان نسبت به بندگانش و لذا این فرض از این جهت مردود بوده و هر که چنین فرض کند به رحمت خداوند شک کرده است.

۸۰. المجادلة: ۱۰.

۸۱. البقرة: ۲۸۶.

و جهت دوم: و اما اگر فرض از جانب کسی هم چون سرورمان ابراهیم علیه السلام باشد، دیگر آن فرض شیطانی، وجودی ندارد؛ زیرا صاحبش هم چون ابراهیم علیه السلام در مقابل شیطان ملعون خواهد ایستاد یا کسی که چنین فرضی کرده، هم طراز ابراهیم علیه السلام نبوده لذا این افتراضش بیهوده بوده و هیچ ارزشی ندارد و سپس این افتراض ساقط است و هیچ اعتباری ندارد و بر همان وجهی ست که آمده و هر امری که حامل آن بوده، وحی الهی ست و هیچ راهی در رد یا تشکیک به آن نیست و هر که آن را رد کرده و بدان شک ورزیده در حقیقت به منبع آن شک ورزیده و آن را رد کرده و منبع رؤیا بی گمان خداوند است؛ زیرا سخنی است که پروردگار نزد بنده اش می گوید- بر حسب آنچه روایات آل محمد علیهم السلام بیان کردند- و لذا رؤیا از جهتی، نقل کننده ی امر الهی بر راه امتحان یا معرفت بیننده اش به حقایق ملکوت می باشد و می تواند حاوی پرسش پاسخ هایش باشد که از خلال آنها می خواهد حقیقت را دریابد و این چیزی است که با سرورمان ابراهیم علیه السلام به همراه رؤیا در دو جایگاه عظیم ثابت شد و هم چنین قرآن برای ما بیان خواهد کرد که رؤیا راه شناخت مصداق حق است زمانی که با نص احتجاج می کند همان طور که در سوره ی یوسف علیه السلام آمده است.



مبحث دوم:

رؤیا در سوره‌ی یوسف

سوره‌ی یوسف، به عنوان یک رؤیا در راه شناخت حق، یک دلیل بالغ و آشکار است، این سوره‌ی شریفه، انواع رؤیاهای مختلف از شخصیت‌های مختلف را برای ما بازگو می‌کند و هم‌چنین موضع‌گیری مردم در مقابل رؤیا را برای ما آشکار کرده و بیان می‌کند که رؤیا، از علم عالم پرده بر می‌دارد و دروغ کسی که بدون دلیل مدعی علم می‌شود را فاش می‌کند و نخستین موقفی که در این سوره‌ی یوسف بدان می‌پردازیم، رؤیای یوسف نبی (علیه السلام) است.

خداوند می‌فرماید: ﴿إِذْ قَالَ يُوسُفُ لِأَبِيهِ يَا أَبَتِ إِنِّي رَأَيْتُ أَحَدَ عَشَرَ كَوْكَبًا وَالشَّمْسَ وَالْقَمَرَ رَأَيْتُهُمْ لِي سَاجِدِينَ﴾ * قَالَ يَا بُنَيَّ لَا تَقْصُصْ رُؤْيَاكَ عَلَىٰ إِخْوَتِكَ فَيَكِيدُوا لَكَ كَيْدًا إِنَّ الشَّيْطَانَ لِلْإِنْسَانِ عَدُوٌّ مُّبِينٌ﴾، (یاد کن) زمانی را که یوسف به پدرش گفت ای پدر من [در خواب] یازده ستاره را با خورشید و ماه دیدم دیدم [آنها] برای من سجده می‌کنند* [یعقوب] گفت ای پسرک من خوابت را برای برادرانت حکایت مکن که برای تو نیرنگی می‌اندیشند زیرا شیطان برای آدمی دشمنی آشکار است).^(۸۲) این رؤیا برای محقق، اموری را توضیح می‌دهد از جمله:

یوسف (علیه السلام) قبل از این که به پیامبری مبعوث شود، این رؤیا را مشاهده کرد و در آن حین برای پدرش یعقوب (علیه السلام) بازگو نمود، و یعقوب نبی دریافت که رؤیایش یک رسالت الهی بوده و این که حجیت بعد از او به فرزندش یوسف (علیه السلام) منتقل می‌گردد و بر پدر ولایت خواهد داشت و از آن روز، به نگهداری و حفاظت خاص از یوسف پرداخت- بر حسب رؤیا- زیرا یوسف (علیه السلام)، امانت پروردگار نزد یعقوب (علیه السلام) بود و یعقوب مسئول نگهداری و تربیت و تعلیم او طبق آنچه اخبار آسمانی خواسته، گشت.

یعقوب نبی (علیه السلام) یوسف را به شدت از بازگو کردن رؤیایش بر برادران نهی می‌کرد؛ زیرا از خلال آن به ولایت یوسف بر خود بعد از پدرشان پی خواهند برد و در می‌یابند که کوچک‌ترین‌شان بر آنها ولایت خواهد کرد و این همان امری بود که مجال را برای شیطان ترک خواهد کرد تا آن مصیبت هاییل (علیه السلام) با قایل (لع) تکرار شود زمانی که ولایت در او نهاده

شد در حالی که از برادرش قایل کوچکتر بود و این امر آشکار می‌کند که رؤیا، حجت و دلیلی محکم در تعیین مصداق است و گرنه تخذیر یعقوب نبی (علیه السلام) در بازگو کردن رؤیا، کار بیهوده‌ای بود و حاشاه، او پیامبری از پیامبران الهی و حکمت ملازم نبوت و از خصوصیات آن است.

بدین جهت، زمانی که برادران یوسف (علیه السلام) به امر رؤیای یوسف آگاه شدند، آنچه یعقوب نبی (علیه السلام) بر حذر می‌داشت، را انجام دادند و برای یوسف دسیسه کرده و خواستند او را به قتل برسانند. پس اگر رؤیا نزد آنان حجت و دلیلی بر انتقال ولایت از پدرشان یعقوب نبی (علیه السلام) به برادر کوچک‌ترشان یوسف نبود، چرا برای یوسف دسیسه نمودند؟؟ و چرا بعد از این که رؤیا را شنیدند، تصمیم به قتل او گرفتند؟؟ چرا برای قتل او و پایان دادن به کارش کمر بسته و نقشه کشیدند؟؟ تمام این سؤالات پاسخی ندارد جز این که برادران یوسف از خلال رؤیایش به انتقال نبوت بعد از پدرشان یعقوب نبی به یوسف پی بردند پس روش قابیلی را با برادرشان برگرفتند اما خداوند با لطف و عنایت خویش او را نجات داد.

بدین ترتیب، برای خواننده بیان می‌شود که رؤیا به خودی خود یک حجت است و اختلافی در حجیتش مبنی بر این که بیننده‌اش پیامبر باشد یا انسان عادی، وجود ندارد. یوسف (علیه السلام) زمانی که طفل بود این رؤیا را مشاهده کرد و پیامبر خدا، حضرت یعقوب بوده و هم‌چنین حجت بر شنونده‌ی آن است، زمانی که یعقوب آن را شنید دانست که ولایت بعد از او به فرزندش یوسف انتقال خواهد یافت و هم‌چنین برادرانش، همان مفهومی را دریافتند که یعقوب نبی دریافت کرده بود پس از لحاظ متلقی هیچ اختلافی در حجیت رؤیا نیست و رؤیا با صرف‌نظر از بیننده و متلقی آن، یک حجت است و هر کس غیر آن را بگوید بر او واجب است دلیلی بر مربوط ساختن رؤیا به بیننده‌ی خاص یا شنونده‌ی خاص بیاورد و این امر- همان‌طور که عرب می‌گوید- نقش بر آب است.

خداوند می‌فرماید: ﴿وَدَخَلَ مَعَهُ السَّجْنَ فَتَيَانَ قَالَ أَحَدُهُمَا إِنِّي أَرَانِي أَعْصِرُ خَمْرًا وَقَالَ الْآخَرُ إِنِّي أَرَانِي أَحْمِلُ فَوْقَ رَأْسِي خُبْرًا تَأْكُلُ الطَّيْرُ مِنْهُ نَبْنَأُ بِتَأْوِيلِهِ إِنَّا نَرَاكَ مِنَ الْمُحْسِنِينَ﴾، (و دو جوان با او به زندان درآمدند [روزی] یکی از آن دو گفت من خویشتن را [به خواب] دیدم که [انگور برای] شراب می‌فشارم و دیگری گفت من خود را [به خواب] دیدم که بر روی سرم نان می‌برم و پرندگان از آن می‌خورند به ما از تعبیرش خبر ده که ما تو را از نیکوکاران

می بینیم). (۸۳)

این دو رؤیا، دلیلی بر علم حجت خدای سبحان خواهند داشت، گواهی دو جوان به صدق و راستگویی یوسف (علیه السلام)، بازگو می کند که آنان در چهره‌ی صالحین دیدند اما حجیتش مبنی بر این که از آسمان مبعوث شده، هنوز نزدشان ثابت نشده، لذا حدوث رؤیا و طلب تأویل آن، یک موقف الهی برای اثبات حجیت یوسف و صدق دعوتش به عنوان پیامبری مرسل از آسمان گشت و بدین ترتیب، یوسف (علیه السلام) این موقف الهی را برای بیان حقانیتش و حقیقت دعوتش، غنیمت شمرد و آنان را به عبادت خداوند یگانه‌ی بی همتا که او را مبعوث کرده و علم تأویل را بدو آموخته فرا می خواند.

خداوند می فرماید: ﴿قَالَ لَا يَأْتِيكُمَا طَعَامٌ تُرْزَقَانِهِ إِلَّا نَبَأُكُمَا بِتَأْوِيلِهِ قَبْلَ أَنْ يَأْتِيكُمَا ذَلِكُمَا مِمَّا عَلَّمَنِي رَبِّي إِنِّي تَرَكْتُ مِلَّةَ قَوْمٍ لَا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَهُمْ بِالْآخِرَةِ هُمْ كَافِرُونَ* وَاتَّبَعْتُ مِلَّةَ آبَائِي إِبْرَاهِيمَ وَإِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ مَا كَانَ لَنَا أَنْ نُشْرِكَ بِاللَّهِ مِنْ شَيْءٍ ذَلِكَ مِنْ فَضْلِ اللَّهِ عَلَيْنَا وَعَلَى النَّاسِ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَشْكُرُونَ* يَا صَاحِبِي السَّجْنَ أَرَبَابٌ مُتَفَرِّقُونَ خَيْرٌ أَمْ اللَّهُ الْوَاحِدُ الْقَهَّارُ* مَا تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِهِ إِلَّا أَسْمَاءُ سَمَّيْتُمُوهَا أَنْتُمْ وَآبَاؤُكُمْ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ بِهَا مِنْ سُلْطَانٍ إِنْ الْحُكْمُ إِلَّا لِلَّهِ أَمَرَ أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا إِيَّاهُ ذَلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ﴾، (گفت غذایی را که روزی شماست برای شما نمی آورند مگر آنکه من از تعبیر آن به شما خبر می دهم پیش از آن که [تعبیر آن] به شما برسد این از چیزهایی است که پروردگارم به من آموخته است من آیین قومی را که به خدا اعتقاد ندارند و منکر آخرتند رها کرده‌ام* و آیین پدراتم ابراهیم و اسحاق و یعقوب را پیروی نموده‌ام، برای ما سزاوار نیست که چیزی را شریک خدا کنیم این از عنایت خدا بر ما و بر مردم است ولی بیشتر مردم سپاس‌گزاری نمی کنند* ای دو رفیق زندانیم آیا خدایان پراکنده بهترند یا خدای یگانه مقتدر* شما به جای او جز نام‌هایی [چند] را نمی پرستید که شما و پدران‌تان آنها را نام‌گذاری کرده‌اید و خدا دلیلی بر [حقانیت] آنها نازل نکرده است فرمان جز برای خدا نیست دستور داده که جز او را نپرستید این است دین درست ولی بیشتر مردم نمی دانند). (۸۴)

۸۳. یوسف: ۳۶.

۸۴. یوسف: ۳۷-۴۰.

پس طلب تأویل رؤیا، از دو جوان، راهی برای معرفت حق و داعی آن و فرصت الهی بوده که برای یوسف (علیه السلام) جهت تبلیغ مردم به حقیقت دعوتش میسر گشت و آنچه از سیمای صالح او دیدند، به این امری بر می‌گردد که مکلف به تبلیغ مردم است همان‌طور که (علیه السلام) بیان کرد که یکی از آنها رؤیای حقی دیده و آن را برای او تأویل کرد و او ساقی بود و اما دومی، رؤیایش را ساختگی جلوه داد و در آن حقی نمی‌دید لذا تأویل آن‌چه خلق کرده، او را ملزم گرداند. و هر دو تأویل کسانی که رؤیا دیدند، فعلاً محقق گشت، و کسی که رؤیایی ساخته، خواسته به مردم بفهماند که ملکوت حق محض است و بر احدی سزاوار نیست که چیزی را بسازد و به ملکوت نسبت دهد؛ زیرا به آن‌چه ساخته ملزم می‌شود و آن‌چه را ساخته او را رسوا خواهد کرد.

رؤیای حاکم، خداوند می‌فرماید: ﴿وَقَالَ الْمَلِكُ إِنِّي أَرَى سَبْعَ بَقَرَاتٍ سِمَانٍ يَأْكُلُهُنَّ سَبْعٌ عِجَافٌ وَسَبْعَ سُنبُلَاتٍ خُضْرٍ وَأُخَرَ يَابِسَاتٍ يَا أَيُّهَا الْمَلَأُ أَفْتُونِي فِي رُؤْيَايَ إِنْ كُنْتُمْ لِلرُّؤْيَا تَعْبُرُونَ﴾، (و پادشاه [مصر] گفت من [در خواب] دیدم هفت گاو فربه است که هفت [گاو] لاغر آنها را می‌خورند و هفت خوشه سبز و [هفت خوشه] خشکیده دیگر ای سران قوم اگر خواب تعبیر می‌کنید درباره خواب من به من نظر دهید).^(۸۵)

معلوم است که حاکم، موّحد و یکتا پرست نبوده بلکه از بت‌پرستان بود و علی‌رغم آن، خداوند به او رؤیایی نشان داد که حامل خبری در مورد ملکش بوده و این رؤیا به صورت رموز و شکل‌هایی دفع‌کننده به سوی حاکم آمد تا تأویل و تعبیرش را بشناسد و این بدین معناست که خبر آسمانی، یک حس دافعه‌ی فطری در انسان جهت معرفت حق داشته با صرف‌نظر از این‌که بیننده‌ی آن انسان موّحد بوده یا مشرک، پیامبر بوده یا انسان عادی.

بدین ترتیب، اشکال کسانی که می‌گویند رؤیای صادقه، فقط رؤیای انبیاست دفع می‌شود و این حاکم است که نه پیامبر بوده و نه خداپرست اما خداوند به او رؤیای صادقه نشان داد و فرمود: ﴿كَلَّا نُمِدُّ هَؤُلَاءِ وَهَؤُلَاءِ مِنْ عَطَاءِ رَبِّكَ وَمَا كَانَ عَطَاءُ رَبِّكَ مَحْظُورًا﴾، (هر دو [دسته] اینان و آنان را از عطای پروردگارت مدد می‌بخشیم و عطای پروردگارت [از کسی]

منع نشده است). (۸۶)

پس رؤیا، عطای الهیست و شامل حال تمام مردم است و به گروه یا فرقه‌ی خاصی اختصاص نیافته این از یک جهت و از طرف دیگر، آن حاکم آن‌چه در خواب خود دیده را امر عظیمی دانسته که مستلزم ترجمه و بیان است. علی‌رغم این‌که بزرگان اطرافش در صدد بودند آن‌چه حاکم مشاهده نموده را محو نمایند و آن را (خواب پریشان) نامیدند و این صفتی بود که بر رؤیای حاکم اطلاق دادند در حالی‌که اصرار و پافشاری حاکم، تنها فراخوان برای تأویل و حل رموزی بود که در خواب مشاهده نموده بود و آن بزرگان که از علمای تأویل و تعبیر رؤیا بودند نتوانستند آن را تأویل کنند و این موقف بین حاکم و خواب‌گزاران بیانگر دو امر است:

اول: رؤیا، عطای الهی بوده که بدون استثناء می‌تواند جمیع انسان‌ها را شامل شود.

و دوم: تعبیر رؤیا، مربوط به برگزیدگان خلق خداست و آنان حجج معصومین (علیهم‌السلام) می‌باشند؛ زیرا همان ایشان می‌باشند که پذیرفتند معلمان و آموزگاران از جانب خدا برای خلق از سایر خلق باشند. لذا مستحق آن شدند تا از سایر خلق متمایز گردند که از خلالش حق ایشان و علم و مقامشان (علیهم‌السلام) آشکار می‌گردد.

لذا بر خواننده واجب می‌باشد که ملتفت گردد، رؤیا یک عطای عام الهی می‌باشد و تأویلش به دست نمی‌آید مگر تنها برای بندگان خاص خداوند و ایشان حجج معصوم الهی (علیهم‌السلام) می‌باشند. دلیل بر این‌که رؤیا، راهی از راه‌های معرفت و مصداقش بوده و قبول رؤیا به عنوان راهی برای معرفت حق اما بدون مصداقش، صحیح نمی‌باشد هم‌چنین تعبیر آن به دست کسی که بدان مکلف نشده نیز صحیح نمی‌باشد. در این حال، فریب و دروغ کسانی که مدعی‌اند تعبیر رؤیا را می‌دانند، آشکار می‌شود؛ زیرا خود را به چیزی مکلف کردند که هرگز بدان مکلف نشدند. و حجت کسی که می‌گوید رؤیای صادقه فقط محصور به اولیاء و انبیاء (علیهم‌السلام) بوده، ساقط می‌شود و گویا که عطای نخبگان بوده.

در رؤیای حاکم، نکته‌ی سومی نیز وجود دارد که قابل توجه بوده و مردم سعی در انتشار آن بر راه معرفتی الهی می‌باشند، مبنی بر این‌که رؤیا فقط بر صاحبش حجت است و غیر او،

کسی ملزم به آن نیست!! و از رؤیای حاکم ثابت گردید که بر همگان ملزم شده و حجتی بر همگان می‌باشد و دلیل بر آن اینست که تمام مردم به اقتضای آن دست به کار شده و عمل نمودند و کسانی که به تشکیک در آن و سبک شمردن آن تلاش نمودند- بزرگان خواب‌گزار- و به آن چه خودشان ببینند عمل می‌نمایند آن هم مبنی بر اینست که این رؤیا آنها را ملزم نمی‌کند و بر آنها حجت نیست و نتیجه‌ی این فعل خود را دیدند و معبد کاهنان به زوال گرائید و باطل‌شان رسوا گشت و حقی که یوسف نبی (علیه السلام) حامل آن بوده، به اثبات رسید و اگر رؤیا فقط بر بیننده‌ی خود- بر حسب زعم‌شان- حجت بوده چرا ملزم به تغییر سیاست اقتصاد کامل شهرها با اهل‌شان و زمین‌شان گردیدند و لذا هر که طالب معرفت حق باشد بر اوست که از حال گذشتگان عبرت بگیرد و خداوند می‌فرماید: ﴿لَقَدْ كَانَ فِي قَصَصِهِمْ عِبْرَةً لِّأُولِي الْأَلْبَابِ مَا كَانَ حَدِيثًا يُفْتَرَىٰ وَلَكِن تَصْدِيقَ الَّذِي بَيْنَ يَدَيْهِ وَتَفْصِيلَ كُلِّ شَيْءٍ وَهُدًى وَرَحْمَةً لِّقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ﴾، (به راستی در سرگذشت آنان برای خردمندان عبرتی است سخنی نیست که به دروغ ساخته شده باشد بلکه تصدیق آن‌چه [از کتاب‌هایی] است که پیش از آن بوده و روشنگر هر چیز است و برای مردمی که ایمان می‌آورند رهنمود و رحمتی است).^(۸۷)

و آن داستان‌ها، رؤیاهایی هستند که مردم می‌بینند و در جهت رسیدن به معرفتش و تأویلش بازگو می‌کنند و هم‌چنین این داستان‌ها، هرگز پایانی ندارند یا مختص به زمان خاصی نیستند و وجودش مستلزم وجود مُعَبَّرِ آن است و از آن‌جا که تعبیر تنها خاص حجج معصوم الهی می‌باشد چنین نتیجه حاصل می‌آید که زمان از حجت خدا (ظاهر مشهور یا پنهان محبوب)، تُهی نیست و آن رؤیا بر پنهان محبوب دلالت می‌کند و ابتدای امر یوسف (علیه السلام) مخفی و پوشیده بوده پس چه چیزی امرش را آشکار ساخت؟

در تمام مراحل دعوت یوسف (علیه السلام)، رؤیا در بیان آن نقش به سزائی داشت. زمانی که رؤیای خویش را بر یعقوب (علیه السلام) بازگو نمود، امرش نزد پدر به اثبات رسید و یعقوب (علیه السلام) دانست که ولایت بعد از او، از آن فرزندش یوسف (علیه السلام) خواهد بود بدین جهت او را به کتمان رؤیا از برادرانش امر نمود و یعقوب (علیه السلام) بدین سبب یوسف (علیه السلام) را به کتمان رؤیائی که دیده بود امر فرمود و او را به نُهی از بازگو کردن آن بر برادرانش ترغیب می‌نمود؛ زیرا یقین

داشت که برادران یوسف (علیه السلام) با شنیدن این رؤیا خواهند دانست که ولایت بعد از پدرشان در یوسف (علیه السلام) خواهد بود نه در میان آنها، امری که باعث شد بر برادرشان حسد ورزند و برای خلاصی از او چاره جویند. و اگر واقعاً رؤیا، شاهد و دلیلی بر مصداق نبود برادران یوسف (علیه السلام) آن کار را با او نمی کردند بلکه فعلی عبث و خالی از حکمت می بود، اما واقعیت حالشان، عکس قضیه را به طور کامل آشکار می نماید؛ آن هنگام که رؤیای یوسف (علیه السلام) را شنیدند، به رهائی و خلاص شدن از او تصمیم گرفتند، تا آن امری که از خلال رؤیا دانستند محقق نشود و حال آن که برادران یوسف (علیه السلام) غیر معصومند اما دانستند که این رؤیا از امر و مسؤلیت سنگینی خبر می دهد که با وقوعش تمام رؤیاها و نقشه هایشان به باد فنا می رود و لذا بعد از این که برایشان ثابت گردید که ولایت بعد از پدر به یوسف (علیه السلام) خواهد رسید، با یوسف (علیه السلام) همان کار را برخورد نمودند که انجام دادند.

و در مرحله ی دوم، رؤیا دلیلی برای زندانیان بود- و آنان نخستین اُمتی بودند که یوسف (علیه السلام) در تربیت و ارشاد ایشان عمل کرد تا این که اُمت موحدی شوند- که از خلال آن دانستند یوسف (علیه السلام) فرستاده ای از سوی آسمان است و به دین پدرانش ابراهیم و اسحاق و یعقوب (علیهم السلام) دعوت می کند لذا به سوی او شتافتند و به کلامش گوش می سپردند و تعالیم دین توحیدی را می آموختند.

و مرحله ی سوم، مرحله ی مهم و بزرگ در دعوت یوسف (علیه السلام) بود که رؤیا نیز در تغییر دین بندگان و سیاست شهرها، نقش به سزائی را ایفا کرد و باطل کاهنان و بطلان عبادت بت ها را رسوا ساخت.

و در مرحله ی دوم و سوم، بینندگان رؤیا، نه انبیاء بودند و نه معصومین نه حتی خدا پرست، اما رؤیا گردنشان را در برابر حقانیتش خم نمود و آثار قوی در معرفت حق و صاحبش بر جای گذاشت و هم چنین برای مردم آشکار گردید که تأویل رؤیا را کسی جز حجت معصوم خدا نمی داند و امر تأویل تنها به بندگان خاص خدا یعنی حجج الهی مُیسّر است.



مبحث سوم:

رؤیا در کتاب مقدس

رؤیای یوحنا لاهوتی:

این رؤیا از شهرت خاص برخوردار می‌باشد، اما آنچه بر مردم هم‌چنان پنهان مانده، تعبیر و معرفت اسرارش بوده که همواره به صورت محبوس باقی ماندند و معصومین سابق (علیهم السلام) آن را برای صاحبش ذخیره نمودند تا دلیلی برای او و حجیت او بر خلق باشند و لذا ائمه‌ی اطهار از آل محمد (علیهم السلام) همواره بدان تصریح می‌نمودند و روایت است: (احمد بن محمد بن ابی‌نصر گوید: از امام رضا (علیه السلام) در مورد رؤیا سؤال کردم. حضرت امتناع ورزید سپس فرمود: (لَوْ أَنَا أَعْطَيْنَاكُمْ مَا تُرِيدُونَ كَانَ شَرًّا لَكُمْ، وَأُخِذَ بِرِقَبَةِ صَاحِبِ هَذَا الْأَمْرِ). **اگر آن چه را می‌خواهید به شما بدهیم قطعاً برای شما شر شده و سر صاحب این امر را می‌برد.**)^(۸۸)

و این تصریح امام رضا (علیه السلام) می‌باشد که رؤیا از امور ذخیره شده برای صاحب امر می‌باشد و ایشان از حدیث در مورد آن و فاش کردن اسرارش امتناع می‌ورزند؛ زیرا کشف آن در غیر زمان و اوانش، شر و دردسری برای اتباع اهل بیت (علیهم السلام) خواهد شد و باعث گرفتاری صاحب رؤیا می‌گردد؛ زیرا امرش را بیان خواهد نمود و بر مردم آشکار می‌نماید و کشف این امر در غیر زمان خاصش به یاری طاغوت علیه اهل حق منجر خواهد گردید، اما هرگاه زمانش فرا رسد، اسرار عظیمش کشف می‌گردد. شخصی از یمانی (علیه السلام) در مورد عبارت وارد شده در زیارت مادر قائم (علیه السلام) می‌پرسد و آن: (السَّلامُ عَلَيْكَ أَيُّهَا الْمَنْعُوتَةُ فِي الْأَنْجِيلِ): **(سلام بر تو ای ستایش شده در انجیل)**، نعت و ستایش ایشان در کجای انجیل یاد شده است؟؟ در پاسخ به آن می‌فرمایند: (این وصف مادر قائم (ع) است، رؤیای یوحنا لاهوتی: باب دوازدهم:

(برای رسیدن به اطلاعات بیشتر آنان را به خواندن رؤیای یوحنا لاهوتی توصیه می‌کنیم، آن (رؤیا) شرحی است بر این دعوت، اگر طالب حق و طالب پیروزی عیسی (علیه السلام) باشند آن را

برای آنها آشکار می‌نماید. و این هم بعضی از متون، از رؤیای یوحنا لاهوتی که صاحب حق را آشکار و روشن می‌نماید.

در باب چهارم:

(۱- بعد از این نگاه کردم و در این هنگامی دری از آسمان باز شد و صدای اول که شنیدم همانند یک بوق با من این چنین سخن می‌گفت: این جا بیا بالا که من چیزهایی نشانت بدهم که بعد از این اتفاق خواهد افتاد. ۲- و برای زمانی در روح شدم و عرش در آسمان قرار داده شده و روی عرش نشسته بود. ۳- و در محل دید نشسته بود، و شبیه سنگ یاقوت و عقیق و رنگین کمان اطراف عرش در دید شبیه زمرد بود. ۴- و در اطراف عرش بیست و چهار عرش قرار دارد. و دیدم روی عرش‌ها بیست و چهار پادشاه نشسته بودند و لباس‌های سفید پوشیده بودند و روی سرشان تاج‌هایی از طلاست. ۵- و از عرش رعد و برق و صداهایی خارج می‌شد....).

و در باب پنجم: (۷- سپس آمد و کتاب را از دست کسی که روی عرش نشسته بود گرفت. ۸- و هنگامی که کتاب را گرفت، چهار حیوان و بیست و چهار پادشاه جلوی گوسفند نر سجده کردند و برای گیتارها و جام‌هایی از طلا که از عطر پر شده‌اند که همان صلوات قدیسین است. ۹- آنها با هم ورد و ترنم جدیدی می‌خواندند، تو استحقاق این را داری که کتاب را ببری و مهرهای آن را باز کنی، زیرا که تو برای خداوند قربانی شده‌ای و فقط برای خدا ما را از هر قبیله و زبان و فرقه و امت با خون خود خریدی. ۱۰- و ما را برای خدا پادشاه و کاهن قرار دادی، پس روی زمین پادشاهی می‌کنیم. ۱۱- و نگاه کردم و صدای فرشتگان زیادی در اطراف عرش و حیوانات و پادشاهان شنیدم و تعداد آنها انبوه انبوه و هزاران بود. ۱۲- با صدای عظیمی می‌گفتند که استحقاق این را دارد که گوسفند نر قربانی شده، قدرت و ثروت و حکمت و قوت و کرامت و مبارکی را ببرد. ۱۳- و شنیدیم که همه مخلوقات چه در آسمان و روی زمین و زیر آن و روی دریا و هر چه در آن، به کسی که روی عرش نشسته و گوسفند نر می‌گفتند، مبارکی و کرامت و مجد و سلطنت تا ابد و بی‌نهایت برای تو باشد. ۱۴- و آن چهار حیوان آمین می‌گفتند و آن بیست و چهار پادشاه روی زمین افتادند و سجده کردند، برای کسی که همیشه زنده و تا ابد و بی‌نهایت است).

و در باب چهاردهم: (سپس نگاه کردم و در این هنگام گوسفند نر را روی کوه صیهون ایستاده [دیدم] که همراه او یک صد و چهل و چهار هزار که بر روی پیشانی آنها اسم پدرش نوشته شده است).

چه کسی غیر از اولین مؤمنان از نسل امام مهدی (علیه السلام) انصار پدرش را چه کسانی آن بیست و چهار پادشاه، غیر از آن دوازده ائمه و دوازده مهدی؟ و چه کسی آن شیری که از فرزندان یهوذا و از اصل داوود و کسی که کتاب را باز می کند و مهرهای آن را می گشاید؟ غیر از شیری که با علی (علیه السلام) حمله کرد در خیبر و حنین و احد و بدر... و اوست از فرزندان یهوذا، زیرا مادرش از نسل بنی اسرائیل (نرجس) مادر امام مهدی (علیه السلام) و چه کسی گوسفند نر شد به این که (گوسفند نر قائم گویا ذبح شده) و او دارای هفت شاخ و هفت چشم است. آنها همان چهارده معصوم محمد و علی و فاطمه و حسن و حسین و ائمه (علیهم السلام) و غیر از مهدی اول و یمانی رسول امام مهدی و رسول عیسی (علیه السلام) می باشند.

در رؤیای یوحنا باب هفدهم: (۱۲- و آن ده شاخی را که دیدم، آن ده پادشاه هستند، که ملکی نمی برند ولی به سلطنت می رسند، مثل پادشاهان که برای یک ساعت همراه وحش بودند. ۱۳- اینها دارای یک عقیده واحد هستند، و به وحش قدرت و سلطنت شان می دهند. ۱۴- اینها با گوسفند نر می جنگند، و گوسفند نر بر آنها پیروز می شود، زیرا او خدای، خدایان است و پادشاه پادشاهان، و کسانی که همراه اویند کسانی که دعوت شدند و انتخاب شدند و مؤمن اند).

و در باب هجدهم: (۱- سپس بعد از این پادشاه دیگری دیدم که از آسمان نازل شد که قدرت عظیمی داشت و از نورانیت و بهاء زمین نورانی شد. ۲- با صدای بسیار شدیدی و فریاد زد و گفت: بابل پر عظمت سقوط کرد، سقوط کرد، و مسکنی برای شیاطین شد و از هر روح نجسی پاس داری می کند و از هر پرنده نجسی و بد طینت (یعنی هواپیماهای جنگی آمریکائی) پاس داری می کند. ۳- زیرا که آن از شراب غضب است که زنا کرده و تمام امتها از آن نوشیدند و پادشاهان زمین با آن زنا کردند و تاجران زمین از وفور نعمت اش مستغنی شدند. ۴- سپس صدای دیگر از آسمان شنیدم می گفت: ای امت من از آن خارج شوید تا در گناههای آن شریک نشوند و تا از طرف آن به شما ضربه ای نرسد. ۵- چرا که گناهان آن به آسمان رسید و خداوند به گناهانش تذکر داد. ۶- به آن بچشایید همان طوری که آن به شما

چشانیده است و اعمال خود را متضاعف کنید همان طوری که آن متضاعف کرده است. در جام شرابی که می نوشد شراب آن را چند برابر کنید. ۷- به اندازه ای که نفس خود را تمجید کرد و نعمت داد به همان اندازه عذاب و حزن به آن بدهید. چرا که آن در قلبش می گوید، من نشسته ام و یک پادشاه هستم، بیوه نیستم و غم و اندوه ای نمی بینم. ۸- و به خاطر همین در یک روز ضربه های آن مرگ و خون و گرسنگی به دنبال دارد و در آتش می سوزند، زیرا که پروردگار گرداننده ای آن، بسیار قدرتمند است. ۹- و گریه و زاری خواهند کرد بر آن [بابل] پادشاهان زمین، کسانی که زنا کردند و به وسیله ای آن به نعمت رسیدند، هنگامی که آتش و دود و سوختن آن را می بینند. ۱۰- ایستاده بودند، به خاطر ترس از عذاب های آن می گفتند: وای وای، شهر عظیم بابل، شهر قدرتمند، چرا در یک ساعت نابودی ات آمد. ۱۱- و تاجران زمین گریه می کردند و آه و ناله بر آن [بابل] سر می دادند؛ زیرا از این به بعد کسی وسایل شان را نمی خرد. ۱۲- وسایل شان از طلا و نقره و سنگ های قیمتی و مروارید و پارچه و لباس بنفشی پارچه های حریر و سرخ و عودهای معطر و ظروف هائی از جنس عاج و ظروفی از چوب های گران قیمت و برنز و آهن و سنگ مرمر. ۱۳- دارچین عود بخور و عطر و لیبانات و شراب و روغن و کره و گندم و چهارپایان و گوسفندان و آبها و مرکبات و اجساد و روح انسان ها. ۱۴- و آن شهوت نفسی که داری از دست رفت و هر آنچه را که چربی داشتی و در آن بود از دست دادی، و آن را بعد از این نمی توانی بیابی. ۱۵- تاجران این اشیاء کسانی هستند که از آن غنی شدند و دور ایستادند از ترس عذاب های آن [بابل] و گریه و ناله می کنند. ۱۶- می گویند وای بر شهر عظیمی که پوشید شده به وسیله لباس و پارچه های نیلی و قرمز و زینت داده شده به طلا و سنگ های قیمتی و مروارید. ۱۷- چرا که در یک ساعت تمام ثروت مثل این از بین رفت، و هر ناخدا و تمام جمعی که در کشتی و دریانوردان و تمام ملوانان دریا از دور ایستاده بودند. ۱۸- و فریاد زدند هنگامی که دود سوختن آن را مشاهده کردند، خواهند گفت کدام شهر می تواند مثل این شهر عظیم باشد. ۱۹- و کسانی که در آن شهر عظیم ثروتمند شدند و صاحب کشتی در دریا از آن هستند، خاک بر سر خود می ریختند و با صدای بلند گریه می کردند و با آه و ناله می گفتند: وای، وای، چرا که در یک ساعت تمام آنها از بین رفت. ۲۰- ای آسمانها و رسولان مقدس و پیامبران بر آن شاد باشید؛ زیرا که خداوند آن چیزی که برای آن تلاش کرده اید نزدیک کرده است. ۲۱- و یکی از ملائک

قدرتمند یک سنگ که مانند سنگ آسیاب است، بلند کرد. و به دریا انداخت و گفت این چنین است که با دفع (آب) شهر عظیم بابل مورد هدف قرار می‌گیرد و بعد از این پیدا نمی‌شود. ۲۲- و صدای کسانی که بر چنگ ضربه می‌زنند و آوازخوانان و نوازندگان فلوت و نی و آهائی که در بوق می‌دمند، بعد از این شنیده نمی‌شود و صدای سنگ آسیاب بعد از این در شهر شنیده نمی‌شود. ۲۳- و نور درخشان از این به بعد در (بابل) روشنائی نمی‌دهد. و صدای داماد و عروس از این به بعد در تو شنیده نمی‌شود. چرا که تاجران تو از بزرگان زمین بودند. چراکه به وسیله‌ی سحر تمام امت‌ها گمراه شدند. ۲۴- و در آن خون پیامبران و قدیسان پیدا شد و تمام کسانی که روی زمین‌اند را به قتل رسیدند).

بابل اشاره‌ای است به عراق، زیرا پایتخت عراق در آن زمان بود. پس همه‌ی جنگ‌ها و فتنه‌ها در عراق و روی سرزمین عراق اتفاق می‌افتند. و ایرانی بغداد را یاد نمودند آل محمد (ع) مسبب آن پرچم‌هائی‌ست که از دولت‌های جهان و همراه با فتنه‌انگیزی به سوی عراق هجوم می‌آورند.

امام صادق (علیه السلام) درباره‌ی بغداد فرمود: (... [بغداد] مورد لعنت خدا و خشم اوست، فتنه‌ها آن را خراب می‌کنند و بسیاری آن را ترک می‌کنند، پس وای بر آن و بر کسانی که در آن، همه‌ی ویل‌ها از پرچم‌های زرد، پرچم‌های مغرب، و پرچم‌هائی که از الجزیره و از پرچم‌هائی که از دور و نزدیک به سمت آن می‌آیند. به خدا قسم از انواع عذاب‌ها در آن نازل می‌شود، هم‌چون سایر امت‌های متمرّد از اول روزگار تا آخر آن نازل می‌شود، عذابی بر آن نازل می‌شود که نه چشمی تا به حال آن دیده و نه گوشی مانند آن شنیده باشد و طوفانی اهلش را بر می‌گیرد که جزء شمشیر نیست، پس وای بر کسی که در آن مسکن بگیرد، پس کسی که در آن اقامت کند، دچار بیچارگی و بدبختی می‌شود، و کسی که از آن خارج شود، رحمت خداوند شامل او می‌شود. و به خدا قسم از اهلش در دنیا باقی می‌گذارد، حتی می‌گوید: آن [بغداد] همان دنیاست، و قصرهایش همان بهشت است، و دخترانش همان حور العین‌اند، و اطفالش همان اطفال‌اند، و گمان می‌کنند که خداوند روزی و رزق بندگان را تقسیم نمی‌کند مگر به وسیله‌ی آن. و در آن افتراء بر خداوند و رسولش ﷺ آشکار می‌شود، و به غیر از کتاب او حکم می‌کنند، و شهادت‌های زوری، نوشیدن مشروب، ظلم و ستم، خوردن مال حرام و خونریزی که در هیچ کجای دنیا مثل آن پیدا نمی‌شود. سپس خداوند به وسیله‌ی همان

فتنه‌ها و آن پرچم‌ها [بغداد را] ویران می‌کند، تا این که عابر بر آن عبور می‌کند، پس می‌گوید:
این جا قبلاً بغداد بوده است.^(۸۹)

و در باب نوزدهم: (۷... - شاد باشیم و تهلل کنیم و مجد و بزرگی را به او بدهیم؛ زیرا گوسفند نر عروسی نمود و به تحقیق خواهد آمد و همسرش خود را برای او مهیا کرده است. ۸- و لباس‌های پاک و درخشان داده شد که پیوشد؛ زیرا این لباس طلائی قدیسین است. ۹- و به من گفت بنویس، خوشا به حال کسانی که برای صرف شام، به عروسی گوسفند نر دعوت شدند. و گفت این همان گفته‌ی صادق خداوند است. ۱۱- سپس دیدم آسمان باز شد و در این هنگام اسب سفید و یکی بر آن سوار بود که ادعا می‌کند، او امین و صادق است و با عدل حکومت می‌کند و می‌جنگند. ۱۲- و چشمانش مانند زبانه‌های آتش و روی سرش تاج‌های زیادی بود و برای او اسمی نوشته شده که کسی غیر از او آن را نمی‌شناسد. ۱۳- و او لباسی پوشیده بود که به خون آغشته شده و ادعا می‌کند که اسم او کلمه‌ی خداست. ۱۴- و سربازانی که در آسمان به دنبال او بودند، بر روی اسبان سفید که لباس‌های سفید و پاکی پوشیده بودند. ۱۵- و از دهانش شمشیر برنده‌ای خارج می‌شد...)، (۷... - شاد باشیم و تهلل کنیم و مجد و بزرگی را به او بدهیم؛ زیرا گوسفند نر عروسی کرد و به تحقیق خواهد آمد و همسرش خود را برای او مهیا کرده است. ۸- و لباس‌های پاک و درخشان داده شد که پیوشد؛ زیرا این لباس طلائی قدیسین است. ۹- و به من گفت: بنویس، خوشا به حال کسانی که برای صرف شام به عروسی گوسفند نر دعوت شدند. و گفت این همان گفته‌ی صادق خداوند است...)، دعوت‌شدگان برای صرف شام عروسی گوسفند نر آنها: (انصار مهدی اول، یمانی) هستند.

(... سپس دیدم آسمان باز شد و در این هنگام اسب سفید و یکی بر آن سوار بود که ادعا می‌کند، او امین و صادق است و با عدل حکومت می‌کند و می‌جنگند. ۱۲- و چشمانش مانند لیب آتش و روی سرش تاج‌های زیادی و برای او اسمی نوشته شده که کسی غیر از او آن را نمی‌شناسد. ۱۳- و او لباسی پوشیده بود که به خون آغشته شده و ادعا می‌کند که اسم او کلمه‌ی خداوند است...)، کسی که در این رؤیا سوار اسب است، مهدی اول، یمانی

است.

در باب بیست و یکم: (... و به من گفت بنویس؛ زیرا که این گفته‌ها دارای صداقت و امنیت است. ۶- سپس به من گفت به تحقیق کامل شد، من همان الف و یای، بدایت و نهایت هستم. من تشنه را از سرچشمه‌ی آب حیات بجانی سیراب می‌کنم. ۷- کسی که پیروز شود، هر چیزی را به ارث می‌برد، و برای او خدا می‌شوم و او برای من فرزندی می‌شود...).

امام مهدی (علیه السلام) الف و یاء و آغاز و نهایت است، اما شیری که در اول رؤیا پیروز می‌شود او مهدی اول و یمانی است.

اگر بخواهید در متونی که بسیار زیادند شخصیت قائم (ع) را بیابید حجم مطالب زیاد می‌گردد. کسی نمی‌تواند منکر آن [ولایت] گردد و آن را تحریف کند و کسانی منکر من می‌شوند که اهل باطل و پیرو باطل‌اند (لعنت خدا بر آنها باد). خدا را اطاعت کنید و به سوی خدا حرکت کنید و در ملکوت آسمان‌ها بشنوید، گِل را بشوئید و نفس خود را پاک کنید و به خداوند گوش کنید، او با مردم دربارهی همه چیز از زمان‌های بسیار دور سخن می‌گوید ولی مردم گوش فرا نمی‌دهند: ﴿... لَهُمْ قُلُوبٌ لَا يَفْقَهُونَ بِهَا وَلَهُمْ أَعْيُنٌ لَا يُبْصِرُونَ بِهَا وَلَهُمْ آذَانٌ لَا يَسْمَعُونَ بِهَا...﴾، (آنها دل‌ها [عقل‌هایی] دارند که با آن (اندیشه نمی‌کنند، و) نمی‌فهمند؛ و چشمانی که با آن نمی‌بینند؛ و گوش‌هایی که با آن نمی‌شنوند...). آنها هم‌چون چهارپایانند؛ بلکه گمراه‌تر! اینان همان غافلانند (چرا که با داشتن همه‌گونه امکانات هدایت، باز هم گمراهند)! به آن‌چه را که در ملکوت آسمان می‌شنوید و می‌بینید، شهادت بدهید. به مردم حق را معرفی کنید و مردم را به حق دعوت کنید، و همه را به این سفره‌ای که از آسمان نازل شده دعوت کنید، پس ممکن است بعضی‌ها روی این سفره حاضر نشوند، آهائمی‌اند که به شکل ظاهر نمایی دعای خود را طولانی می‌کنند. بلکه آهائی روی این سفره حاضر می‌شوند که زناکار و شرابخوار و خطاکاران‌اند، پس به سوی خدا توبه کنید، برای همین من مبعوث شدم، برای اصلاح آن‌ها [گناهکاران]. خوشا به حال آهائی که توبه کردند و به سفره‌ی عروسی گوسفند نر حاضر شدند. خوشا به حال کسانی که به من شک و گمان و لغزشی ندارند.

در انجیل متی باب بیست و دوم: (۱- و عیسی را قرار داد که با آنها سخن بگوید، با تشبیه گفت. ۲- انسانی پادشاه شبیه به ملکوت آسمان‌ها، عروسی برای فرزندش درست کرده بود. ۳- و بندگانش را فرستاد به کسانی که برای عروسی دعوت شدند را دعوت کنند، پس

نمی‌خواستند بیایند. ۴- پس بندگان دیگری نیز فرستاد، به آنها گفت که بگویند به کسانی که دعوت شدند، نهار را آماده کردم. گاوهای نر و حیوانات پر چرب را ذبح کردم و هر چیز آماده است، و برای عروسی بیایید. ۵- ولی آنها [دعوت او را] سبک شمردند و یکی به بهانه‌ی مزرعه‌اش و دیگری به خاطر تجارتش ماندند. ۶- و بقیه‌ی بندگان او را گرفتند و به آنها ناسزا گفتند و کشتند. ۷- پس هنگامی که پادشاه شنید، غضبناک شد، سربازانش را فرستاد و آن قاتلان را هلاک کرد و شهر آنها را به آتش کشید. ۸- سپس به بندگاناش گفت، اما عروسی آماده است، ولی کسانی که دعوت شدند، مستحق نبودند. ۹- پس به جاهائی که راه‌ها از هم جدا می‌شوند، بروید. و هر کسی را که یافتید برای عروسی دعوتش کنید. ۱۰- پس آن بندگان به سوی [تقاطع] راه‌ها حرکت کردند، همه‌ی کسانی را که پیدا کردند، از اشرار و صالحین همه را جمع کردند، پس عروسی پر شد از آهائی که تکیه کرده بودند. ۱۱- پس هنگامی که پادشاه داخل شد و به آهائی که تکیه کردند نگاه می‌کرد، دید که آنجا یک انسانی لباس عروسی را پوشیده بود. ۱۲- پس به او گفت: ای دوست چگونه وارد اینجا شدی و لباس عروسی نداری، پس ساکت شد. ۱۳- در این هنگام پادشاه به خدمت‌کاران گفت: پاهای او را ببندید و او را ببرید و در تاریکی خارج قرار دهید. آنجاست که گریه می‌کنند و صدای بهم خوردن دندان‌ها است. ۱۴- چرا که عده‌ی زیادی دعوت می‌شوند و عده‌ی کمی انتخاب می‌شوند...).

در این روزها عده زیادی از مسیحیان منتظر عیسی (علیه السلام) می‌باشند و می‌دانند که این روزها بازگشت اوست و روز قیامت صغری است. پس آنها را بیدار کنید که به درستی عیسی (علیه السلام) مبعوث شده است، در مشرق بود، و همچنین بازگشت او، و رسول (المعزی) کسی که در انجیل از او خبر داد و به درستی که او عیسی (علیه السلام) را می‌فرستد و در مشرق خواهد بود، بلکه جنگ‌ها در آخر زمان در شرق و عراق خواهد بود، به خصوص همان‌طوری که در رؤیای یوحنا یاد کردم و عراق را (بابل عظیم) نامیده شد. به آنها خبر دهید که شیری که از فرزندان یهوذا و اصل داوود است که پیروز شد تا کتاب را باز کند و مهرهای آن را باز کند. علی (علیه السلام) فرموده است: (مَا مِنْ عِلْمٍ إِلَّا وَ أَنَا أَفْتَحُهُ وَ مَا مِنْ سِرٍّ إِلَّا وَ الْقَائِمُ عَ يَخْتِمُهُ)، (هیچ علمی نیست مگر من آن را باز کنم و هیچ سری نیست مگر قائم آن را مهر کند).

و در رؤیای یوحنا در باب پنجم: (... او به تحقیق پیروز است، شیری که از فرزندان یهوذا اصل داوود می‌باشد، تا کتاب را باز کند و هفت مهر آن را بگشاید. ۶- و در این هنگام دیدم در وسط عرش و آن چهار حیوان و در میان پادشاهان گوسفند نر، گویا ذبح شده است...).

و در باب ششم: (۱- و نگاه کردم، هنگامی که گوسفند نر یکی از هفت مهر را باز کرد و شنیدم یکی از آن چهار حیوان گفت و مانند صدای رعد مرا فرا خواند و گفت: نگاه کن. ۲- پس نگاه کردم و در این هنگام اسب سفیدی که یک نفر دارای کمان بود، روی آن نشسته است و به تحقیق تاجی به او داده می‌شود و پیروز خارج شده تا پیروز شود...).

به آنها خبر دهید که (گوسفند نر قائم ذبح شده) به تحقیق آمد، پس کسی که بخواهد لباس‌هایش را با خون او بشوید، پس باید عمل کند و پاک و طاهر و مقدس شود و تا برای او در ملکوت آسمان‌ها نصیبی شود و تا در ملکوت آسمان‌ها دیده شود).^(۹۰)

شاید این بیان برای طالب حق و معرفت داعی حق از طریق ملکوت خداوند سبحان، کافی باشد.



فصل سوم:

رؤیا در سنت مطهر محمد وآل محمد علیهم السلام

مبحث اول:

خوابها و انواع آن

شاید بیشترین اشکالاتی که فقهای امروز علیه دعوت مبارک یمانی وارد می‌آورند این باشد که: چه کسی گفته، چیزی که در خواب دیدی رؤیای صادقه است و نه القای شیطانی یا حدیث نفس؟ با استناد به این اشکال و جوسازی و پیروی بر آن منهج و الگویی که عامل دور ساختن مردم نسبت به تحقیق و تدبیر و عمل بر تفقه در دین می‌باشد و استناد به این که تفقه در دین امر ضروری می‌باشد، اما باید گفت خود آن فقهاء هستند که مردم را با این ناصحیح که تفقه در دین یک امر واجب کفائی بوده و نه واجب عینی، دور ساختند و این روش مغالطه‌کاری را راهی برای دورغ بستن بر خدا و دینش برگرفتند.

پس مسئله‌ی تفقه در دین، یک واجب عینی بر تمام مردم است و با مصداق آیه‌ی تنغیر، فرق دارد و خداوند می‌فرماید: ﴿وَمَا كَانَ الْمُؤْمِنُونَ لِيَنْفِرُوا كَافَّةً فَلَوْلَا نَفَرَ مِنْ كُلِّ فِرْقَةٍ مِّنْهُمْ طَائِفَةٌ لِّيَتَفَقَّهُوا فِي الدِّينِ وَلِيُنذِرُوا قَوْمَهُمْ إِذَا رَجَعُوا إِلَيْهِمْ لَعَلَّهُمْ يَحْذَرُونَ﴾، (و شایسته نیست مؤمنان همگی [برای جهاد] کوچ کنند پس چرا از هر فرقه‌ای از آنان دسته‌ای کوچ نمی‌کنند تا [دسته‌ای بمانند و] در دین آگاهی پیدا کنند و قوم خود را وقتی به سوی آنان بازگشتند بیم دهنده باشد که آنان [از کیفر الهی] بترسند).^(۹۱) و کفایت واقع در تنغیر است نه در تفقه در دین و آن طائفه زمانی که سیر می‌کنند و باز می‌گردند به تمام مردم می‌آموزند و اطلاعات دریافت شده از آن امام (علیه السلام) که به سوی حضرتش سیر کردند، را نزد خود احتکار نمی‌کنند یا تنها به مردم خاص نمی‌آموزند؛ زیرا امر دین به تمام مردم، مربوط می‌شود و فردای قیامت در پیشگاه خداوند در مورد آن محاسبه می‌شوند.

بنابراین، ائمه‌ی طاهریں (علیهم السلام)، مسئله‌ی رؤیا را بدون بیان یا تشخیص هرگز رها نکردند اما فقهای آخر الزمان بر اغفال مردم و فریب‌شان بر این که دین یک امر تخصصی است هم‌چون تمام

امور تخصصی دیگر در زندگی، و این غیر صحیح است بلکه بر عکس آن صحیح می‌باشد جائی که در دین، تکلیف الهی شامل تمام مردمی است که در سن تکلیف می‌باشند و اگر چنین نبود، چرا برای تکلیف، سن مشخصی تعیین شده؟! به این معنی که اگر تفقه در دین یک امر تخصصی و واجب کفائی بوده- همان‌طور که می‌گویند- و اگر افراد بدان قیام کنند، تکلیف آن از دوش دیگران ساقط می‌شود، دیگر چه نیازی به سن تکلیف بود و یک امر خالی از حکمت می‌شد و آیا فقهاء می‌گویند که سن تکلیف یک امر خالی از حکمت بوده؟؟ با توجه به این که تحدید سن تکلیف یک امر شرعی بوده نه اجتهادی.

رؤیا امری از امور دین است که اهل بیت (علیهم السلام) تلاش بر بیان حقانیت آن بودند و نیز سقط هر حجتی که در صدد است امر آن را بر مردم مشتبه گردانده و اغفال کند و سپس کسی که رؤیا را رد میکند با آن می‌جنگد و نه این که آن را راه هدایت معرفی کند و آل محمد (علیهم السلام) با استناد بر قاعده‌ای که می‌گوید: **(مردم دشمن چیزی هستند که بدان جهل دارند)**، بدان اذعان نمودند، لذا اغفال مردم نسبت به امری از امور الهی توسط فقهاء کفایت می‌کند که آن را در تیررس دشمنی قرار دهند در حالی که اهل بیت (علیهم السلام) در اولویت‌شان رسول الله (صلی الله علیه و آله) هیچ روزنه‌ای را برای نفوذ علمای بی‌عمل رها نکردند جز این که آن را به رویشان بستند و بر مردم است که تابع آن چه ائمه‌ی طاهرین (علیهم السلام) در تمام امور دین از جمله رؤیا فرمودند، باشند تا ببینند محمد و آل محمد (علیهم السلام) هرگز نفرمودند که رؤیا در حد ذات خود دلیل بوده و هرگز نفرمودند که مردم دین‌شان را از رؤیا بگیرند بلکه تأکید کردند که رؤیا راهی از راه‌های معرفت و مقام شهادت و گواهی الهی، بر امری از امور است پس آیا بر بنده‌ای سزاوار است که شهادت خداوندی را رد کند که در ملکوتش دیده؟!!

برای این که رؤیا محکم واقع گردد، رسول الله (صلی الله علیه و آله) امر کرد که صاحب رؤیا خود را بر قرآن عرضه بدارد که اگر رؤیا شهادتی از سوی خداوند بود، بدو اختصاص دارد و از حدیث رسول (صلی الله علیه و آله) مستفاد می‌شود که عرضه داشتن بر قرآن، راه محکم است؛ زیرا رؤیا از جانب ملکوت آمده (و آن نیز عالم متشابه می‌باشد) و از رسول الله (صلی الله علیه و آله) فرمودند: **(لَا يَعْتَرِنَ أَحَدَكُمْ بِالرُّؤْيَا يَرَاهَا أَوْ تُرَى لَهُ وَ لَكِنْ فَيَعْرِضُ نَفْسَهُ عَلَى كِتَابِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ فَمَا كَانَ عَامِلًا بِهِ فَلْيَفْرَحْ وَإِنْ كَانَ غَيْرَ ذَلِكَ فَلْيَعْلَمْ أَنَّهَا مِنَ الشَّيْطَانِ)**، **(احدی از شما به رؤیائی که می‌بیند یا در موردش**

دیده می‌شود، مغرور نگردد، اما نفس خود را بر کتاب خدا عرضه بدارد پس اگر عامل به آن بود، خرسند گردد، و اگر آن‌چنان نبود بداند که از جانب شیطان است).^(۹۲)

رسول الله ﷺ بیان می‌کند که رؤیا به وسیله‌ی قرآن تحکیم می‌شود و قرآن معیار سنجش می‌باشد تا بیننده از خلال آن به رؤیای خود پی ببرد که از سوی خداوند رحمن است یا شیطان؟ پس بر اوست که خود را بر قرآن عرضه بدارد پس اگر عامل به آن باشد، خوشحال گردد و فرمایش رسول الله ﷺ بر عرضه داشتن به قرآن صامت اشاره دارد و هم‌چنین عرضه داشتنش به قرآن ناطق مستفاد می‌شود؛ زیرا حقیقت رؤیایش از طریق عرضه داشتن نفسش بر قرآن ناطق در زمانش به عنوان معیار حق میسر می‌گردد، و عمل به آن دال بر تمسک و اعتصام بوده، و انسان به کتاب چنگ نمی‌زند بلکه به معلم کتاب معتصم می‌گردد که تحت عنوان قرآن ناطق شناخته می‌شود. روایت است: (أَنَّ قَوْمًا أَتَوْهُ فِي أَمْرٍ مِنْ أُمُورِ الدُّنْيَا يَسْأَلُونَهُ فَتَوَسَّلُوا إِلَيْهِ فِيهِ بِأَنْ قَالُوا نَحْنُ مِنْ شِيعَتِكَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ فَنَظَرَ إِلَيْهِمْ صَ طَوِيلًا ثُمَّ قَالَ مَا أَعْرِفُكُمْ وَلَا أَرَى عَلَيْكُمْ أَثْرًا مِمَّا تَقُولُونَ إِنَّمَا شِيعَتُنَا مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَعَمِلَ بِطَاعَتِهِ وَاجْتَنَبَ مَعَاصِيَهُ وَأَطَاعَنَا فِيْمَا أَمَرْنَا بِهِ وَدَعَوْنَا إِلَيْهِ شِيعَتُنَا رِعَاةَ الشَّمْسِ وَالْقَمَرِ وَالنُّجُومِ يَعْنِي صَ لِلْوُقُوفِ عَلَى مَوَاقِيتِ الصَّلَاةِ شِيعَتُنَا ذُبُلٌ شِفَاهُهُمْ خُمُصٌ بَطُونُهُمْ تُعْرِفُ الرَّهْبَانِيَّةَ فِي وُجُوهِهِمْ لَيْسَ مِنْ شِيعَتِنَا مَنْ أَخَذَ غَيْرَ حَقِّهِ وَلَا مَنْ ظَلَمَ النَّاسَ وَلَا مَنْ تَنَاوَلَ مَا لَيْسَ لَهُ)، (گروهی به خدمت آقا امیر المؤمنین عليه السلام رسیدند و یک کار دنیائی داشتند وقتی آمدند خدمت آقا، عرض کردند آقا جان! کار ما را راه بینداز ما از شیعیان شماییم! پس حضرت مدتی طولانی به آنها نگاه کردند و فرمودند: اصلاً من شما را نمی‌شناسم اصلاً اثری از شیعه‌گی ما در شما نمی‌بینم شیعه‌ی ما کسی است که واقعاً ایمان به خدا و رسول داشته باشد، شیعه‌ی ما نگهبانان خورشید و ماه و ستارگانند (کنایه از عابدان و شب‌زنده‌داران)، شیعه‌ی ما لب‌هایشان از فرونی ذکر خشک است، شکم‌هایشان خالی‌ست، پارسائی را در چهره‌هایشان می‌بینی، شیعه‌ی ما نیست کسی که حق دیگران را ضایع کند و چیزی که حقش نیست استفاده کند و کسی هم که به مردم ظلم می‌کند (فرق نمی‌کند چه به خانواده، چه به رفیق، چه به مردم)، (کم باشد یا زیاد) شیعه‌ی

ما نیست و کسی که مال مردم را می خورد و دستش به مال مردم آلوده است شیعه‌ی ما نیست).^(۹۳)

امیر المؤمنین (علیه السلام) تصریح می کند که او قرآن ناطق و خاتم کلام است و نه کتابی که سخن نمی گوید، و هر که غیر از آن را بگوید بر او واجب است که به این سؤال پاسخ دهد: اگر قرآن صامت خودش ختم کلام و سخن آخر است، پس چرا مردم در مورد آن اختلاف داشته و به فرقه‌ها و گروه‌های مختلف تقسیم شدند، در حالی که کتاب‌شان یکی است؟؟ لذا فرمایش امیر المؤمنین (علیه السلام) بر کسانی است که مدعی تشیع می باشند در حالی که آنان را نمی شناسد و آثار پیروان حضرتش را در آنها نمی بیند پس مسئله (ادعای تشیع) تنها با زبان نیست بلکه باید آثاری داشته باشد تا مصداق گفته شوند و آن عمل به عمل علی (علیه السلام) است و از میزان دریافتند که آنها آن گونه نیستند که می گویند.

پس بر وفق آنچه رسول الله ﷺ فرمودند لازم است این رؤیا بر قرآن عرضه شود و با عرضه داشتنش بر قرآن، آشکار می گردد که یا حقی از سوی خداوند رحمن باشد یا باطلی از سوی شیطان (لع) و با این قول از آل محمد (ع)، بر مردم آشکار می گردد آنچه حق بر شمرده می شود مطلقاً مربوط به رؤیا دیدن در هنگام خواب نیست بلکه رؤیائی است که با عرضه شدن بر قرآن ناطق یعنی حجت خدا در هر زمان، مفهوم آن آشکار شود.

بعد از این بیان رسول الله ﷺ در خصوص رؤیا، امام صادق (علیه السلام) با تفصیل بیشتری به آن می پردازد به حدی که دیگر هیچ حجتی برای محتج باقی نمی گذارد، حتی بیننده هم می تواند آنچه را در خواب دیده، تفسیر کند که آیا از سوی شیطان بوده یا خواب‌های پریشان.

از امام صادق (علیه السلام) روایت است که فرمودند: (الرُّؤْيَا عَلَى ثَلَاثَةِ وُجُوهِ: بَشَارَةٌ مِنَ اللَّهِ لِلْمُؤْمِنِ وَتَحْذِيرٌ مِنَ الشَّيْطَانِ، وَ أَضْغَاثُ أَحْلَامٍ)، (خواب دیدن بر سه گونه است: ۱- بشارتی از خدا برای مؤمن ۲- و هشدار از طرف شیطان ۳- و خواب‌های آشفته و پریشان).^(۹۴) و این آیه‌ی شریفه، رؤیا را بر سه دسته تقسیم می کند.

اول: بشارتی از خداوند برای مؤمن و خداوند می فرماید: ﴿وَلَا تَقْفُ مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ إِنَّ

۹۳. دعائم الإسلام- القاضي النعمان المغربي: ج ۱ ص ۵۶.

۹۴. دار السلام: ج ۴ ص ۱۵۵.

السَّمْعَ وَالْبَصَرَ وَالْفُؤَادَ كُلُّ أُولَئِكَ كَانَ عَنْهُ مَسْئُولًا، (و چیزی را که بدان علم نداری دنبال مکن زیرا گوش و چشم و قلب همه مورد پرسش واقع خواهند شد).^(۹۵)

پس گوش در مورد آنچه شنیده سؤال می‌شود و چشم در مورد آنچه دیده و قلب در مورد آنچه دریافته، سؤال می‌شود همان‌طور که از شخصی که در این عالم دیده و شنیده و دریافته سؤال می‌شود، در مورد آنچه در عالم ملکوت دیده و شنیده و دریافته نیز سؤال است بلکه شاید سؤال در مورد آن عالم، مهم‌تر باشد؛ زیرا آن چه انسان در آن عالم، شنیده و دیده و دریافته، صدق محض است و باطل هرگز با آن تماس نداشته؛ زیرا از عالمی شنیده و دیده که حتی لحظه‌ای خدا را معصیت نمی‌کند و چه بسا سؤال در عالم جسمانی، آسان‌تر از سؤال در مورد عالم ملکوتی بوده چرا که خداوند از زمان خلقت این عالم جسمانی هرگز بدان نظر نداشته و این که همواره خدا را معصیت می‌کند و صدق در آن یک امر نسبی بوده در حالی که صدق در عالم ملکوت یک امر ثابت است و هرگز تغییر و تبدیل نمی‌یابد، و آنچه آن سه حس از سوی عالم ملکوت دریافت می‌کنند، علم محض است لذا آنها زمانی که انسان در مقابل چیزی که بدان علم نداشته می‌ایستند، مسئول‌اند و مسئولیت‌شان همان شهادت و گواهی در مورد آن چه شنیدند و دیدند و برای آن انسان از عالم صدق و اطاعت نقل کردند اما به نقل‌شان تمسک نکرده بلکه به هوی و هوس خود روی آورده، علی‌رغم تهنی بودنش از علم و چیزی در آن جز زخرف نبوده است.

و آنچه آن حس‌های سه‌گانه نقل می‌کنند یک چیز است و هر حس مسؤل و مکلف به انتقال جزئی از اجزای علم می‌باشد، بر این اساس که گوش صدا را منتقل می‌کند، و چشم تصویر را و قلب معنا یا حقیقت آنچه دیده و شنیده را نقل می‌کنند و با انتقال این سه چیز، علم منقول از آن عالم برای انسان آشکار می‌شود و از این منقول در چگونگی آنچه در خصوص هدفی که خلق به خاطر آن آفریده شدند و آن معرفت خداوند سبحان بوده، استفاده می‌شود و شکی نیست که نقل علم از عالم ملکوت به این عالم از بشارت‌ها و نعمت‌های بزرگی است که انسان توان بر جای آوردن شکر آن را ندارد، با این توصیف که آن علم منقول به سبب طهارت نفس انسان از ظلمت جهل بوده که جدای از نقل آن از مرتبه‌ی متأخر

به مرتبه‌ی متقدم در مسیر طولانی معرفت، باعث گشته او در ملکوت اعلیٰ بشنود و ببیند. بنابراین، علم منقول از عالم ملکوت به این عالم، نوعی از انواع بشری است و در آنجا نوع دیگری است که با خود انسان مرتبط بوده و خداوند می‌فرماید: ﴿الَّذِينَ آمَنُوا وَكَانُوا يَتَّقُونَ﴾ * لَهُمُ الْبُشْرَىٰ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَفِي الْآخِرَةِ لَا تَبْدِيلَ لِكَلِمَاتِ اللَّهِ ذَلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ﴾، (همانان که ایمان آورده و پرهیزگاری ورزیده‌اند* در زندگی دنیا و در آخرت مزده برای آنان است وعده‌های خدا را تبدیلی نیست این همان کامیابی بزرگ است). (۹۶)

بیان آن از جابر روایت شده: عن جابر، عن أبي جعفر (علیه السلام)، قال: (قَالَ رَجُلٌ لِرَسُولِ اللَّهِ ص فِي قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ - لَهُمُ الْبُشْرَىٰ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا - قَالَ هِيَ الرُّؤْيَا الْحَسَنَةُ يَرَى الْمُؤْمِنُ فَيَسْتَرُّ بِهَا فِي دُنْيَاهُ). جابر از امام باقر (علیه السلام) نقل می‌کند که فرمودند: مردی از رسول الله (صلی الله علیه و آله) در مورد قول پروردگار (برای آنان بشارتی در زندگی دنیایی است) فرمودند: آن رؤیای صالحه‌ای است که برای مؤمن در زندگی دنیایی بشارت داده می‌شود). (۹۷)

از سیرت رسول الله (صلی الله علیه و آله) این بود که صبح می‌کرد و به اصحاب خویش می‌فرمودند: (آیا بشارتهایی هست؟ یعنی رؤیای صادقه)، (۹۸) و این امر بر یک چیز دلالت داشته و آن اهمیّت رؤیا به عنوان مسیری برای شناخت معرفت و واسطه‌ی نقل خبر آسمانی بر شمرده می‌شود و رسول الله (صلی الله علیه و آله) فرمودند: (إِذَا اقْتَرَبَ الزَّمَانُ لَمْ تَكُذْ رُؤْيَا الْمُؤْمِنِ تَكْذِبُ وَ أَصْدَقُهُمْ رُؤْيَا أَصْدَقُهُمْ حَدِيثًا وَ رُؤْيَا الْمُسْلِمِ جُزْءٌ مِنْ خَمْسٍ وَ أَرْبَعِينَ جُزْءًا مِنَ النَّبُوءَةِ)، (وقتی زمان نزدیک شود، رؤیای مؤمن دروغ نیست و تکذیب نمی‌شود، صادق‌ترین شما در رؤیا، صادق‌ترین شما در حدیث می‌باشد و رؤیای مسلمان قسمتی از چهل و پنج جزء نبوت است). (۹۹) و اگر به فرمایش رسول الله (صلی الله علیه و آله) تدبیر و تأمل کنیم، جمله اموری برای ما ثابت می‌شود از جمله‌ی این امور به طور مثال:

۹۶. یونس: ۶۳-۶۴.

۹۷. الکافی- للکلینی: ج ۸ ص ۹۰.

۹۸. همان.

۹۹. صحیح مسلم: کتاب رؤیا، بحار الانوار: ج ۵۸ ص ۱۹۱.

نزدیکی زمان، یعنی رسیدن به انتهای یعنی در آخر الزمان، درب ملکوت گشوده خواهد شد و مسلمانان در ملکوت آسمانها نشانه‌هایی خواهند دید که آنها را به معرفت حق سوق می‌دهد چراکه نزدیکی زمان، همان موعدها پر شدن زمین از ظلم و ستم می‌باشد، و این مطلب یعنی مردم در سرگردانی بزرگی احاطه شدند و هیچ نجات دهنده‌ای از سرگردانی برای آنها نیست جز با تمسک به دلیل و راهنمای سرگردانان و اوست خداوند جل جلاله، و نیز توجه به سوی او، و خداوند سبحان بنده‌اش را ضایع نمی‌کند، لذا ربّ سبحان با او سخن خواهد گفت و او را به راه راست هدایت می‌کند، و خداوند سبحان از طُرُقِی که ذکر کرده با بندگانش صحبت خواهد کرد و می‌فرماید: ﴿وَمَا كَانَ لِنَبِيٍّ أَنْ يَكَلِّمَهُ اللَّهُ إِلَّا وَحِيًّا أَوْ مِنْ وَرَاءِ حِجَابٍ أَوْ يُرْسِلَ رَسُولًا فَيُوحِيَ بآذَنِهِ مَا يَشَاءُ إِنَّهُ عَلِيُّ حَكِيمٌ﴾، (و هیچ بشری را نرسد که خدا با او سخن گوید جز [از راه] وحی یا از فراسوی حجابی یا فرستاده‌ای بفرستد و به اذن او هر چه بخواهد وحی نماید آری اوست بلند مرتبه سنجیده‌کار). (۱۰۰)

و از جمله این راهها، رؤیا است و از طریق خواب به بنده‌اش وحی می‌کند و او را به راه راست هدایت کرده و از سرگردانی نجات می‌دهد و از فرمایش رسول الله ﷺ به این نتیجه می‌رسیم که در رؤیای آخر الزمان هیچ شک و تردیدی نیست و راهی برای هدایت مردم از گمراهی‌های فتنه‌هاست.

رسول الله ﷺ تأکید می‌کند که رؤیا در نزدیکی آخر الزمان، تکذیب نشود یعنی خیلی به واقعیت نزدیک‌تر است، به صدق نزدیک است اما همان صدقی نیست که مردم دقیقاً رؤیا را بفهمند هر چند از عالم ملکوت آمده و با این که ملکوت عالم صدق و اطاعت است اما آن عالمی متشابه می‌باشد، هم‌چنین هر چه انسان در آن ببیند قطعاً همان از لوح محو و اثبات خارج نمی‌شود بلکه بر احتمالات بسیار می‌تواند وقایع متعددی واقع گردد، و رسول الله ﷺ با این اشاره‌ی مهم می‌خواهند به ما تفهیم کنند که برای آن‌چه مسلمان می‌بیند، لا جرم تأویلی است تا رؤیایش آشکار شود و تحکیم یابد و این امر مستلزم وجودش در آخر الزمان می‌باشد که علم تأویل نیز به او داده می‌شود و معلوم است که این علم، علم الهی است و با تعلم حاصل نمی‌شود بلکه از ویژگی‌های راسخین در علم بوده و راسخان در علم به طور اختصاصی، آل محمد ﷺ

می‌باشند و این‌چنین در می‌یابیم که در آن زمان درب ملکوت بر روی مردم گشوده می‌شود، و حجتی از آل محمد (علیهم‌السلام) وجود داشته تا آن رؤیایها را که نزدیک می‌گردد و تکذیب نمی‌شود را تحکیم بخشد و این رؤیا، بر حق دلالت می‌کند.

در آخر الزمان، بر حسب آنچه روایات طاهرین (علیهم‌السلام) بیان کردند، دو حجت آشکار خواهند شد، حجت اول ظهور ایشان برای تمهید و گردآوری یاران، و شخص دوم همان حاکم عادل (فرمانروای روز دین) و مردم به طور ذاتی نیاز به ملکوت دارند و لذا کسی که آن رؤیایها را تأویل خواهد کرد، حجت و زمینه‌ساز فرمانروای روز دین است، کسی که در وصیت رسول الله (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) به عنوان اولین مؤمنین ذکر شده و سه نام دارد نامی همانند نام رسول الله (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) و نام پدرش و اوست عبد الله و احمد و نام سومش مهدی است.^(۱۰۱) و لذا در فرمایش رسول الله (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) اشاره‌ی واضحی بر وجود راهنمای حاکم بر رؤیا بوده تا مفهومی را از ساحتی که نزدیک است و تکذیب نمی‌شود به ساحت محکمت انتقال و نیز تبیان و تأویلش کند.

فرمایش حضرت: (أَصْدُقُكُمْ رُؤْيَا أَصْدُقُكُمْ حَدِيثًا): (هر کس راست گفتارتر باشد رؤیایش نیز درست‌تر است)، دلالت می‌کند بر این مطلب؛ کسی که در ملکوت اموری را مشاهده می‌کند که بر زمین واقع می‌گردند رؤیایش شهادتی بر صدق حدیث و راستی گفتار او می‌باشد و این فرموده‌ی حضرت دلیلی بر ردّ معترضانی است که گویند: رؤیا فقط بر صاحبش حجت بوده، و رسول الله (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) تأکید می‌کند که صداقت آن بر صداقت بیننده‌ی آن دلالت می‌کند و حدیث صادق مقطوع به صدقش، شهادتی است که راهی برای انکار آن وجود نداشته مگر طعنه زدن به حدیث رسول الله (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم). و در حالت حدوث آن، صاحبش از ملت خارج می‌شود پس صاحب رؤیای صادق، راست‌گوست و شهادتش معتبر و غیر قابل ردّ است مگر با تمرد و سرکشی بر فرمایش رسول الله (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) که سنت ملزم برای هر مسلمانی است.

و رؤیا به عنوان جزئی از چهل و پنج جزء نبوت، دلیلی است بر این‌که آن‌چه از ملکوت منقول شده، وحی الهی است و سپس کلام خدا بوده و رؤیا چیزی نیست جز واسطه‌ی انتقال حق و راهی برای طعنه به این شخص وجود ندارد؛ زیرا منقول، جزئی از اجزای نبوت است و

هر کس به جزئی از اجزای نبوت طعنه بزند، به تمام نبوت طعنه زده و از دین خدا خارج و بخت برگشته شده است.

و این حدیث شریف برای خواننده اهمیت رؤیا را و شرایط خاص آن را در محدوده آخر الزمان را بیان می‌کند. یعنی زمانی که مردم به آخر الزمان نزدیک می‌شوند، و در آن هنگام زمین مملو از ظلم و جور شده است و طاغوتیان گمان می‌برند در قطع ارتباط بین آسمان و زمین پیروز شدند و متوهم می‌شوند که هیچ راهی برای زوال ملک‌شان وجود نداشته، در آن حال خداوند از راهی که گمان نمی‌بردند به سویشان می‌آید و درب ملکوت را گشوده و درصدد اصلاح آن‌چه آنها برای ویرانی‌اش تلاش کردند، اقدام می‌کند، این از یک جهت و از جهت دیگر با گشوده شدن درب ملکوت، بد طینت از پاک سرشت متمایز می‌گردد و هر کس بر بینه‌ای آشکار زنده می‌ماند یا هلاک می‌شود.

این قسمت، مسمی به (رؤیا) می‌باشد و وجودش به عنوان بشارت‌دهنده از مقام آن بنده نزد پروردگارش سخن می‌گوید که با سعی و توجه به رضای الهی درصدد تحصیلش بر آمده و خداوند می‌فرماید: ﴿وَمَنْ أَرَادَ الْآخِرَةَ وَسَعَىٰ لَهَا سَعْيَهَا وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَأُولَٰئِكَ كَانَ سَعْيُهُمْ مَشْكُورًا﴾، (و هر کس خواهان آخرت است و نهایت کوشش را برای آن بکند و مؤمن باشد آنانند که تلاش آنها مورد حق‌شناسی واقع خواهد شد).^(۱۰۲) و شاید دلالت شکر الهی این بنده است که از خلال بشارت این رؤیا، مؤمن آن را می‌بیند یا در موردش دیده می‌شود، تا مایه‌ی اطمینانش گردد که بر مسیر صحیحی گام برداشته و در حال سیر به سوی هدف است و قطعاً بشارت به شکل هشدار و اخطار نیز برای بنده از محبت پروردگار نسبت به بنده‌اش بوده تا در خواب هوشیار گردد آن راهی که می‌پندارد به سوی هدف و حق او را سیر می‌دهد، صحیح نبوده لذا بر حذر باشد و هوشیار گردد و به سوی راه حق بازگردد و این هشدار نیز نوعی بشارت است به این معنا که بنده در مسیر حق سیر می‌کند اما در مرحله‌ای از مراحلش دچار غفلت شده یا کوتاهی کرده و محبت خدا در حق او این‌چنین جلوه می‌کند که او را در خواب نسبت به تقصیر و غفلتش گوشزد می‌کند و این هشدار است برای صرف دقت و هوشیاری‌اش بیشتر گردد تا بنده در سعی خود از راه راست و درست منحرف نگردد.

و این چنین هشام بن سالم از امام صادق (علیه السلام) روایت می کند، که فرمودند: (رَأَى الْمُؤْمِنِ وَ رُؤْيَاهُ فِي آخِرِ الزَّمَانِ عَلَى سَبْعِينَ جُزْءًا مِنْ أَجْزَاءِ النُّبُوَّةِ)، (خواب و رؤیای مؤمن در آخر الزمان بر هفتاد جزء از اجزاء نبوت است). (۱۰۳)

و این روایت شریف، به امر بسیار مهمی اشاره می کند و آن قرار دادن رؤیا و بیننده‌ی آن در یک میزان است و آن میزان، صداقت است یعنی هر دوی ایشان صادق می باشند و اگر صدق شان نبود جزئی از اجزای نبوت نبودند و این صدق، یک سؤالی را مطرح می کند مبنی بر این که آیا این صدق، یک امر ذاتی است یعنی از ذات مؤمن نشأت می گیرد یا بر اثر عوامل خارجی حاصل می آید؟

اگر این امر ذاتی باشد، مستلزم عصمت ذات مؤمن می باشد و احدی چنین سخنی را نمی گوید نه قبل و نه بعد. بسیاری از مؤمنین قبل از آخر الزمان بودند ولی هرگز خواب ها و بینندگان آنها، احوالی هم چون آخر الزمان نداشتند پس چرا این امر تنها به مؤمنان آخر الزمان محصور گشته است؟؟ یا در آخر الزمان، باز دارنده‌ای (معصوم) در میان بوده که مؤمن را در رؤیایش معصوم می کند مبنی بر این که او بر بصیرتی از امرش بوده و با نور خدا می بیند، و آشکار است که نور خدا، همان حجت معصوم در هر زمان است؛ لذا مؤمن آخر الزمان باید به معصومی معتصم گشته باشد تا رؤیا و بیننده‌ی آن را از اجزای نبوت قرار دهد و همچنین امر دیگری وجود دارد که وجه تمایز برای مؤمن آخر الزمان را آشکارتر می سازد، و آن وجود حجت معصوم برای آنان، - طبق وصیت رسول الله ﷺ - همان اولین مؤمنین است. و بدین معنا که هر کس به اولین مؤمنین ملحق شود، مؤمن می گردد و رؤیایش و فرموده امام صادق (علیه السلام) را تصدیق می کند، و اگر وجود حجت معصوم نبود، سخن و رؤیای مؤمن از دیگر مؤمنینی که غیر از آخر الزمان می زیستند، تمایزی نمی یافت و هرگز سخن و رؤیایشان با آن صفت، توصیف نمی شد و دیگر این که رؤیا ارتباطی خاص و نزدیک با صاحب امر در آخر الزمان دارد و علامتی دلالت کننده بر آن و بیان گر امرش می باشد و لذا روایت شده که: (احمد بن محمد بن ابی نصر گوید: از امام رضا (علیه السلام) در مورد رؤیا سؤال کردم. حضرت امتناع ورزید سپس فرمود: اگر آنچه را می خواهید به شما بدهیم قطعاً برای شما شر شده و گردن صاحب

این امر را می برد). (۱۰۴)

دوم: القای حُزن و اندوه و بیهوشی از جانب شیطان (لع): شکی نیست که عملکرد شیطان همواره متمرکز شده است بر قطع راه بندگان به سوی توجه و انابه به خداوند و همچنین باز داشتن ایشان از هدف حق از خلال سیاست اقواء و اغفال و ترغیب و ترساندن می باشد، و از آن جا که ارتباط نفس در هنگام خواب با کالبد قطع می شود و نفس نمی خواهد بلکه به ملکوت سیر می کند و خداوند آن را استیفاء کرده و به ملکوت خود می برد تا برای خود از معرفت حق توشه بردارد.

و برای شیطان دو عملکرد است: اولی، زمان عروج نفس، در این زمان او سعی می کند آن را از سیر به سوی عالم ملکوت باز دارد و راهش را می بندد و چیزی که باعث بیهوشی و مستی اش می شود را به نفس نشان می دهد و اگر در این مرحله پیروز نشد، در هنگام بازگشت نفس از ملکوت راه آن را می گیرد و بر آنچه از ملکوت با خود آورده القاء می کند و سبب حُزن و اندوهش می گردد که آن القای حُزن آمیز، نامیده می شود و معلوم است که شیطان چه در هنگام عروج نفس و چه هنگام بازگشتش از ملکوت، از دایره ی سفاهت خارج نمی شود و هدفی جز ایجاد شک و شبهه بین رؤیای ملکوتی و بیننده ی آن ندارد؛ زیرا شیطان (لع) به خوبی می داند چاره ای برای قطع راه ملکوت ندارد و هرگز برای او مُیسِر نیست؛ زیرا رؤیا راه هدایت بین معبود و بندگانش می باشد. پس کسی که به آن اعمال قیام می کند و چه بسا که به خاطر نظر نفسش در هنگام عروجش یا بازگشتش بدان ملتفت شده و از راه غافل گردد و در آن لحظات غفلت، شیطان بر عطای ملکوتی القاء می کند و در صدد تخریب این عطاء و فاسد نمودن آن اقدام می کند، اما خداوند سبحان بر بندگان خویش حریص بوده و ضامن راه های هدایت و عصمت گشته و این عصمت یا به طور مستقیم از جانب خودش انجام می شود یعنی زمانی که شیطان (لع) در مسیر معصوم القاء می کند و مثال آن؛ امری است که برای رسول الله ﷺ حاصل گشت و سید احمد الحسن (عليه السلام) در پاسخ به سؤال شخصی که پرسید معنای القاء در آیه ی کریمه چه بوده بازگو می کند و می فرماید:

(بسم الله الرحمن الرحيم، والحمد لله رب العالمين، اللهم صل على محمد و آل محمد الائمة

والمهدين و سلم تسليمًا

خداوند می‌فرماید: ﴿وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ مِنْ رَسُولٍ وَلَا نَبِيٍّ إِلَّا إِذَا تَمَنَّى أَلْقَى الشَّيْطَانُ فِي أُمْنِيَّتِهِ فَيَنْسَخُ اللَّهُ مَا يُلْقِي الشَّيْطَانُ ثُمَّ يُحْكِمُ اللَّهُ آيَاتِهِ وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ* لِيَجْعَلَ مَا يُلْقِي الشَّيْطَانُ فِتْنَةً لِلَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ وَالْقَاسِيَةِ قُلُوبُهُمْ وَإِنَّ الظَّالِمِينَ لَفِي شِقَاقٍ بَعِيدٍ﴾، (و پیش از تو [نیز] هیچ رسول و پیامبری را نفرستادیم جز این که هر گاه چیزی تلاوت می‌نمود شیطان در تلاوتش القای [شبهه] می‌کرد پس خدا آن‌چه را شیطان القا می‌کرد محو می‌گردانید سپس خدا آیات خود را استوار می‌ساخت و خدا دانای حکیم است* تا آن‌چه را که شیطان القا می‌کند برای کسانی که در دل‌هایشان بیماری است و [نیز] برای سنگ‌دلان آزمایشی گرداند و ستمگران در ستیزه‌ای بس دور و درازند).^(۱۰۵)

سؤال: معنی القاء شیطان در آرزوی پیامبر چیست؟

جواب: هیچ نبی و رسولی و به فرموده اهل بیت (علیهم السلام) هیچ (محدثی)،^(۱۰۶) نیست که آرزویی کرده باشد با این که اهل بیت (علیهم السلام) همه (محدث)،^(۱۰۷) بوده‌اند، یعنی آرزوی حاصل شدن امری از امور خیری که از طریق خداوند از حصول آن با خیر شده باشند، حتی اگر در بعضی از احوال و به طور اجمالی باشد. یعنی این که آرزوهایش برخاسته از امر خداوند باشد و نه از هوی نفس و رغبت‌های آن، برخلاف تصور اشتباه که بعضی افراد به آن متوهم می‌باشند. (شیطان در آرزوی او القاء کرد): ﴿القي الشيطان في امنية﴾ یعنی بعد از این که فرستاده

۱۰۵. الحج: ۵۲-۵۳.

۱۰۶. همان‌طور که از اهل بیت (علیهم السلام) خوانده شده: حکم بن عتیبه گوید: (روزی بر امام سجاد (علیه السلام) وارد شدم، حضرت فرمود: ای حکم، آیا آیه‌ای که علی بن ابی‌طالب (علیه السلام) در آن قاتل خویش و بسیاری از امور عظیم را می‌شناخت و برای مردم بازگو می‌کرد، کدام است؟ حکم گفت: با خود گفتم به علمی از علم علی بن الحسین دست یافتم که به آن امور عظیم داناتر است. گفت: عرض کردم: نه به خدا نمی‌دانم. سپس عرض کردم: ای فرزند رسول خدا آیا مرا از آن با خبر نمی‌کنید؟ فرمود: به خدا سوگند که فرموده‌ی خداست: (و پیش از تو هیچ رسول و پیامبری (و محدثی) نفرستادیم) و علی بن ابی‌طالب محدث بود. پس مردی که بدون عبد الله بن زید می‌گفتند و از جانب مادر برادر علی بود گفت: سبحان الله، محدث بود؟! گویا که منکرش شده. پس امام باقر (علیه السلام) به نظر کرد فرمود: به خدا سوگند که پسر مادرت آن را می‌دانست. گفت: هنگامی که آن مرد ساکت شد. فرمود: همان چیزی بود که ابو خطاب در آن به هلاکت رسید و هرگز تأویل المحدث و النبی را ندانست). الکافی: ج ۱ ص ۲۷۰ ح ۲.

۱۰۷. الکافی: ج ۱ ص ۲۷۰ ح ۲، باب ائمه (علیهم السلام) محدثون مفهومون.

(فرستاده یا پیامبر یا محدث) شروع به اظهار خواسته‌اش برای پیروان دعوت خود نموده، شیطان شروع به القاء باطل در سینه بعضی از این مردم می‌کند.

﴿فَيَنْسَخُ اللَّهُ مَا يُلْقِي الشَّيْطَانُ﴾ (خدا آنچه را شیطان القاء کرده محو و نابود می‌سازد): و این اتفاق با ارسال ملائکه‌ای در سینه بعضی از این مردم حق را القاء می‌کنند، حتی که باطل شیطان را که در سینه آنها القاء کرده، آشکار می‌سازد.

﴿ثُمَّ يُحْكِمُ اللَّهُ آيَاتِهِ وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ﴾ (خدا آیات خود را محکم و استوار گرداند و خدا دانا به حقایق امور و درستکار در نظام عالم است): بعد از این که خداوند از جانب خود در قلب‌های آنها این علم را القاء می‌کند به این معنی است که حق آن چیزی نیست که شیطان در قلب‌های بعضی از آنها القاء کرده بلکه حق چیزی است که رسول آنها به آن دعوت می‌نماید خداوند آیات خود را با طمأنینه و سکینه و وقار و یقین در دل‌های آنان که ایمان آورده‌اند القاء می‌نماید، در ضمن القاء شیطان از طریق وسوسه در قلب می‌باشد. یا از طریق رؤیاهای خبیثه (خواب‌های بد) در خواب یا بیداری، که او برای اولیاء خود کسانی که نفس و حب خودبینی و ظهور و فرمانروائی و ریاست باطله و تبعیت از هوای نفس بر آنها تسلط پیدا کرده القاء می‌کند:

﴿هَلْ أُنَبِّئُكُمْ عَلَىٰ مَنْ نَزَّلُ الشَّيَاطِينُ * نَزَّلُ عَلَىٰ كُلِّ أَفَّاكٍ أَثِيمٍ * يُلْقُونَ السَّمْعَ وَأَكْثُرُهُمْ كَاذِبُونَ﴾^(۱۰۸)، (بگو که می‌خواهید من شما را آگاه سازم که شیاطین بر چه کسانی نازل می‌شوند * شیاطین بر هر شخص دروغ‌گوی بدکار نازل می‌شوند * گوش فرا دهند تا حرف قوای قدسی را شنیده به اتباع خود برسانند و اکثر آنها دروغ می‌گویند).

اما نسخ خداوند در القاء شیطان با ارسال ملائکه خواهد بود که به اولیاء خداوند حق را وحی می‌کنند و با مؤمنین در قلب‌هایشان سخن می‌گویند و آنها را با حق آشنا می‌سازند و چیزی که به واسطه آن صراط مستقیم را می‌یابند در خواب و بیداری به آنها نشان می‌دهند. و همانا پیروی از رسول هر زمان، خود حق آشکاری از خدای تبارک و تعالی می‌باشد و کسانی که از القاء شیطان پیروی می‌کنند در واقع فتنه‌ای برای آنها خواهد بود و این افراد در سابق هم مؤمن نبوده‌اند، بلکه منافق بودند و قلب‌هایشان مریض بوده و قسی القلب می‌باشند و همواره

در بین شک و تردیدشان سرگردانند.

﴿وَإِنَّ الظَّالِمِينَ لَفِي شِقَاقٍ بَعِيدٍ * وَلَيَعْلَمَ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ أَنَّهُ الْحَقُّ مِنْ رَبِّكَ فَيُؤْمِنُوا بِهِ فَتُخْبِتَ لَهُ قُلُوبُهُمْ وَإِنَّ اللَّهَ لَهَادٍ الَّذِينَ آمَنُوا إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ * وَلَا يَزَالُ الَّذِينَ كَفَرُوا فِي مِرْيَةٍ مِنْهُ حَتَّى تَأْتِيَهُمُ السَّاعَةُ بَغْتَةً أَوْ يَأْتِيَهُمْ عَذَابٌ يَوْمٍ عَقِيمٍ * الْمَلِكُ يَوْمَئِذٍ لِلَّهِ يَحْكُمُ بَيْنَهُمْ فَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ فِي حَيَاتِ النَّعِيمِ﴾، (همانا کافران و ستم کاران عالم در شقاوت و دور از نجات می باشند* و تا آن که اهل معرفت به یقین بدانند که این آیات قرآن به حق از جانب پروردگار تو نازل گردیده که بدان ایمان آورند و دل هاشان پیش آن خاشع و خاضع گردد و البته خدا اهل ایمان را به راه راست هدایت فرماید* و آنان که کافرند در اینکه نزول قرآن از جانب خداست یا در وعده و وعید قرآن همیشه شک دارند تا وقتی که ساعت مرگ یا قیامت فرا رسد یا عذاب آن روز ناگهان بر آنها فرود آید* در آن روز سلطنت و حکم فرمایی تنها مخصوص خداست پس آنان که به خدا ایمان آورده و نیکوکار شدند در بهشت پرنعمت اند).

و منافقین و کسانی که به رسالت فرستادگان کافرند تا آخرین لحظه در شک خود باقی می مانند تا این که در لحظه ای که انتظار آن را ندارند قیام ساعت فرا می رسد. یعنی تا قیام قائم (علیه السلام) یا این که عذاب روزی عقیم بر آنها فرود خواهد آمد یعنی روزی که همانند ندارد و در هیچ یک از سال های قبل نظیری برای آن نیست و آن روز، روز قیام امام مهدی (علیه السلام) و روزی که ملک از آن خداوند می باشد چرا که در آن روز حاکم امام مهدی (علیه السلام) خواهد بود). (۱۰۹)

و امثال القاها؛ القای شیطان در رؤیای حضرت فاطمه (علیها السلام) است تا ایشان را محزون بدارد- که در گذشته ذکر کردیم- و گوینده می گوید چگونه ممکن است شیطان در رؤیای زهرا (علیها السلام) القاء کند در حالی که ایشان معصوم است و شیطان هیچ راهی بر معصومین ندارد؟؟ بله این گفته درست است اما نه به طور مطلق، او هیچ تسلطی بر حجت معصوم مکلف به رهبری و هدایت مردم نداشته اما اگر معصوم، محجوج به حجت باشد عاصم او و حتی که بر آن است بی شک خداست و لذا حضرت زهرا (علیها السلام)، عاصمی داشت و ایشان رسول الله (صلی الله علیه و آله) بود لذا خیلی سریع آن بخش حزن آور که فاطمه (علیها السلام) در رؤیا دیده و از القای شیطان بوده را برای او آشکار می کند و با این احکام، رسول الله (صلی الله علیه و آله) او را مصون داشته و خدا شیطان را خوار و

رسوا ساخت.

تفسیر علی بن ابراهیم: در تفسیر خود و فرموده‌ی خداوند: ﴿إِنَّمَا النَّجْوَى مِنَ الشَّيْطَانِ لِيَحْزُنَ الَّذِينَ آمَنُوا وَ لَيْسَ بِضَارِّهِمْ شَيْئًا إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ وَ عَلَى اللَّهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُونَ﴾ ، (چنان نجوایی صرفاً از [القائات] شیطان است تا کسانی را که ایمان آورده‌اند را دلتنگ گرداند و [لی] جز به فرمان خدا هیچ آسیبی به آنها نمی‌رساند و مؤمنان باید بر خدا اعتماد کنند).^(۱۱۰) گوید: پدرم از محمد بن ابی‌عمیر از ابی‌بصیر از ابی‌عبدالله (علیه‌السلام) نقل می‌کند که فرمودند: (علت نزول این آیه، این بود که فاطمه (علیها) در خواب می‌بیند که رسول الله (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) قصد دارد به همراه فاطمه و علی و حسن و حسین (علیهم‌السلام) از مدینه خارج شود، پس چون خارج شدند و از دیوارهای مدینه دور شدند، به یک مسیر دو راهی برخوردند پس رسول الله (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) جانب راست را گرفت تا در آن رفتند تا این که به مکان سبزه‌زاری رسیدند که پر از درختان خرما و جوی آب بود، پس رسول الله (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) برّهای بزرگ خریدند که در یکی از گوش‌هایش خال‌های سفید داشت، حضرت دستور دادند که آن را سر ببرند پس چون مہیای خوردن شدند در هنگام خوردن در آن مکان در دم مُردند. پس فاطمه (علیها) گریان از خواب بیدار شد، و هرگز رسول الله را از خوابی که دیده بود، باخبر نساخت. پس وقتی صبح فرا رسید، رسول الله (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) به همراه دراز گوشی آمدند و فاطمه را بر آن سوار کردند و امر کردند که امیر المؤمنین و حسن و حسین از مدینه خارج شوند، همان‌گونه که فاطمه در خواب دید. پس هنگامی که از دیوارهای مدینه خارج شدند، به یک مسیر دو راهی رسیدند و رسول الله (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) جانب راست را برگرفت و رفتند تا این که به مکان سبزه‌زاری رسیدند که پر از درختان خرما و جوی آب بود، پس رسول الله (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) برّهای بزرگ خریدند که در یکی از گوش‌هایش خال‌های سفید داشت، حضرت دستور دادند که آن را سر ببرند و کباب کردند، پس چون مہیای خوردن شدند، فاطمه برخاست و به گوشه‌ای رفت و از هراس مبادا این که بمیرند، می‌گریست. رسول الله (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) به دنبال او رفت و بالای سرش ایستاد در حالی که اشک بر گونه‌هایش سرازیر بود، پرسید: تو را چه شده دخترم؟ فرمود: یا رسول الله دیشب خواب دیدم چنین و چنان و هر آنچه من در خواب دیدم، شما انجام دادید، پس در مورد شما بسیار دلواپس شدم؛ زیرا نمی‌خواهم

شما بمیرید. پس رسول الله ﷺ برخاست و دو رکعت نماز خواند و با خداوند نجوا کرد، لحظه‌ای بعد جبرئیل بر ایشان نازل شد و فرمود: ای محمد! این شیطان است که به او زها (الرهاط) گفته می‌شود، او کسی است که آن رؤیا را به فاطمه نشان داد و مؤمنان را در خواب‌هایشان نگران و محزون می‌کند. پس رسول الله از جبرئیل خواست که او را نزد خود فراخواند. پس جبرئیل او را به محضر رسول الله ﷺ آورد. سپس رسول به او گفت: تو آن رؤیا را نشان فاطمه دادی؟ عرض کرد: آری ای محمد. پس حضرت سه بار آب دهان خویش را به او انداخت و در سه موضع، او را شکافت. سپس جبرئیل به محمد ﷺ فرمود: ای محمد اگر خوابی دیدی یا هر یک از مؤمنین خوابی ببیند که از ضرر آن هراسناک شود، بگوید: (أَعُوذُ بِمَا عَادَتْ بِهِ مَلَائِكَةُ اللَّهِ الْمُقْرَبُونَ - وَ أَنْبِيَاءُ اللَّهِ الْمُرْسَلُونَ وَ عِبَادُهُ الصَّالِحُونَ - مِنْ شَرِّ مَا رَأَيْتُ مِنْ رُؤْيَايَ) و حمد و معوذات و قل هو الله احد را بخواند و سه بار آب دهان خود را به سمت چپ بندازد، بدو ضرری از آنچه که دیده، نخواهد رسید. پس خداوند بر رسولش این آیه را نازل کرد: ﴿ إِنَّمَا النَّجْوَى مِنَ الشَّيْطَانِ لِيَحْزَنَ الَّذِينَ آمَنُوا وَ لَيْسَ بِضَارِّهِمْ شَيْئاً إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ وَ عَلَى اللَّهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُونَ ﴾، (چنان نجوایی صرفاً از [القائات] شیطان است تا کسانی را که ایمان آورده‌اند دلتنگ گرداند و [لی] جز به فرمان خدا هیچ آسیبی به آنها نمی‌رساند و مؤمنان باید بر خدا اعتماد کنند). (۱۱۱)

و از این خبر مستفاد می‌شود که آنچه حضرت زهرا (علیها السلام) دیده، نجوای شیطان بوده تا ایشان را بیازارد چراکه هیچ راهی بر ایشان نداشته جز این‌که موجب آزار و حزن و اندوهش شود و این نخستین نشانه‌ای است که باعث می‌شود مؤمن رؤیائی که موجب آزار و اندوهش می‌شود را ببیند و قطعاً با تنبه و هشدار فرق داشته و بر حذر داشتن با اندوهگین شدن متفاوت است و بر مؤمن است که هوشیار گردد این نجوای شیطان بوده است.

علامت دوم: رؤیا، به تنهایی رسالتی ندارد که امری حاوی اخبار یا بشارت یا هشدار را از ملکوت انتقال دهد، بلکه تنها سلسله‌ای از مراتب امکان وقوع می‌باشد که امکان دارد حزن نهایت آن وقوع یابد، و حتی وقوع این احداث در واقع، دلالت بر آنچه بیننده در رؤیا دیده و این‌که اجازه انطباق آن بر آنچه در عالم واقعی محقق یافته را نمی‌دهد، بلکه باید از انطباق این

رویداد بر زمین، رسالتی از ملکوت باشد با این عنوان که اخباری با این امر اتفاق خواهد افتاد و یا بشارت دهنده است یا بیم دهنده و آنچه برای حضرت فاطمه (علیها السلام) حاصل گشت ترتیب رویدادهائیست که چیزی جز ایجاد اندوه و حُزن در قلبش نداشت و امر مهم در این رؤیا، این بود که رسول الله (صلی الله علیه و آله) بیان می‌کند، شایسته است که آنچه شخص خوابیده می‌بیند نسبت به آن غفلت نرزد بلکه بدان توجه و التفات کند و سپس رسول الله (صلی الله علیه و آله) برای هر چیز مرئی، راه خروجی قرار می‌دهد و از خلال چنین حادثه‌ای که برای حضرت زهرا (علیها السلام) حاصل آمد، رسول الله (صلی الله علیه و آله) آداب تعامل با مثل چنین رؤیائی را به ما می‌آموزد و هرگز به ما نفرموده آن را تکذیب کنید و از آن رویگردان شوید و آنچه شخص خوابیده می‌بیند ارزشی نداشته، بلکه بیان می‌کند آنچه شیطان در خواب شخص خوابیده القاء می‌کند همواره سفاهت است و هدف از این القاء از یک جهت، تشکیک بیننده نسبت به راه اتصال به غیب بوده و از جهت دیگر مایه‌ی ایجاد حُزن و اندوه در نفس می‌باشد، و بیان رسول الله (صلی الله علیه و آله) در این امر، به طور کامل کفایت می‌کند تا مردم این امر را به عمومیت اخذ نکنند، مبنی بر این که رؤیای ملکوت احتمال می‌رود از نجوی شیطان (لع) باشد بلکه رؤیا بینه‌ای دارد و برای تشخیص نجوای شیطان نیز بینه‌ای وجود دارد، و این دو هیچ تداخلی با هم ندارند.

علی‌رغم کسانی که سعی می‌کنند در امر رؤیا، حقایقی را کتمان کنند به خوبی می‌دانند که چه انجام می‌دهند و چیزی جز ابرهای تابستانی شمرده نمی‌شود نه آنچه تمنا می‌کنند را می‌باراند نه آنقدر طول می‌کشد که در پوشیدن حقیقت پیروز گردند. رؤیا از مراتب معرفت است بلکه شاید نقش واسطه آن در نقل معرفت باعث اهمیت فراوان آن گشته است، به این اعتبار که از عالم واقعی‌ای که آن گواه بر وقایع موجود در زندگی دنیائیست، خبر نقل می‌کند و لذا اخبار الهی در مورد رویدادهای آینده یا بیان الهی از برای حقیقت ارتقای اعمال صالح صاحبش می‌باشد که خداوند در عالم ملکوت آنچه مایه‌ی بشارت اوست بدو نشان می‌دهد، و یا اعمالی که به صاحبش منوط شده و جهت هشدار بدو گوشزد می‌شود تا بر محاسبه‌ی نفس و مراقبت فعل خود بیشتر دقت کند، و هیچ احدی از مردم وجود نداشته که صرف نظر از بیننده‌ی آن، چه از انسان‌های عادی باشد یا خاصان و چه از متعلمین و غیر متعلمین، نسبت به اخبار ملکوت بی‌خبر باشد و رؤیا گردن او را می‌گیرد و برای تعبیر آن یا فهمیدن تعبیر آن، تمام تلاش خود را می‌کند، اما آنچه امروز با آن مواجهیم، انکار مردم و به خصوص فقهاء بر

صاحب دعوت یمانی و تشکیک به رؤیایی به عنوان شهادت الهی محسوب می‌گردد، و از عالمی که یک لحظه هم خدا را معصیت نمی‌کند و بر این عالم ماده، غالب بوده خبر می‌آورد. علی‌رغم این که پدران بزرگوارش (علیهم السلام) امر رؤیا را با عصر ظهور و متعلقات آن، مرتبط معرفی نمودند. و احمد بن محمد بن ابی‌نصر گوید: از امام رضا (علیه السلام) در مورد رؤیا سؤال کردم. حضرت امتناع ورزید سپس فرمود: **اگر آن چه را می‌خواهید به شما بدهیم قطعاً برای شما شر شده و گردن صاحب این امر را می‌برد.** (۱۱۲)

بنابراین، امتناع امام رضا (علیه السلام) از پاسخ این است که علت آن را مرتبط به از بین رفتن گردن صاحب امر و شیعه‌اش مربوط می‌داند، و به حساسیت و خطیر بودن این راه معرفت اشاره دارد و این که رؤیا به عنوان واسطه‌ی نقل معرفت حق محسوب می‌گردد و راهی برای رد آن وجود وجود ندارد. هم‌چنین روایاتی که در مورد صیحه‌ی آسمانی سخن می‌گویند، از دلالت‌های قطعی شمرده می‌شوند مبنی بر این که آن صیحه آسمانی، یک صیحه‌ی ملکوتی است و رؤیا از راه‌های اتصال ملکوت با عالم ملک، محسوب می‌گردد. پس فقهای بی‌عمل و مقلدان‌شان با کدام زبان شهادت ملکوت را انکار می‌کنند و شهادت در این عالم ماده را قبول می‌کنند و حال آن که عالم ملکوت، عالم صدق و طاعت محض و عالمی است که تھی از معصیت خدا می‌باشد، در حالی که عالم ماده عالمی است که صدقش به دروغ و اطاعتش به معصیت آمیخته می‌باشد، مبنی بر این که عالم امتحان و آزمایش می‌باشد تا هر کس بر بینه‌ای روشن، زنده بماند، و دیگران بر دلیلی روشن هلاک گردند.



مبحث دوم

ارکان رؤیا

هر معرفت بر چهار رکن استوار است: سه رکن از آنها آشکار و چهارمی غیبی است و مقصودم از معرفت، همان معرفت الهی است بلکه نزدیک است به یقین برسم که معرفت بشری نیز دارای فرعی از معرفت اصلی و چکیده‌ای از آن می‌باشد و ارکانش بر آن استوار می‌باشد و چه بسا ارکان معرفت به آن شباهت ظاهری داشته اما آنچه باعث ایجاد تفاوت واضح میان‌شان می‌باشد، آن رکن چهارم غیبی در معرفت بشریت است، که مربوط به تفکر بشری و عقل بشری است که توصیف به سازنده‌ی افکار غیر مرئی و محسوس می‌شود و شاید مشکل این رکن، از جهت برداشت مفهوم باشد، و این‌طور باشد که آن را به عنوان رکنی اعتباری و نه حقیقی توصیف می‌کنند، یعنی مردم آن را یک رکن برشمرند و در حقیقت، ترقی و رسیدن به آن، جز با ارتباط با غیب حق ميسر نیست و سپس رکن همان غیب حق می‌باشد و نه عقل انسان، بلکه کمال و سلامت عقل انسان مرهون به تمسک به غیب حق می‌باشد، اما اگر به جهت دیگری متمسک شود و در این‌جا گمان می‌رود که آن رکنی غیبی است در حالی که چنین نیست.

ارکان معرفت الهی به طور ظاهر:

اول: مکان، دوم: زمان، سوم: انسان (معلم)، و اما رؤیا، راهی از راه‌های معرفت الهی است و حتماً این ارکان در آن وجود دارد، همان‌طور که وجود آن ارکان در آن، این راه را به عنوان سبیل معرفت را روشن می‌سازد، و فقدان هر رکن از این ارکان، باعث نقص معرفت یا غیر حقیقی بودن آن می‌شود که در نهایت بی‌فایده می‌گردد، و از مثال‌های گونه‌های معرفت بی‌فایده، در کلام امام رضا (علیه السلام) به آن اشاره شده که فرمودند: (دَخَلَ رَسُولُ اللَّهِ ص الْمَسْجِدَ فَإِذَا جَمَاعَةٌ قَدْ أَطَافُوا بِرَجُلٍ فَقَالَ مَا هَذَا فَقِيلَ عَلَّامَةٌ فَقَالَ وَ مَا الْعَلَّامَةُ فَقَالُوا لَهُ أَعَلِمَ النَّاسَ بِأَنْسَابِ الْعَرَبِ وَ وَقَائِعِهَا وَ أَيَّامِ الْجَاهِلِيَّةِ وَ الْأَشْعَارِ الْعَرَبِيَّةِ قَالَ فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ ذَاكَ عِلْمٌ لَا يَضُرُّ مَنْ جَهَلَهُ وَ لَا يَنْفَعُ مَنْ عِلِمَهُ ثُمَّ قَالَ النَّبِيُّ ﷺ إِنَّمَا الْعِلْمُ ثَلَاثَةٌ آيَةٌ مُحْكَمَةٌ أَوْ فَرِيضَةٌ عَادِلَةٌ أَوْ سُنَّةٌ قَائِمَةٌ وَ مَا خَلَّاهُنَّ فَهُوَ فَضْلٌ)، (چون رسول خدا ﷺ وارد مسجد شد دید جماعتی گرد

مردی را گرفته‌اند فرمود: چه خبر است گفتند: علامه‌ای است. فرمود: علامه یعنی چه؟ گفتند: داناترین مردم است به دودمان عرب و حوادث ایشان و به روزگار جاهلیت و اشعار عربی. پیغمبر فرمود: اینها علمی است که نادانش را زبانی ندهد و عالمش را سودی نبخشد سپس فرمود: همانا علم سه چیز است: آیه محکم، فریضه عادل، سنت پابرجا، و غیر از این فضل است. (۱۱۳)

ملاحظه می‌کنیم که رسول الله ﷺ آن را علم نامید اما این علم سودی از نوع معرفت ندارد و جهل انسان را رفع نمی‌کند؛ زیرا آن معرفتی غیر حقیقی است در حالی که معرفت حقیقی، آیه محکم یا فریضه عادل یا سنت پابرجا است؛ زیرا این سه اقسام که ارکان معرفت حق در آنها پدید می‌آید، با توصیف رسول مبعوث در آن، مکان، زمان، و انسان مثل به غیب می‌باشد، اما علم به دودمان و حوادث روزگار و اشعار علمی است که هیچ ارتباطی با غیب ندارد و بلکه هدفی که بدان مربوط می‌شود نتیجه‌ی توهم مردم است.

شناخت ارکان رؤیا به عنوان راه معرفت الهی، لازم می‌باشد و این معرفت درب را به روی کسانی که می‌خواهند در این راه تشکیک کنند، می‌بندد بدون این که ملتفت شوند که تشکیک دلیلی بر جهالت شک‌کننده بوده، و طعنه‌زنی برای کسی که به آن شک کرده محسوب نمی‌شود، پس چگونه شک دلیلی بر حجیت رؤیا محسوب می‌شود؟! و ارکان رؤیا:

مکان: یا ساحت یا میدانی که رؤیا در آن واقع و حاضر می‌شود بعد از این که در مبحث اول، اقسام رؤیا ذکر شدند و دانستیم که موضع و میدان رؤیای حق، عالم ملکوت می‌باشد و آن عالم صدق و اطاعت مطلق بوده و لحظه‌ای خدا را معصیت نکرده لذا آن چه در این عالم از رؤیا مشاهده می‌شود، راهی برای تشکیک به آن وجود ندارد و احدی بدان شک نمی‌ورزد، جز کسی که به آن ایمان نمی‌آورد و کسی که به عالم ملکوت ایمان ندارد و او گواهی می‌دهد که هیچ بهره‌ای از آن عالم نبرده و چیزی از آن در ذهنش خطور نمی‌کند و نفی آن عالم از حافظه‌ی مکلف دلالت می‌کند که این مکلف مُنکر آن عالم در امتحان نخست بوده و آن امتحان در عالم نخست، امتحان اختیار بوده است که در آن تمام مردم مقاماتشان را انتخاب کردند و وجودشان در عالم جسمانی ضرورتی نداشته جز تأکید بر آن انتخاب از خلال

یادآوری، و هر کس متذکر شد که بهره‌ای از ملکوت دارد، آنچه در آن عالم می‌بیند را تصدیق می‌کند و کسی که بهره‌ای از آن عالم ندارد حتی اگر در آن مشاهده کند، آن را انکار خواهد کرد؛ زیرا در آن امتحان از ملکوت رویگردان شده و نسبت به حق و معرفت موجود در آن جهالت دارد (انسان دشمن چیزی است که بدان جهل دارد) و آنچه در آن عالم می‌بیند را انکار می‌کند و از آن رویگردان شده و ارزشی برای آن قائل نمی‌شود.

زمان: رکن دوم از ارکان رؤیا است و ائمه (علیهم‌السلام) این رکن را بیان کردند و برای مردم تحکیم کردند تا این که دیگر حجتی بر مدعی باقی نگذارد.

الإمام الصادق (علیه‌السلام): لما سأله أبو بصير: (جُعِلَتْ فِدَاكَ، الرؤيا الصادقةُ و الكاذبةُ مخرجُهُما مِن مَوْضِعٍ واحدٍ. قال: صدقت، أما الكاذبةُ المُخْتَلَفَةُ فَإِنَّ الرَّجُلَ يَرَاهَا فِي أَوَّلِ لَيْلَةٍ فِي سُلْطَانِ الْمَرْدَةِ الْفَسَقَةِ، و إنما هي شيءٌ يُخَيَّلُ إِلَى الرَّجُلِ و هي كاذبةٌ مُخَالَفةٌ لا خَيْرَ فِيهَا، و أما الصادقةُ إِذَا رَأَاهَا بَعْدَ الثَّلَاثِينَ مِنَ اللَّيْلِ مَعَ حُلُولِ الْمَلَائِكَةِ و ذَلِكَ قَبْلَ السَّحَرِ فَهِيَ صَادِقَةٌ لا تَخْلَفُ إِنْ شَاءَ اللَّهُ إِلَّا أَنْ يَكُونَ جُنْبًا، أو يَنَامَ عَلَى غَيْرِ طَهْوَرٍ و لَمْ يَذْكُرِ اللَّهُ عَزَّ و جَلَّ حَقِيقَةَ ذِكْرِهِ، فَإِنَّهَا تَخْتَلِفُ و تُبْطِئُ عَلَى صَاحِبِهَا)، امام صادق (علیه‌السلام): در پاسخ به ابو بصیر که پرسید: آیا خوابِ راست و دروغ، هر دو یک منشأ دارد؟ فرمود: (درست است، [با این تفاوت که] رؤیای دروغ و جور و اجور را، انسان در آغاز شب، که هنگام تسلط [شیاطین] رانده شده و نابکار است می‌بیند. این گونه رؤیایا، تخیلات آدمی است و دروغ و درهم و برهم و بی‌ارزش‌اند. اما رؤیای صادق را بعد از گذشت دو سوم شب می‌بیند که فرشتگان فرود می‌آیند و آن پیش از سحر است. این گونه رؤیایا راستند و به خواست خدا تحقق می‌یابند، مگر آن که بیننده خوابِ جُنُب یا بی‌وضو خوابیده باشد و خداوند عزّ و جلّ را چنان که شاید یاد نکرده باشد؛ در این صورت، رؤیا با تأخیر و درنگ تحقق می‌یابد).^(۱۱۴)

امام (علیه‌السلام) بیان می‌کند، رؤیای دروغ و جور و اجور را، انسان در آغاز شب، هنگام تسلط [شیاطین] رانده شده و نابکار می‌بیند. این گونه رؤیایا، تخیلات آدمی است و دروغ و درهم و برهم و بی‌ارزش‌اند و به کذب توصیف می‌شوند چراکه حاوی معرفت حقیقی نمی‌باشد و توصیفش به مخالفت بدین سبب است که رموزش متعارض و مشتت بوده و حاوی رسالت

معینی برای بیننده نمی باشد.

از آن جا که رؤیای صادق، رسالتی از جانب ملکوت بوده لذا باید حامل رموز دال بر حکمت باشد و بر امری دلالت می کند که در آن هدایتی برای بیننده است اما زمان صادق بودن رؤیا بر می گردد به این که شخص آن را در یک سوم شب ببیند یعنی نزدیک سحر و تغییر ملائکه بر زمین و در این هنگامه، ملائکه‌ی شب به سوی آسمان عروج کرده و ملائکه‌ی روز بر زمین نازل می شوند و امام (علیه السلام) خبر می دهد که نفس های خوابیده در سلطه‌ی ملائکه‌ی صادقین واقع گشته اند، لذا هر چه در خواب شان می بینند رؤیای صادق بوده و با مشیت الهی اختلاف ندارد در صورتی که شخص، با طهارت خوابیده باشد و جنب نباشد و خدا را ذکر کند اما اگر یکی از این شرایط ساقط شود، دچار اختلاف شده و بر صاحبش به تأخیر می افتد و آنچه از این روایت شریفه مستفاد می شود این است که زمان، رکن مهم رؤیاست و صدق آنچه بیننده می بیند را آشکار می کند البته بسته به شرایط طهارت فرد خوابیده هم دارد.

امام صادق (علیه السلام) فرمودند که: (رؤیای خواب قیلوله، سریع تر تأویل می شود)، و شاید مقصود از سرعت تأویلش؛ سرعت انطباق و وقوعش بر عالم دیگری باشد و زمان قیلوله، ساعتی از روز و پیش زوال است و رؤیا در آن ساعت، ثابت و محکم بوده و بر حسب آنچه روایات اهل بیت (علیهم السلام) ذکر کردند، اختلافی در آن نیست و مدبر در اوقات خاص رؤیا، به وضوح ملاحظه می کند که رؤیا هر چقدر به انتشار نور نزدیک تر گردد، نسبت به تأویلش ثابت تر، صادق تر و سریع تر می باشد، البته بسته به شروط طهارت در بیننده دارد، و هر چقدر وقت آن به ظلمت و تاریکی نزدیک گردد، رؤیای آن مخالف و کاذب بوده به این دلیل که تحت تسلط شیاطین قرار می گیرد و شاید در این توضیح، نشانه‌ای برای بیننده باشد تا مطمئن گردد رؤیای او که در اوقات طلوع و نور واقع می شود، رؤیائی از ملکوت بوده و تأویلش - در عالم خارجی - سریع تر رخ می دهد. و آنچه در اول شب و زمان شدت یافتن ظلمت می بیند به سبب تسلط شیاطین، دروغ و غلط شمرده می شود و می فهمد آنچه در آن زمان می بیند حاوی چیزی نیست جز نیروهائی که این سلطه‌ی شیاطین را از او دفع می کنند، گویا رؤیای معصوم از معصومین (علیهم السلام) است و این امر استثنائی بوده و آن شیاطین فاسق و متمرّد هیچ تسلّتی بر ملکوت که در آن معصوم (علیه السلام) وجود داشته، ندارند بلکه وجود معصوم (علیه السلام) از برای عصمتش و سرعت تأویلش، کفایت می کند.

آنچه حائز توجه است این بوده که رکن زمان، در رؤیا از اهمیت به سزائی برخوردار است، اما رکن دیگری وجود دارد که اگر روی دهد، تمام ارکان را کفایت می‌کند یا به عبارت دیگر، رکن زمان در غیاب آن رکن، بی‌ارزش می‌باشد و آن رکن، خود انسان است، پس اگر شخص در خواب خود یکی از معصومین (علیهم‌السلام) را ببیند، در آن هنگام، زمان هیچ اعتباری ندارد، حال چه رؤیا در اول شب باشد یا در آخر شب؛ زیرا این رؤیا با استناد بر آنچه آمده قطعاً رؤیای صادقه است.

سلیم گوید: (قال: قُلْتُ لِمُحَمَّدٍ مَنْ تَرَاهُ حَدَّثَ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ ع عَنْ هَؤُلَاءِ الْخَمْسَةِ بِمَا قَالُوا فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ إِنَّهُ يَرَاهُ كُلَّ لَيْلَةٍ فِي الْمَنَامِ وَ حَدَّثَهُ إِيَّاهُ فِي الْمَنَامِ مِثْلَ مَا حَدَّثَهُ إِيَّاهُ فِي الْيَقَظَةِ وَ الْحَيَاةِ وَ قَدْ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص مَنْ رَأَى فِي الْمَنَامِ فَقَدْ رَأَى فَإِنَّ الشَّيْطَانَ لَا يَتِمَثَّلُ بِي فِي النَّوْمِ وَ لَا فِي الْيَقَظَةِ وَ لَا بِأَحَدٍ مِنْ أَوْصِيَائِي إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ قَالَ سُلَيْمٌ فَقُلْتُ لِمُحَمَّدٍ مَنْ حَدَّثَكَ بِهَذَا قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ فَقُلْتُ وَ أَنَا أَيْضاً سَمِعْتُهُ مِنْهُ كَمَا سَمِعْتَهُ أَنْتَ...)، (گوید: به محمد گفتم: چه کسی در مورد این پنج نفر که گفتند با امیر المؤمنین حدیث کرده، گفته که رسول الله ﷺ را هر شب در خواب می‌بیند و با او سخن می‌گوید همان‌طور که در بیداری و در زمان حیاتش سخن می‌گفت و به راستی که رسول الله ﷺ فرموده هر کس مرا در خواب ببیند، به راستی که مرا دیده و شیطان در خواب و بیداری نه به صورت من و نه به صورت هیچ یک از اوصیایم تا روز قیامت در نمی‌آید. سلیم گوید: به محمد گفتم چه کسی تو را این حدیث با خبر کرده گفت: امیر المؤمنین علی بن ابی‌طالب (علیه‌السلام). گفتم: من نیز آن‌چه تو از ایشان شنیدی را شنیدم).^(۱۱۵)

پس وجود معصوم (علیهم‌السلام) در رؤیا، عاصم و بازدارنده‌ای برای آن و دلیلی بر حقایقتش است و لازم به آگاهی است که بیننده رؤیا، هر شخصی را ندیده بلکه یکی از معصومین (علیهم‌السلام) مشخص را دیده، و آن یک رؤیای محکم است، سپس زمانی که از خواب بیدار می‌شود و به نفس خود رجوع می‌کند می‌گوید گویا معصوم (علیهم‌السلام) را دیدم؛ زیرا دیدن رؤیا با حضور معصوم (علیهم‌السلام) همانند سپیده‌ی صبح می‌باشد، و هیچ محالی برای تصور و ظن و گمان بر رؤیا باقی نمی‌گذارد، مبنی بر این که با این که بیننده هرگز معصوم (علیهم‌السلام) را به طور قطع ندیده اما تجسم یا گمان او

که شاید شخص رؤیت شده در رؤیا معصوم (علیه السلام) بوده یا نبوده را کنار می‌زند، و در حقیقت او چیزی غیر از آنچه اهل بیت (علیهم السلام) از آن به عنوان (متکون) یا (مذهب) یاد کردند، نمی‌بیند و در خصوص متکون روایت شده است:

امام صادق (علیه السلام) فرمودند: (أَخْبَرَنِي عَنْ حَمَزَةَ أَيْزَعُمُ أَنَّ أَبِي آتِيَهُ قُلْتُ نَعَمْ قَالَ كَذَبَ وَاللَّهِ مَا يَأْتِيهِ إِلَّا الْمُتَكَوِّنُ إِنَّ إِبْلِيسَ سَلَطَ شَيْطَانًا يُقَالُ لَهُ الْمُتَكَوِّنُ يَأْتِي النَّاسَ فِي أَيِّ صُورَةٍ شَاءَ إِنْ شَاءَ فِي صُورَةٍ كَبِيرَةٍ وَإِنْ شَاءَ فِي صُورَةٍ صَغِيرَةٍ وَلَا وَاللَّهِ مَا يَسْتَطِيعُ أَنْ يَجِيءَ فِي صُورَةِ أَبِي (علیه السلام)، (مرا از حمزه با خبر کن آیا وانمود می‌کند که پدرم به سوی او آمده؟ عرض کردم: بلی. فرمود: به خدا سوگند دروغ گفته و هرچه به سوی او آمده چیزی جز مُتَكَوِّن نیست، به راستی که ابلیس (لع)، شیطانی مسلط ساخته که به او متکون گفته می‌شود، که در هر صورتی که بخواهد به سوی مردم می‌آید، خواه در چهره‌ی کوچک و خواه در چهره‌ی بزرگ و به خدا قسم که نمی‌تواند با چهره‌ی پدرم متجلی شود).^(۱۱۶)

لذا آن کسی که حمزه می‌دید، امام (علیه السلام) نبود به این دلیل که امام صادق (علیه السلام) فرمودند: (آیا وانمود می‌کند...)، ادعایش مبنی بر این که امام باقر (علیه السلام) به سویش می‌آید تنها یک وانمود و ادعاست و حقیقت ندارد و احتمالاً آن کسی که با چهره‌ی بزرگسال نزدش می‌آمد، بیننده را چنین به تصور وا می‌دارد که این معصوم است در حالی که چنین نیست و لذا امام صادق (علیه السلام) حقیقت آن چه حمزه کذاب می‌دید را آشکار نمود و چه بسا برخی در این جا آن را اشکال قلمداد کنند و بگویند: این امر مربوط به شماست، چه کسی گفته آن کسی که می‌بینید معصوم (علیه السلام) بوده و مُتَكَوِّن نمی‌تواند به شکل ایشان در آید؟؟ و شاید این اشکال وارد شود، اولاً: اگر بیننده مدعی، امری خلاف حکم ثابت شرعی را ادعا کند و ثانیاً: رؤیا مستلزم وجود معصومی می‌باشد که آن را تبیین و روشن سازد، لذا کسی که بر دروغ بیننده حکم کرده امام صادق (علیه السلام) است و نه غیر یک معصوم، و این دو امر در مورد آن چه امروز مردم مشاهده می‌کنند، غیر متوافر است و آنچه می‌بینند، مطابق ثابت شرعی و مستند بر امر شرعی و مطابق با نص بوده و ملکوت عالمی نیست جز شاهد قوی برای اثبات نص، تا بیننده به یقین برسد و دچار

شک نشود و لذا کسی که با استناد بر نص به یقین می‌رسد دیگر نیازی به دیدن شهادت ملکوت برای مدعی نیست بلکه رؤیا بر اساس بشارت یا هشدار در حالت حدوث کوتاهی و قصور از سوی مؤمن در امری است که خداوند سبحان خواهان رساندن او به بلوغ در آن هدف است.

پس این متکون (به شکل خاص در آمده)، اولاً، قطعاً به شکل نبی یا وصی نمی‌آید و ثانیاً: این متکون حاوی مفادی مخالف حکم شرعی است و در این جا اختلافش و کذبش آشکار می‌گردد لذا بسیاری از دشمنان اولیاء (علیهم‌السلام) می‌آیند تا بر اتباع و پیروان و مؤمنان به رؤیا محتج شوند و وانمود می‌کنند که معصوم (علیه‌السلام) را دیدند و به آنها خبر داده که این داعی، بر حق نیست و فلان و بهمان است و اینان وانمود می‌دارند کسی که دیدند معصوم (علیه‌السلام) است به این دلیل که معصومین حقیقت ثابت را مقرر کردند آن زمان که فرمودند: **(کلام ما در خواب همانند کلام ما در بیداری است)**، به این معنا که هر چه در بیداری به ما خبر دادند با خواب اختلافی ندارد بلکه در خواب همان‌طوری می‌آید که در بیداری بوده و آنچه در خواب محکم شده، در بیداری نیز محکم می‌باشد، پس چگونه است که معصومین (علیهم‌السلام) می‌گویند: دعوت‌کننده‌ای که با وصیت رسول الله ﷺ بر شما احتجاج می‌کند، حق است؟؟ سپس معصومی در خواب می‌آید تا آنچه در بیداری تحکیم یافته را نقض کند؟؟؟ و اینان وانمود می‌کنند که این امر قبل از این که بر احدی از غیرشان روشن شود به سرعت بر آنها آشکار می‌شود و آنان هرگز معصوم را ندیدند بلکه آنچه از صورت بزرگ و تجسم یافته بر آنها ظاهر شده، تخیل معصوم بوده و نه چیز دیگر.

و همچنین شیطان دیگری به نام المذهب وجود دارد، جایی که روایت شده: مُحَمَّدُ بْنُ مَسْعُودٍ، قَالَ حَدَّثَنِي عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنِ يَزِيدَ، قَالَ حَدَّثَنِي أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عَيْسَى، عَنِ ابْنِ أَبِي نَصْرِ، عَنِ عَلِيِّ بْنِ عَقْبَةَ، عَنْ أَبِيهِ، قَالَ: (دَخَلْتُ عَلَى أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (علیه‌السلام) قَالَ فَسَلَّمْتُ وَ جَلَسْتُ، فَقَالَ لِي: كَانَ فِي مَجْلِسِكَ هَذَا أَبُو الْخَطَّابِ، وَ مَعَهُ سَبْعُونَ رَجُلًا كُلُّهُمْ إِلَيْهِ يَتَأَلَّمُ مِنْهُمْ شَيْءٌ رَحِمْتَهُمْ، فَقُلْتُ لَهُمْ أَلَا أُخْبِرُكُمْ بِفَضَائِلِ الْمُسْلِمِ فَلَا أَحْسَبُ أَصْغَرَهُمْ إِلَّا قَالَ بَلَى جُعِلْتُ فِدَاكَ، قُلْتُ مِنْ فَضَائِلِ الْمُسْلِمِ أَنْ يُقَالَ: فُلَانٌ قَارِئٌ لِكِتَابِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ، وَ فُلَانٌ ذُو حَظٍّ مِنْ وَرَعٍ، وَ فُلَانٌ يَجْتَهِدُ فِي عِبَادَتِهِ لِرَبِّهِ، فَهَذِهِ فَضَائِلُ الْمُسْلِمِ، مَا لَكُمْ وَ لِلرَّئَسَاتِ! إِنَّمَا الْمُسْلِمُونَ رَأْسٌ

وَاحِدٌ، إِيَّاكُمْ وَ الرَّجَالَ فَإِنَّ الرَّجَالَ لِلرَّجَالِ مَهْلَكَةٌ، فَإِنِّي سَمِعْتُ أَبِي يَقُولُ: إِنَّ شَيْطَانًا يُقَالُ لَهُ الْمَذْهَبُ يَأْتِي فِي كُلِّ صُورَةٍ، إِلَّا أَنَّهُ لَا يَأْتِي فِي صُورَةِ نَبِيِّ وَلَا وَصِيِّ نَبِيِّ، وَلَا أَحْسَبُهُ إِلَّا وَقَدْ تَرَأَى لِصَاحِبِكُمْ فَاحْذَرُوهُ!

(رجال الکشی: محمد بن مسعود از علی بن محمد بن یزید از احمد بن محمد بن عیسی از ابن ابی نصر از علی بن عقبه از پدرش نقل می‌کند: بر امام صادق (علیه السلام) وارد شدم و سلام کردم و نشستم. ایشان به من فرمودند: (و در این مجلس، ابو خطاب به همراه هفتاد نفر بودند که همگی از چیزی متألم بودند پس بر آنها ترحم نموده و گفتم: آیا شما را به فضائل مسلمان آگاه کنم؟ و جز کوچک‌ترینشان را حساب نمی‌کنم که گفت: آری فدایتان شوم. گفتم: از فضائل مسلمان این است که به او گفته شود: فلان قاری کتاب خداست و فلان با ورع و فلان در عبادت پروردگارش مجتهد بوده، و این است فضایل مسلمان، و شما را چه به ریاست‌ها؟ همانا مسلمانان به منزله یک تن هستند، بر حذر باشید از این که به سردمداران (ستم‌گر) نزدیک شوید زیرا آنان مردان (حقوق و حق‌گو) را به هلاکت می‌افکنند، به راستی که از پدرم شنیدم که فرمودند: شیطانی به اسم المذهب وجود دارد که به هر شکلی بخواهد، در می‌آید جز این که نمی‌تواند به چهره‌ی نبی و وصی و نه وصی نبی در آید و آن را به حساب نمی‌آورم جز این که از برای صاحب‌تان پس از او بر حذر باشید).^(۱۱۷)

این روایت به امر دیده شده در خواب حکم می‌کند که بیننده - بر حسب معرفت - فلان ورع مجتهد در عبادت را می‌بیند و او را به امر از امور خیر می‌دهد گویا که در مورد آن امر بدو شهادت می‌دهد، پس بر بیننده واجب است که آن شهادت را حجت و دلیل بر نگیرد؛ زیرا فلان ورع در عالم ملکوت بر حسب آنچه دیده، برای او شهادت داده است. بنابراین، این رؤیا، یک رؤیای متشابه است که لازم است معصوم آن را به محکم باز گرداند، شاید شخص دیده شده که بیننده رؤیا گمان می‌برد او مرد صالحی بوده، در حقیقت صالح نباشد و این شیطان (المذهب)، از حُسن ظن بیننده نسبت به فلانی سوء استفاده کرده و به صورت او نزدش می‌آید و او را به آنچه که باعث دوریش از حق می‌شود باخبر می‌کند، و او را به سوی گمراهی سوق می‌دهد لذا امام (علیه السلام) فرمود: (فإن الرجال للرجال مهلكة)، (به سردمداران

نزدیک نشوید زیرا آنان انسان را به هلاکت می‌افکنند). زیرا برای این المذهب غیر ممکن است که بتواند به صورت پیامبر یا وصی پیامبر در آید. چرا؟ زیرا پیامبر و وصی هر دو کلمات الهی هستند که با آنها بر خلق خویش احتجاج می‌کند و کلمه‌ی تام خدا، محکم است؛ زیرا کلمه‌ی هدایت و عصمت از گمراهی‌ست. پس بیننده بر حذر باشد از این که فلانی را ببیند در حالی که نه پیامبر بوده نه وصی و هیچ یک از گفتار و کردار او را به عنوان حجتی که بدان تمسک جوید، اخذ نکند، مگر بعد از این که به محکم آن از طریق حجت معصوم (علیه السلام) دست یابد.

و آنچه به رکن زمان در رؤیا اختصاص داشته، رؤیا در آخر الزمان است و گویا در آن زمان، رؤیا بر ایمان انسان به غیب و تمسکش بر آن دلالت خواهد داشت و رؤیا میزانی خواهد بود که به واسطه‌ی آن، درجه‌ی ارتباط انسان با غیب و حقیقت ایمانش سنجیده می‌شود و لذا از رسول الله ﷺ روایت شده که فرمودند: (إِذَا اقْتَرَبَ الزَّمَانُ لَمْ تَكَدْ رُؤْيَا الْمُؤْمِنِ تَكْذِيبٌ وَ أَصْدَقُهُمْ رُؤْيَا أَصْدَقُهُمْ حَدِيثًا وَ رُؤْيَا الْمُسْلِمِ جُزْءٌ مِنْ خَمْسٍ وَ أَرْبَعِينَ جُزْءًا مِنَ النَّبُوَّةِ)، (وقتی زمان نزدیک شود، خواب مؤمن دروغ نیست و تکذیب نمی‌شود، صادق‌ترین شما در رؤیا، صادق‌ترین شما در حدیث می‌باشد و رؤیای مسلمان قسمتی از چهل و پنج جزء نبوت است). (۱۱۸)

نزدیکی زمان، کنایه از آخر الزمان است یعنی نزدیکی به انتهای زمان، پس در آن زمان رؤیای مسلمان یعنی تصدیق‌کننده‌ی غیب، رؤیای صادقانه است؛ زیرا شهادتی از عالم ملکوت بوده و رسول الله ﷺ راست‌گوئی سخن مسلم را به صدق رؤیایش مربوط می‌کند پس هر کس نفسش در عالم ملکوت باشد شکی نیست که زبانش مترجم و معبرِ حوادث ملکوت در صفحه‌ی وجودش خواهد بود، پس زبانش به سبب عجین گشتن صفحه‌ی وجودش به عنوان صفحه‌ای برای ملکوت به صدق و به راستی عجین می‌گردد و از عالم ملکوت غیر از صدق و راستی چیزی تراوش نمی‌کند و رنگین شدن صفحه‌ی وجود مسلمان به رنگ ملکوت، آن را موصوف به نبوت قرار می‌دهد؛ زیرا آن چه از عالم ملکوت، بر صفحه‌ی وجودش نقش بسته را با زبانش انتقال می‌دهد، و آن اخبار غیبی‌ای است و نبوت همان اخبار به غیب می‌باشد، جدا از

این که مسلمان باشد و همانا او به خاطر نقل اخبار از ملکوت به نبوت مزین و توصیف می‌گردد و جز این نیست که صاحبش پیامبر نامیده نمی‌شود و معلوم است که توصیف به نبوت با چیزی که بدان نام‌گذاری می‌شود متفاوت است، پس هر کس از ملکوت نقل می‌کند، موصوف به نبوت می‌باشد اما پیامبر نیست، یعنی پیامبر نامیده نمی‌شود؛ زیرا نبوت - اسماً - با محمد ﷺ خاتمه یافت اما خاتمه‌ی اسم به ختم صفت نمی‌انجامد بلکه استمرار داشته همان‌طور که روایات طاهرین (علیهم السلام) بدان خبر دادند، به خصوص در مورد رؤیا، و وجود رؤیا به عنوان جزئی از چهل و پنج جزء نبوت آشکار می‌کند که آن‌چه به طور کلی توصیف می‌شود بر تمام اجزایش واقع گردیده، لذا توصیف تمام طُرُق غیبی به نبوت دال بر این است که صفت نبوت شامل رؤیا هم می‌شود، و روایت شده: (عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنِ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنْ هِشَامِ بْنِ سَالِمٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ سَمِعْتُهُ يَقُولُ رَأَى الْمُؤْمِنِ وَرُؤْيَاهُ فِي آخِرِ الزَّمَانِ عَلَى سَبْعِينَ جُزْءًا مِنْ أَجْزَاءِ النَّبُوءَةِ). (خواب و رؤیای مؤمن در آخر الزمان بر هفتاد جزء از اجزاء نبوت است). (۱۱۹)

انسان: یعنی مصداق کامل انسانیت که به عنوان حجت خدا در هر زمان متمثل می‌باشد و این حجت در ملکوت رؤیت می‌شود، و شیطان به شکل آن در نمی‌آید و شهادتش در ملکوت، همان شهادتش در عالم جسمانی است، و لذا این انسان، مکلفان به اطاعتش را به سؤالی از جانب غیب ملتفت می‌دارد تا صدق و حقیقت آن‌چه بدان دعوت می‌شوند بر ایشان آشکار گردد، و امرش و تکلیفش در قبال آنها، از روی میل و رغبت شخصی یا هوی نباشد، همان‌طور که متأسفانه بیشتر مردم چنین می‌پندارند که دعوت آن انسان چیزی نیست جز وظیفه‌ای که خداوند سبحان بدو محول کرده و کوتاهی و قصور آن انسان در ابلاغ مردم، او را به وقوف طولانی مدت در پیشگاه خداوند در روز جزاء می‌کشاند، و لذا معنای این اصرار و اجتهاد در تبلیغ را برای مردم آشکار می‌کند، و علی‌رغم آن‌چه این مبعوث بدان ابلاغ می‌کند تضاد کاملی بین سیر دعوتش و خط فکری که مردم بر آن واقفند به وضوح دیده می‌شود، و بدین سبب، مردم این مبعوث را زنگ خطری بزرگ در حوزه فکری خود می‌بینند و گمان می‌برند که حضورش در میان‌شان موجب هلاکت و تفرقه‌افکنی است و طاغوت از

این توهم مردم سوء استفاده می کند و بعد از این، فقهای بی عمل در بوق این توهم می دمند و بزرگش می کنند تا جائی که در نفوس مردم، حقیقت جلوه می کند و دیگر حقیقتی جز آن را نمی بینند.

و بدین ترتیب، مردم با ادعای رحمت نسبت به آنان به دشمنی علیه این مبعوث الهی به پا می خیزند، و به خاطر انحراف بزرگی که در راه معرفت حق (دین) توسط علمای بی عمل ایجاد شده و راه بین مردم و خدا را خراب کرده اند، از آنان تقدیر و تشکر می کنند، علمائی که بعد از ویرانی راه، آنها را از هدف شان منحرف ساختند تا خود را پایان راه معرفی کنند، و وانمود می کنند که اعمال خلق بر آنان عرضه می شود، و مردم بر این حال باقی مانند تا این که به مرحله ی عودت (بازگشت و رجوع) رسیدند و کلام علماء نزد آنها، صدق محض می باشد، حتی اگر ظاهرش باطل باشد و به میزان الهی یعنی قرآن، سنجیده نشود و کلام مدعی حق علی رغم انطباقش بلکه موافقتش با قرآن، رد می شود و برای مدعی چیزی باقی نمی ماند جز جلب توجه و التفات مردم به عالم غیب و طلب شهادت و گواهی از آن، و راه عمومی ای که تمام مردم از خلال آن به غیب ملکوت متصل شوند، جز رؤیا وجود ندارد با این که تمام مخلوقات از آن عالم با توصیفش به عالم امتحان اول آمدند و همه می دانند که آن عالم صدق و اطاعت است، اما علمای گمراهی چه می کنند تا این راه را بر مردم ببندند و اگر نمی توانند آن را قطع کنند، حداقل نسبت به آن در دل های مردم از خلال تلبیس و تدلیس شک و تردید به راه می اندازند و تلبیس (پوشاندن)، محتوای عالم ملکوت را با عالم سفلی یا القئات شیطان (لع) مختلط می کنند و با تحریف کلام ائمه علیهم السلام برای مردم حقیقت را معکوس جلوه می دهند، و زمانی که برای مردم فرض می کنند تا مشاعرشان را بر انگیزد و سبب فرارشان از این راه می شود، آنها را در موضع دیگر قرار می دهند. مثلاً به آنها می گویند: (اگر در خواب دیدی که به قتل پدرت امر شدی آیا واقعاً او را خواهی کُشت؟! و به خوبی می دانند که پاسخش نه خواهد بود).

و از این پاسخ وارد می شوند و به مردم می گویند: بدین ترتیب امر و دستور در عالم رؤیا، غیر ملزم بوده و هیچ ارزشی ندارد!! و آنها با این کار اذهان عموم مردم را به رد شهادت ملکوت برای مدعی حق به بازی می گیرند، و امر به اطاعتش را رد می کنند یا به استشهاد نصوص بُریده شده اقدام می کنند تا برای خواننده چنین القاء کنند که راه رؤیا ارزش ندارد و

راه حاشیه‌ای بوده که به شخص بیننده مربوط می‌شود و آنچه از حجت ببیند فقط او را ملزم می‌کند و نه غیر او را و آنچه از شهادت ملکوتی می‌بیند، غیر را ملزم نمی‌کند.

و این کاری که فقهای گمراهی انجام می‌دهند تنها سبب تأخیر بسیاری از مردم و تعلل‌شان در خصوص کشف حقیقت می‌گردد و لذا امتحان مردم به حجت خدا در زمان‌شان در این است که خود را از قید و بند سلطه‌ی فقهاء آزاد کنند و به ادله‌ای که به آنها تقدیم کرده بنگرند و هیچ شکی در آنها نیست که ادله‌ای از عالم غیب و شهادت می‌باشند، و بارزترین ادله‌ی محکم برای شهادت، نص (وصیّت)، بر مدعی است و این دلیل، یک دلیل قاطع و برهان درخشان بوده که هیچ راهی برای رد آن یا نقض آن وجود ندارد.

و برای این که حجت بر مردم تمام شود، مدعی با شهادت ملکوت از برای خویش استدلال می‌کند و شهادت خداوند سبحان از آن عالم را مطالبه می‌کند و مردم را مکلف به طلب شهادت از واضح‌ترین و آشکارترین راه‌هایش، یعنی طریق رؤیا می‌کند و از این جا در می‌یابیم که چرا آل محمد (علیهم السلام) بر تبیان مسئله‌ی رؤیا و تمام متعلقاتش به زمانش و آن زمان صاحب امر بوده، امتنان و حرص فراوان ورزیدند؛ زیرا اگر ایشان (علیهم السلام) تمام اسرارش را در آن زمان فاش می‌کردند قطعاً یک کمک‌رسانی به طاغوت و فقهای گمراهی در گرد آوری و آماده سازی برای تخریب این راه و محروم ساختن مردم از رحمت نازل الهی از عالم ملکوت می‌شد و آن کسانی هستند که امیر المؤمنین (علیه السلام) در موردشان فرموده: (قَدْ أَعَدُّوا لِكُلِّ حَقٍّ بَاطِلًا وَ لِكُلِّ قَائِمٍ مَائِلًا)، (برای هر راه مستقیمی، یک کژی فراهم کردند و برای هر حقی یک باطل نقد دارند). (۱۲۰)

پس رویگردانی معصومین (علیهم السلام) از بیان امر رؤیا و احاطه‌ی دیگران بر آن، بُن‌بستی برای آن فقهای گمراه است تا هرگاه زمان گشوده شدن ملکوت بر عالم جسمانی فرا رسد آنها چیزی در دست نداشته باشند تا با آن راه را ببندند و سبب رسوائی و خواری ایشان و پیروزی شهادت حق برای صاحب حق و اطاعت امر او می‌گردد.

نزد مردم معلوم است که معرفت حق کامل نمی‌شود مگر با اثبات سه رکن ظاهری، و رکن چهارم، رکن ایمان به غیب است و از خلال استواری آن ارکان، تمسک بنده به رکن چهارم،

یک تمسک از روی یقین و مستند بر معرفت می‌باشد و این ارکان، متنایات تشکیل شده برای عالم وجود می‌باشند و آنها: انسان مکلف به معرفت و زمان به عنوان عنصر سبقت یافته و سرعت عمل و حرکت با آن شناخته می‌شود و مکان با توصیفش به عنوان میدان پیشی و عمل و رکن چهارم، رکن متعلق به غیب و مستند بر معرفت حاصل از سعی انسان در زمان و در مکان مناسب می‌باشد و هر چقدر آن متغیرات متناسب گردند، معرفت تحصیل شده به درجه‌ای می‌رسد که انسان را به غیب ملحق و متصل به آن می‌گرداند و اگر عکس آن حاصل شود یعنی از هم گسیخته شوند، انسان از ساحت غیب دور می‌گردد و از آن جا که غیب بر هدایت مخلوق حریص بوده و نزدیکی‌اش به آن، بسته به محقق شدن میزان بنده دارد، لذا برای نیل به هدف، مکان مناسب و زمان مناسب و انسان مناسب برای قرب به معرفت حق بیان شد و برای مکلف امری غیر از تمسک به آن مناسبات طبق راه و روش الهی باقی نمی‌گذارد و از آنها برای ارتقاء به غیب و هدفی که خلق برای آن آفریده شده، استفاده می‌کند.

و شاید برای خواننده چنین استوار گشت که رؤیا، مکان ملکوت است و آن - همان‌طور که ذکر کردیم - عالمی است که خدا را یک چشم بر هم زدن معصیت نمی‌کند و سپس مکان مناسب و تام برای تحصیل معرفتی است که مکلف را به جلو و ترقی به سوی هدف عالی خلقت سوق می‌دهد و بعد از معرفت مکان، معرفت زمان می‌آید.



مبحث:

ارتباط رؤیا با صاحب امر

بعد از آن چه گذشت دانستیم که رؤیا، شبکه و پُل ارتباطی ملکوت است که خبر آسمانی را از آسمان به اهل زمین انتقال می‌دهد و آن در آخر الزمان با این عنوان که عامل اتصال ملکوت با عالم جسمانی است، حضور بارزی داشته و زمینه‌سازی برای بازگشت به عالم نخست یا همان نشأت آغاز شده، عالمی که در آن تمحیص‌شدگان در کفر و ایمان محض مقرر شده‌اند، و این عالم ماده بر این امر تأکید می‌کند. لذا بازگشت، بشارت دیگری است که به بشارت قیام دولت عدل الهی در این عالم، اضافه می‌شود که قیامش علی‌رغم مشرکان و دشمنان حتمی است.

و آن بشارت دوم، جدائی اهل حق از اهل باطل است و از آن یعنی از نزدیکی عالم جسمانی به عالم ملکوت و بازگشت ارتباط بین آنها در آخر الزمان مستفاد می‌شود که اُمت برای این امر بزرگ مهیا گشته و به فضل و رحمت الهی بر احتمال عطای ملکوت که مردم سالیان دراز با سیر بر زندگی بر این زمین، از آن رویگردان شدند، توانا گشته است.

بشریت در طول مسایرتش، در صدد شناخت دو حرف از علم بوده تا این که زمان به قائم آل محمد (علیه السلام) رسید که به نشر بیست و پنج حرف از علم قیام خواهد کرد و دو حرف را مخفی نگه می‌دارد تا بیست و هفت علم کامل گردد و اگر تدبیر کنیم، این امر همان هدف اصلی خلقت یعنی معرفت است و معرفت کامل نمی‌گردد مگر حروف تکمیل گردد. این بیست و هفت حرف علم، حضوری عرضی نداشته بلکه حضور ارتقائی دارند که انسان به واسطه‌ی معرفت‌شان به مقاماتی که این بیست و هفت حرف علم رساندن او را به آنها میسر می‌گرداند، دست می‌یابند و این امر حتی در سایه‌ی حروف هم واضح است، مقصودم این بوده که حروف، شامل بیست و هشت حرفند و منازل ماه، بیست و هشت و حروف الفباء بیست و هشت و با عقد و تشکیل و تألیف آشکار می‌کند که آنچه در صفحه‌ی غیب بوده همه توصیف است و هم‌چنین با مرور مراتب بیست و هشتم ماه، ظلمت مختلط با نور آن به تدریج

آغاز می‌شود تا این که به نور مختلط با تاریکی در شب‌های تابان می‌رسد و سپس به تاریکی مختلط با نور باز می‌گردد تا این که نور در روزی از روزها یا برخی روزها ناپدید گردد و در غیابش، دلالتی بر عجز و ناتوانی در معرفت است و گویا با سفر ماه از تاریکی وجود یعنی از عالم جسمانی آغاز می‌کنیم و سپس به سوی نور ارتقاء می‌یابیم تا به ماه شب بدر و کامل شدن آن می‌رسیم و در آن دلالتی بر دستیابی به کمال و رفع نقص و کاستی از صفحه‌ی وجود انسان دارد و بار دیگر به ظلمت و تاریکی بر می‌گردد و این ظلمت همانند ظلمت نخست نیست بلکه این ظلمت بر بیان حقیقت خلق دلالت می‌کند، ظلمت نخست برای بیان حقیقت حق بود که ما را با خود به سوی نور کامل و تام برده که معرفتش برای خلق امکان‌پذیر است و ظلمتی که برای بیان حقیقت خلق بود از حقیقت فقر مخلوق پرده بر می‌دارد که اگر نور نبود وجودش متجلی و استوار نمی‌گشت تا بداند هیچ نیرو و قدرتی نداشته مگر به وسیله‌ی خداوند سبحان.

و شاید جا به جایی از ظلمت به سوی نور در مرحله‌ی نخست، این جزء اول از فرمایش خداوند را بیان می‌کند ﴿إِيَّاكَ نَعْبُدُ﴾، [بار الها] تنها تو را می‌پرستیم. و مرحله‌ی دوم، فرمایش خداوند را بیان می‌کند ﴿وإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ﴾، (و تنها از تو یاری می‌جوییم). با نور تو، تو را شناختیم و با نور تو برخاستیم و هدایت شدیم و اگر آن نبود، ما نبودیم و این صورت نورانی که حرکت ماه در منازل مخصوصش بر زمین بدان اشاره می‌کند و آن همان مسیری است که بر خلق واجب است آن را بشناسند و برای رسیدن به آن سعی و تلاش کنند و حتی حروف لغوی نیز روش دیگری برای بیان حقیقت راه معرفت می‌باشد که به یک مترجم نیاز داشته تا آن حروف را کنار هم قرار دهد، و جمله‌بندی و ترکیب کند و عبارات را تألیف و تنظیم کند تا محتوای آن از ساحت غیب به ساحت حضور ظاهر شود تا بعد از آن، خواننده با استعانت و یاری از آن و برای نورانی ساختن تفکر و زدودن جهل آغاز کند لذا این حروف به حروف علم نامیده شدند؛ زیرا حامل نور الهی هستند که تاریکی را از راه بشریت می‌زدایند و بشریت برای عمل و ادای وظیفه‌ی خویش بعد از این که هدف حق بر ایشان استوار گردید، از آنها مدد می‌جوید.

و از آن جا که بنده در صدد ارتقاء به سوی معرفت است و هر چند که این عالم جسمانی، نقطه‌ی شروع است و بر اوست که در راه معرفت از خط شروع آغاز کند، و آن عالم

ملکوت است که فزونی معرفت یعنی رفع نقص‌ها و تحصیل کمال از آن میسر بوده و نقص رفع نمی‌شود و کمال حاصل نمی‌گردد جز با معرفت بیست و هفت حرف علم و آنها حروفی هستند که امکان معرفتش به غیر از آل محمد (علیهم السلام) برای سایر خلق وجود داشته و از خلال این معرفت، بنده می‌تواند به معنای ولایت با استنادش بر رسالت پی ببرد و از خلال این معرفت می‌تواند تجلی و صورت معرفتی باشد که خداوند آن را خواسته و آن شکل و صورتی است که آفریده.

خداوند می‌فرماید: ﴿أَنْ اِقْذِفِيهِ فِي التَّابُوتِ فَاقْذِفِيهِ فِي الْيَمِّ فَلْيُلْقِهِ الْيَمُّ بِالسَّاحِلِ يَأْخُذْهُ عَدُوٌّ لِي وَعَدُوٌّ لَهُ وَأَلْقَيْتُ عَلَيْكَ مَحَبَّةً مِّنِّي وَلِتُصْنَعَ عَلَى عَيْنِي﴾، (که او را در صندوقچه‌ای بگذار سپس در دریایش افکن تا دریا [=رود نیل] او را به کرانه اندازد [و] دشمن من و دشمن وی او را بگیرد و مهری از خودم بر تو افکنم تا زیر نظر من پرورش یابی). (۱۲۱) و این چنین، بنده به شهادت از برای آموزگار ولی و حجت (علیه السلام) در مقابل خداوند سبحان، عارف می‌گردد.

خداوند می‌فرماید: ﴿فَاسْتَقِمْ كَمَا أُمِرْتَ وَمَنْ تَابَ مَعَكَ وَلَا تَطْغَوْا إِنَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ﴾، (پس همان گونه که دستور یافته‌ای ایستادگی کن و هر که با تو توبه کرده [نیز چنین کند] و طغیان نکنید که او به آنچه انجام می‌دهید بیناست). (۱۲۲) و هدف مطلوب از معرفت این است که بنده، صورت و مثالی برای سرورش باشد و معلم (علیه السلام) به این درجه نائل آمد و بدین سبب بود که خداوند سبحان، او را به آموزگاری برگزید، اما امتحان در مورد پرورش توبه‌کنندگان و بازگشتگان به صورت و مثال معلم واقع شده و لذا از ایشان (علیهم السلام) روایت شده که فرمودند: (فَأَنَا صَنَائِعِ رَبِّنا وَ النَّاسِ بَعْدَ صَنَائِعِ لَنَا)، (همانا ما صنعت خدائیم و مردم صنایع ما هستند). (۱۲۳)

احتمالاً فکر خواننده معطوفِ صنْع مادی می‌گردد هر چند که ممکن است چنین باشد اما مقصود از صنْع، صنْع معرفتی بوده یعنی آراسته شدن خلایق به اخلاق الهی همان‌طور که معلم به صفات سرور خود آراسته گشت و مثال و نظیر او شد.

۱۲۱. طه: ۳۹.

۱۲۲. هود: ۱۱۲.

۱۲۳. نهج البلاغة- خطب الامام علی (علیه السلام): ج ۳ ص ۳۲.

از رسول الله ﷺ روایت شده که فرمودند: (إِنَّمَا بُعِثْتُ لِأَتَمِّمَ مَكَارِمَ الْأَخْلَاقِ)، (من مبعوث شدم تا مکارم اخلاق را کامل کنم)،^(۱۲۴) و تکمیل آن مکارم با معرفت، حاصل می‌شود و این معرفت از خلال این عالم حاصل نمی‌گردد بلکه از عالم ملکوت به اعتبار خط شروع معرفت قابل حصول است، اما این عالم، عالم آماده‌سازی و تجهیز و گردآوری و راه افتادن به سوی آن خط شروع است و این مأموریت مهم به محمد و آل محمد (علیهم‌السلام) محول گشته؛ چرا که هیچ احدی توانائی تحمل حمل ندارد و لذا محمد ﷺ، خاتم انبیاء و مرسلین موصوف به کامل‌کننده‌ی مکارم اخلاق بوده و به واسطه‌ی ایشان ﷺ نزول آن مکارم از عالم ملکوت به این عالم انجام گرفت تا مردم به آنها آراسته گردند.

آل محمد (علیهم‌السلام) از رسول الله ﷺ تا قائم (علیه‌السلام) هرگاه یکی از ایشان مبعوث می‌شود آن مکارم را بر مردم عرضه می‌داشت و تعداد اندکی بدان اقرار و بیشتر مردم از آن رویگردان می‌شدند و از ایشان (علیهم‌السلام) روایت است: عَبْدُ اللَّهِ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ أَبِي هَاشِمٍ عَنْ عَمْرِو بْنِ شِمْرِ عَنْ جَابِرٍ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ (علیه‌السلام) قَالَ: (إِنَّ حَدِيثَنَا صَعْبٌ مُسْتَصْعَبٌ أَجْرَدُ ذَكَوَانٌ وَعَرٌّ شَرِيفٌ كَرِيمٌ فَإِذَا سَمِعْتُمْ مِنْهُ شَيْئًا وَ لَأَنْتَ لَهُ قُلُوبُكُمْ فَاحْتَمِلُوهُ وَ أَحْمَدُوا اللَّهَ عَلَيْهِ وَ إِنْ لَمْ تَحْتَمِلُوهُ وَ لَمْ تُطِيقُوهُ فَرُدُّوهُ إِلَى الْإِمَامِ الْعَالِمِ مِنْ آلِ مُحَمَّدٍ (علیهم‌السلام) فَإِنَّمَا الشَّقِيُّ الْهَالِكُ الَّذِي يَقُولُ وَاللَّهِ مَا كَانَ هَذَا ثُمَّ قَالَ يَا جَابِرُ إِنَّ الْإِنكَارَ هُوَ الْكُفْرُ بِاللَّهِ الْعَظِيمِ)، امام باقر (علیه‌السلام) فرمودند: (همانا حدیث ما صعب و مستصعب است، و صاحب منزلت و شریف کریم است پس اگر چیزی از آن شنیدید و قلوب‌تان بدان مایل گشت و تحمل کردید، خدا را به پاس آن شکر گوئید و اگر امری از آن را هرگز تحمل نمی‌کنید و از آن به تنگ می‌آئید، آن را به امامی عالم از آل محمد (علیهم‌السلام) واگذار کنید، چرا که شقی و هلاک شده کسی است که می‌گوید به خدا قسم این چنین نیست و چنان نیست. سپس فرمود: ای جابر، به راستی که انکار، کفر به خدای بزرگ است).^(۱۲۵)

و هم‌چنین روایت شده: (احمد بن ابراهیم از اسماعیل بن مهزیار از عثمان بن جبلة از ابی‌صامت نقل کند: امام صادق (علیه‌السلام) فرمودند: (همانا حدیث ما صعب است و مستصعب،

۱۲۴. مسند الرضا (علیه‌السلام) - داوود بن سلیمان الغازی: ص ۱۳۱.

۱۲۵. بصائر الدرجات - محمد بن الحسن الصفار: ص ۴۲.

شریف کریم ذکی ست که آن را جز ملک مقرب و نبی مرسل و مؤمنی که قلبش با ایمان آزموده شده، تحمل نمی کنند. عرض کردم: فدایتان شوم چه کسی تحمل می کند؟ هر کس ما بجوایم ای ابا صامت. ابو صامت عرض کرد: گمان کردم برای خدا بندگانی فاضل تر از این سه نفر هستند). (۱۲۶)

در روایت اول، ائمه (علیهم السلام) برای دشواری حدیث شان، ارشاد به امر صبر بر آن می دارند و شاید فرمایش معصوم (علیه السلام) (لا تطیقوه)، یعنی طاقت صبر بر آن را ندارید. همان طور که خداوند سبحان در داستان موسی (علیه السلام) با بنده‌ی صالح ذکر می کند: ﴿قَالَ إِنَّكَ لَنْ تَسْتَطِيعَ مَعِيَ صَبْرًا﴾، (گفت تو هرگز نمی توانی هم پای من صبر کنی). (۱۲۷)

﴿قَالَ أَلَمْ أَقُلْ إِنَّكَ لَنْ تَسْتَطِيعَ مَعِيَ صَبْرًا﴾، (گفت آیا نگفتم که تو هرگز نمی توانی هم پای من صبر کنی). (۱۲۸)

﴿قَالَ أَلَمْ أَقُلْ لَكَ إِنَّكَ لَنْ تَسْتَطِيعَ مَعِيَ صَبْرًا﴾، (گفت آیا به تو نگفتم که هرگز نمی توانی هم پای من صبر کنی). (۱۲۹)

﴿أَمَّا السَّفِينَةُ فَكَانَتْ لِمَسَاكِينَ يَعْمَلُونَ فِي الْبَحْرِ فَأَرَدْتُ أَنْ أَعِيبَهَا وَكَانَ وَرَاءَهُمْ مَلِكٌ يَأْخُذُ كُلَّ سَفِينَةٍ غَصْبًا* وَأَمَّا الْعُلَامُ فَكَانَ أَبَوَاهُ مُؤْمِنِينَ فَخَشِينَا أَنْ يُرْهَقَهُمَا طُغْيَانًا وَكُفْرًا* فَأَرَدْنَا أَنْ يُبَدِّلَهُمَا رَبُّهُمَا خَيْرًا مِّنْهُ زَكَاةً وَأَقْرَبَ رُحْمًا* وَأَمَّا الْجِدَارُ فَكَانَ لِغُلَامَيْنِ يَتِيمَيْنِ فِي الْمَدِينَةِ وَكَانَ تَحْتَهُ كَنْزٌ لَهُمَا وَكَانَ أَبُوهُمَا صَالِحًا فَأَرَادَ رَبُّكَ أَنْ يَبْلُغَا أَشُدَّهُمَا وَيَسْتَخْرِجَا كَنْزَهُمَا رَحْمَةً مِّنْ رَبِّكَ وَمَا فَعَلْتُهُ عَنْ أَمْرِي ذَلِكَ تَأْوِيلُ مَا لَمْ تَسْطِعْ عَلَيْهِ صَبْرًا﴾، (اما کشتی از آن بینوایان بود که در دریا کار می کردند خواستم آن را معیوب کنم [چرا که] پیشاپیش آنان پادشاهی بود که هر کشتی [درستی] را به زور می گرفت* و اما نوجوان پدر و مادرش [هر دو] مؤمن بودند پس ترسیدیم [مبادا] آن دو را به طغیان و کفر بکشد* پس خواستیم که پروردگارش آن دو را به پاک تر و مهربان تر از او عوض دهد* و اما دیوار از آن دو پسر [بچه] یتیم در آن شهر بود و زیر آن گنجی متعلق به آن دو بود و پدرشان [مردی] نیکوکار بود پس پروردگار تو خواست آن

۱۲۶. همان.

۱۲۷. الکهف: ۶۷.

۱۲۸. الکهف: ۷۲.

۱۲۹. الکهف: ۷۵.

دو [یتیم] به حد رشد برسند و گنجینه خود را که رحمتی از جانب پروردگارت بود بیرون آورند و این [کارها] را من خودسرانه انجام ندادم این بود تاویل آنچه که نتوانستی بر آن شکیبایی ورزی). (۱۳۰)

شاید خواننده ملتفت گردد که سبب عدم صبر و تحمل آن، توجه به منیت در هر مقام می باشد؛ زیرا صبر بدین معناست؛ هرگاه امری بر بنده عرضه شود و طاقت تحمل آن را ندارد، به سوی خداوند سبحان توجه می کند و نفس خود را حبس و معطوف قضاء از سوی پروردگار قرار می دهد و این حبس نفس هر چقدر طولانی گردد، به معنای شکست منیت و قتل آن و احیای نفس به واسطه‌ی توجه به خداوند می باشد و این همان هدف از معرفت می باشد، پس مادامی که بنده پاسخ هر سؤالی که از او پرسیده را بداند، بی شک همواره (من) خواهد گفت اما اگر سؤالی بر او عرضه می شود که جوابش را نداند به سوی خداوند غنی توجه و التفات خواهد کرد و نفس خود را با صرف نظر از دستیابی به جواب یا نه محبوس می کند، تا دریابد که هر چه به علم و معرفت برسد، راهی جز عجز در مقابل آن نمی بیند و بالاترین مراتب تعبیر عجز، صبر می باشد و صبر بر سه نوع: صبر بر عطاء و بخشش و صبر بر مصیبت و صبر بر منع. تا جائی که بنده دریابد و درک کند که از فضل و بخشش الهی بوده که او را از عدم به وجود آورده و با قرار دادن او به عنوان بنده اش، بدو شرف بخشیده و در این جا می فهمیم که محمد ﷺ چگونه بنده‌ای برای خدا بود و غیر از رسول الله ﷺ کسی به عبد الله توصیف نمی شود تا صورت و مثال حضرتش ﷺ باشد.

شاید امتداد ساحت امتحان، تا زمان قائم (علیه السلام) هم استمرار یابد تا در بین دستانش گروهی از مؤمنین ظاهر شوند که بر تحمل این امر توانا می باشند و از موقف موسی (علیه السلام) عبرت بگیرند پس اعتراض بر ولی خدا، از بین برنده‌ی صبر است و سپس مایه‌ی کاسته شدن درجه‌ی بنده یا تعبیری از نقص در شناخت عجز در مورد معرفت، پس معرفت امر مطلق بوده و به مطلق ارتباط داشته لذا آغاز و پایانی ندارد و هنگامی که بنده به مرتبه‌ی کمال می رسد این امر به وضوح برای او آشکار می شود تا جائی که حقیقتش را بر ملا می کند که او فقیر و غنی جز خداوند غنی ندارد و لذا ارتباطش با او یک ارتباط عاشقانه می شود پس هر که حقیقت نور را

بشناسد در وسعش نیست جز این که از ظلمت فاصله بگیرد و به نور محکم چنگ بزند و از این که مبادا از ساحت نور خارج شود، احساس ترس می کند؛ زیرا به خوبی می داند در خارج از ساحت مقدس علم، چیزی جز ظلمت و هلاکت نیست.

از خلال این فهم متقدم به شدت حرص طاهرین (علیه السلام) بر آن امت که در آخر الزمان می آید پی می بریم و شناساندن او به صاحب امر بلکه صاحب امر در رأس آن است، جایی که ملاحظه می کنیم امام رضا (علیه السلام)، به عنوان معلم به همراه دوست داشتنی ترین اتباعش چاره ای جز امتناع از بازگو کردن رؤیا و جزئیاتش نداشته و روایت است: احمد بن محمد بن ابی نصر گوید: از امام رضا (علیه السلام) در مورد رؤیا سؤال کردم. حضرت امتناع ورزید سپس فرمود: **(اگر آن چه را می خواهید به شما بدهیم قطعاً برای شما شر شده و سر صاحب این امر را می برد).** (۱۳۱)

بعد از بیان امام رضا (علیه السلام) دیگر حجتی نمی ماند، زمانی که این خبر شریف از اهمیت رؤیا و ارتباطش با قائم (علیه السلام) و بیانگر احوال و امرش، حکایت می کند و حالش و امرش سرّی از اسرار خداوند سبحان است که اولیای خویش را بر آن گمارده و آنها را با تمسک مورد امتحان قرار داده و شیعه ای ایشان را با صبر امتحان کرده تا این که کتاب به موعد خویش برسد، لذا روایاتی از ایشان (علیه السلام) وارد است که برای صاحب امر نشانه هائی ذکر می کند که مردم آنها را از خلال رؤیا می شناسند و مسئله ی رؤیا ارتباط عمیقی با غیب دارد و لذا مردم نیاز دارند که معنای ایمان را از طریق غیب بشناسند تا سُبُلش را بشناسند و برای این که آن معرفت محقق شود، باید مبعوثی از غیب باشد تا مردم با آن امتحان شوند و این مبعوث همان کسی ست که مردم را به این امر دعوت می کند تا معرفت شان به غیب و میزان ایمان شان به آن آشکار گردد.

پس غیبت امام مهدی محمد بن الحسن (علیه السلام)، همان غیب مورد نظر می باشد و هیچ احدی از خاصان کسانی که حامل مودّت آل محمد (علیه السلام) هستند امامتش را انکار نمی کنند پس کشف حقیقت این مودّت و بیان آن چگونه است؟ با فرستاده ای از جانب امام غائب. و این فرستاده با تمام طریق های احتجاج که انبیاء و مرسلین سابق (علیه السلام) با آنها احتجاج کردند، آمده است و شاید مهم ترین این راه ها که حقیقت ایمان را کشف می کند، راه رؤیاست؛ زیرا با غیب ارتباط مستقیم دارد و از خلال آن، معرفت فرستاده و شهادت عالم ملکوت بدو کامل می گردد و

تعدادی از اخبار به آن امر اشاره کرده است از جمله:

ولید بن مسلم، از جراح، از ارطاه روایت می کند که گفته است: (أمیر الغضب لیس من ذی ولا ذه ولكنهم یسمعون صوتاً ما قاله إنس ولا جان: بایعوا فلاناً باسمه لیس من ذی ولا ذه ولكنہ خلیفة یمانی)، (امیر غضب نه از این است و نه از آن بلکه صدایی می شنوند که نه انسان گفته و نه جن: با او بیعت کنید نامش نه از این است و نه از آن بلکه او خلیفه یمانی است).^(۱۳۲)

شنیدن صدائی که نه انس گفته و نه جن، یعنی این صدا از فعل انسان نبوده و در این جا به نکته ظریفی اشاره کرده که انسان می تواند صدائی از خود ساطع کند که تمام گوش ها در آن زمان صوت را، می شنوند و این که جن نیز آن را نگفته تا تهمت زنند که حقیقت و ارزشی ندارد و سحر است، و از این سخنان، پس کدام مخلوقات غیر از جن و انس باقی مانده؟؟ جز ملائکه و این که صوت ملائکه از ملکوت می باشد و این صدای قابل سماع از جانب ملکوت و از خلال رؤیا قابل استماع می باشد، هم چنین (با فلان بیعت کنید)، و این یعنی امر الهی بوده و ملائکه از خود سخن نمی گویند و آیا خداوند به بیعت کسی امر می کند در حالی که او از حجج و منصوص بر آنها نیست؟! حاشاه خداوند پاک و منزه است و شاید شخص پرسد: اگر از حجج و منصوص بر آنها بوده چرا گفته (با فلانی بیعت کنید) و هرگز به نامش تصریح نکرده؟؟ و پاسخ این سؤال را در خاموشی و امتناع امام رضا (علیه السلام) از دادن جزئیات رؤیا می یابیم و گفته ی خیر: (نه از ذی است و نه از ذو)، و این نفی بیان می کند که این خلیفه از اهل آن زبان نیست و احتمالاً ریشه و اصلش از ایشان باشد و مسکنش مکانی غیر از دیار آنان باشد.

ابن حماد ص ۱۰۳ روایت می کند: (بقیة و عبد القدوس از صفوان از شریح بن عبید از کعب نقل می کنند: (ما المهدي إلا من قریش، وما خلافة إلا فیهم غیر أن له أصلاً ونسباً فی الیمن): مهدی نیست مگر از قریش و خلافتی نیست مگر در ایشان و اصل و نسبی در یمن دارد).^(۱۳۳)

بنابراین، این خلیفه ی یمانی بر حسب این خیر، مهدی می باشد و اصل و نسبی در یمن دارد و یمانی آل محمد (علیهم السلام) در کتاب متشابهات جزء چهارم در مورد حدود شخصیت یمانی موعود

۱۳۲. الفتن- لأبي نعیم: ج ۱ ص ۳۹۰.

۱۳۳. معجم أحادیث الأمام المهدي (علیه السلام) - للشیخ الکوثرانی: ج ۱ ص ۲۹۹.

بیان کرده و یمانانی بر حسب آن چه روایات طاهرین (علیهم السلام) بیان داشته‌اند، او صاحب پرچم هدایت است و پرچم، همان دعوت به هدایت بوده و شکی نیست که مسؤلیت این دعوت بر اولین ایمان آورندگان به امامت امام مهدی (علیه السلام) در آخر الزمان است و با بازگشت به وصیت رسول الله (صلی الله علیه و آله) در شب وفات خویش که امیر المؤمنین (علیه السلام) آن را نگاهشتند برای ما شخصیت اولین مؤمنین، صاحب درفش هدایت (۱۳۴) همان خلیفه‌ی مهدی است.

در مُسند احمد آمده: وکیع از شریک از علی بن یزید از ابی قلابه از ثوبان نقل می‌کند که رسول الله (صلی الله علیه و آله) فرمودند: (إِذَا رَأَيْتُمُ الرَّأْيَاتِ السُّودَ قَدْ أَقْبَلَتْ مِنْ خُرَّاسَانَ فَأْتُوها وَ لَوْ حَبْوًا عَلَى الثَّلْجِ فَإِنَّ فِيهَا خَلِيفَةَ الْمَهْدِيِّ)، (هنگامی که ببینید پرچم‌های سیاه از طرف خراسان به حرکت درآمده، به سویش بشتابید ولو با سینه خیز رفتن از روی برف‌ها، که خلیفه مهدی در میان آنان است). (۱۳۵)

عن الحسن بن محبوب، عن عبدالله بن سنان قال: كنت عند أبي عبدالله (عليه السلام) فسمعت رجلا من همدان يقول له: إن هؤلاء العامة يعبرونا ويقولون لنا: إنكم تزعمون أن مناديا ينادي من السماء باسم صاحب هذا الامر، وكان متكئا فغضب وجلس، (ثم قال لا ترووه عني و ارووه عن أبي و لا حرج عليكم في ذلك أشهد أنني سمعت أبي ع يقول و الله إن ذلك في كتاب الله عز و جل لبين حيث يقول - إن نشأ نزل عليهم من السماء آية فطلت أعناقهم لها خاضعين - فلا يبقى في الأرض يومئذ أحد إلا خضع و ذلك رقبته لها فيؤمن أهل الأرض إذا سمعوا الصوت من السماء ألا إن الحق في علي بن أبي طالب ع و شيعته فإذا كان الغد صعد إبليس في الهواء حتى يتوارى عن أهل الأرض ثم ينادي ألا إن الحق في عثمان بن عفان و شيعته فإنه قتل مظلوماً فاطلبوا بدمه قال فيثبت الله الذين آمنوا بالقول الثابت على الحق و هو النداء الأول و يرتاب يومئذ الذين في قلوبهم مرض و المرض و الله عداوتنا فعند ذلك يتبرءون منا و يتناولونا فيقولون إن المنادي الأول سحر من سحر أهل هذا البيت ثم تلا أبو عبد الله ع قول الله عز و جل و إن يروا آية يعرضوا و يقولوا سحر مستمر)، (۱۳۶) به نقل از عبدالله بن سنان گفت: در خدمت امام

۱۳۴. الغيبة - للشيخ طوسي: ص ۱۵، و دیگر منابعی که وصیت رسول الله (صلی الله علیه و آله) را از شیخ طوسی نقل کردند.

۱۳۵. میزان الاعتدال - الذهبي: ج ۳ ص ۱۲۸.

۱۳۶. القمر: ۲.

صادق (علیه السلام) بودم شنیدم مردی از همدان به عرض می‌رسانید که عامه و اهل سنت ما را سرزنش می‌کنند و می‌گویند شما گمان دارید که منادی از آسمان به نام صاحب الامر (علیه السلام) فریاد می‌کشد. حضرت تکیه زده بود خشمگین برخاست و نشست و فرمود: (این را از من روایت نکنید بلکه روایت از پدر بزرگوار (علیه السلام) کنید و هیچ حرجی هم در این کار بر شما نخواهد بود شهادت می‌دهم که از پدر بزرگوارم (علیه السلام) شنیدم می‌فرمود: به خدا قسم این حقیقت در قرآن کریم آشکار است چنان که فرماید: «اگر بخواهیم از آسمان بر آن علامتی نازل می‌کنیم پس گردن‌هایشان در برابر آن علامت خاضع گردد»، پس در آن روز احدی بر زمین باقی نمی‌ماند جز این که گردنش در مقابل آن خاضع گردد و اهل زمین هنگامی که آن صدا را از آسمان بشنوند ایمان می‌آورند: آگاه باشید که حق با علی بن ابی‌طالب (علیه السلام) و شیعیانش است. سپس فرمود: فردای آن روز (روز اعلان ندای آسمانی)، ابلیس در هوا بالا می‌رود؛ به صورتی که از اهل زمین پنهان می‌شود، سپس ندا می‌دهد: آگاه باشید که حق با عثمان بن عفان و شیعیانش است او مظلوم کشته شد پس به خونخواهی او برخیزید. فرمود: خداوند کسانی که ایمان آوردند را به گفتار ثابت بر حق استوار می‌گرداند و آن ندای نخست است و کسانی که در قلوب‌شان مرض بوده دچار شک و تردید می‌شود و آن مرض به خدا سوگند، دشمنی با ماست و در آن هنگام، از ما بیزاری می‌جویند و بر من طغیان می‌کنند و می‌گویند: منادی نخست سحر و افسونی‌ست از این اهل بیت. سپس امام صادق (علیه السلام) فرموده‌ی خداوند را تلاوت می‌کند: (و چون نشانه‌ای ببیند از آن رویگردان شده و می‌گویند سحری مستمر است)). (۱۳۷)

ابوبصیر گوید: امام محمد باقر (علیه السلام) فرمود: (ابنُ عُقْدَةَ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ يُوسُفَ عَنْ ابْنِ مِهْرَانَ عَنْ ابْنِ الْبَطَّائِنِيِّ عَنْ أَبِيهِ وَ وَهَيْبٍ عَنْ أَبِي بصيرٍ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ ع أَنَّهُ قَالَ إِذَا رَأَيْتُمْ نَارًا مِنَ الْمَشْرِقِ شَبَهَ الْهَرَوِيِّ الْعَظِيمِ تَطْلُعُ ثَلَاثَةَ أَيَّامٍ أَوْ سَبْعَةً فَتَوْقَعُوا فَرَجَ آلِ مُحَمَّدٍ ع إِنَّ شَاءَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ إِنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ ثُمَّ قَالَ الصَّيْحَةُ لَا تَكُونُ إِلَّا فِي شَهْرِ رَمَضَانَ شَهْرِ اللَّهِ وَ هِيَ صَيْحَةُ جَبْرِئِيلَ إِلَى هَذَا الْخَلْقِ ثُمَّ قَالَ يُنَادِي مُنَادٍ مِنَ السَّمَاءِ بِاسْمِ الْقَائِمِ (علیه السلام) فَيَسْمَعُ مَنْ بِالْمَشْرِقِ وَ مَنْ بِالْمَغْرِبِ لَا يَيْتَمَى رَاقِدٌ إِلَّا اسْتَيْقَظَ وَ لَا قَائِمٌ إِلَّا قَعَدَ وَ لَا قَاعِدٌ إِلَّا قَامَ عَلَى رِجْلَيْهِ فَرَعَا مِنْ ذَلِكَ الصَّوْتِ فَرَجَمَ اللَّهُ مَنْ اعْتَبَرَ بِذَلِكَ الصَّوْتِ فَأَجَابَ فَإِنَّ الصَّوْتِ الْأَوَّلَ هُوَ صَوْتُ جَبْرِئِيلَ الرُّوحِ

الْأَمِينِ وَقَالَ (عليه السلام) الصَّوْتُ فِي شَهْرِ رَمَضَانَ فِي لَيْلَةِ جُمُعَةِ لَيْلَةٍ ثَلَاثٍ وَعِشْرِينَ فَلَا تَشْكُوا فِي ذَلِكَ وَاسْمَعُوا وَأَطِيعُوا وَفِي آخِرِ النَّهَارِ صَوْتُ إِبْلِيسَ اللَّعِينِ يُنَادِي أَلَا إِنَّ فُلَانًا قُتِلَ مَظْلُومًا لِيُشَكَّكَ النَّاسَ وَ يُفْتَنَهُمْ فَكَمْ ذَلِكَ الْيَوْمَ مِنْ شَاكٍّ مُتَحَيِّرٍ قَدْ هَوَى فِي النَّارِ وَإِذَا سَمِعْتُمُ الصَّوْتَ فِي شَهْرِ رَمَضَانَ فَلَا تَشْكُوا أَنَّهُ صَوْتُ جَبْرَائِيلَ وَعَلَامَةٌ ذَلِكَ أَنَّهُ يُنَادِي بِاسْمِ الْقَائِمِ وَاسْمُ أَبِيهِ (عليه السلام) حَتَّى تَسْمَعَهُ الْعُدْرَاءُ فِي حِدْرِهَا فَتَحْرُضُ أَبَاهَا وَ أَخَاهَا عَلَى الْخُرُوجِ وَقَالَ ع لَأَبُدَّ مِنْ هَذَيْنِ الصَّوْتَيْنِ قَبْلَ خُرُوجِ الْقَائِمِ ع صَوْتٍ مِنَ السَّمَاءِ وَ هُوَ صَوْتُ جَبْرَائِيلَ وَ صَوْتٍ مِنَ الْأَرْضِ فَهُوَ صَوْتُ إِبْلِيسَ اللَّعِينِ يُنَادِي بِاسْمِ فُلَانٍ أَنَّهُ قُتِلَ مَظْلُومًا يُرِيدُ الْفِتْنَةَ فَاتَّبِعُوا الصَّوْتَ الْأَوَّلَ وَ إِيَّاكُمْ وَ الْآخِرَ أَنْ تَفْتَنْتُمَا بِهِ...).

(هنگامی که آتش عظیم از سمت مشرق دیدید که همانند لباس سرخ فام بود، و سه یا هفت روز زبانه می کشید، چشم انتظار فرج آل محمد (علیهم السلام) باشید، ان شاء الله همانا خداوند عزیز حکیم است. سپس فرمود: صیحه صورت نمی گیرد مگر در ماه رمضان؛ زیرا ماه رمضان، ماه خداست و صیحه در آن صیحه‌ی جبرئیل امین بر این خلق است. سپس فرمود: منادی از آسمان به اسم قائم (علیه السلام) ندا می کند که اهل مشرق و مغرب آن را می شنوند، هیچ خفته‌ای باقی نمی ماند جز این که بیدار گردد و به سبب شدت آن صدا، ایستاده را بر زمین می نشاند و نشسته را بر پاهایش راست می کند. پس خدا رحمت کند کسی که از صدای نخست عبرت گیرد و اجابتش کند؛ چراکه صدای نخست صدای جبرئیل روح الامین (علیه السلام) است. سپس فرمود: صیحه در ماه رمضان در شب جمعه بیست و سوم است پس در آن شک نکنید آن را بشنوید و اطاعتش کنید و در پایان آن روز، صدای ابلیس ملعون آشکار می شود و ندا می دهد: آگاه باشید که فلانی، مظلومانه به قتل رسید تا مردم را به تردید و فتنه افکند، و چه بسیارند کسانی که در آن روز دچار حیرت و سرگردانی شده و در آتش می افتند. پس هنگامی که صوت را در ماه رمضان شنیدید در آن شک نکنید که آن صدای جبرئیل است. و نشانه‌ی آن این است که به اسم قائم و اسم پدرش (علیه السلام) بوده که حتی دختر حرمسراء آن را می شنود و پدر و برادرش را به خروج امر می کند. و فرمود: این دو صوت قبل از خروج قائم (علیه السلام) حتمی هستند: صدای اول از آسمان و صدای جبرئیل به اسم صاحب این امر و اسم پدرش است و صدای دوم از زمین و صدای ابلیس ملعون بوده که به اسم فلان ندا می دهد که مظلوم کشته

شده و هدفش ایجاد فتنه است پس صدای نخست را تبعیت کنید و از صوت اخیر بر حذر باشید تا به فتنه‌ی آن دچار نگردید). (۱۳۸)

اکنون ارتباط عمیق رؤیا با صاحب امر به عنوان نشانه‌ای از نشانه‌های ظهور امام (علیه السلام) برای خواننده آشکار خواهد شد، و این‌که بر شناخت ایشان دلالت می‌کند و بدین سبب اهل بیت (علیهم السلام) از دادن جزئیات مربوط به رؤیا به خاطر عدم گرفتاری صاحب امر (علیه السلام) امتناع می‌ورزیدند بدین دلیل که امام (علیه السلام) حجت خدا حجیتش بر خلق کامل گردد مبنی بر این‌که ایشان مردم را بدان دعوت کرده و بر آنها محتج می‌شود.

عن مالك الجهني، قال: (قُلْتُ لِأَبِي جَعْفَرٍ ع إِنَّا نَصِفُ صَاحِبَ هَذَا الْأَمْرِ بِالصِّفَةِ الَّتِي لَيْسَ بِهَا أَحَدٌ مِنَ النَّاسِ فَقَالَ لَا وَاللَّهِ لَا يَكُونُ ذَلِكَ أَبَدًا حَتَّى يَكُونَ هُوَ الَّذِي يَحْتَجُّ عَلَيْكُمْ بِذَلِكَ وَ يَدْعُوكُمْ إِلَيْهِ). مالك جهني گوید: به امام باقر (علیه السلام) عرض کردم: (ما صاحب این امر را با صفتی توصیف می‌کنیم که هیچ کس از مردم مانند او این صفت را ندارد. فرمودند: نه به خدا سوگند آن امر هرگز آن گونه نخواهد بود بلکه خود او به سوی شما می‌آید و با آن بر شما احتجاج می‌کند). (۱۳۹)

و شاید امتناع ائمه (علیهم السلام) از اعطای تفصیل رؤیا به اصحاب‌شان قبل از آمدن صاحب امر این باشد که صاحب امر همان درب ملکوت خداوند متعال است که به امر پدرش امام مهدی (علیه السلام) که صاحب دولت ملکوت خدا گشوده - بر حسب آنچه که اهل کتاب می‌نامند - و اوست صاحب روز جزاء و حدیث در مورد آن پیش از فرا رسیدن زمانش، باعث کشف دربی می‌شود که اهل بیت (علیهم السلام) بر اخفای نامش دقت داشتند. و روایاتی دال بر ضرورت اخفای نامش ذکر شده‌اند:

(محمد بن همام گوید: احمد بن مابنداذ و عبد الله بن جعفر حمیری از احمد بن هلال از حسن بن محبوب زراد نقل کنند که امام رضا (علیه السلام) فرمود: (إِنَّهُ يَا حَسَنُ سَيَكُونُ فِتْنَةً صَمَاءُ صَيْلَمٌ يَذْهَبُ فِيهَا كُلُّ وَليجَةٍ وَ بَطَانَةٍ وَ فِي رِوَايَةٍ يَسْقُطُ فِيهَا كُلُّ وَليجَةٍ وَ بَطَانَةٍ وَ ذَلِكَ عِنْدَ فَقْدَانِ

۱۳۸. الغيبة النعماني: ص ۲۶۲-۲۶۳.

۱۳۹. الغيبة- محمد بن ابراهيم نعماني: ص ۳۳۷، بحار الأنوار: ج ۵۲ ص ۳۶۶ ح ۱۴۹.

الشَّيْخَةَ الثَّلَاثَ مِنْ وُلْدِي يَحْزَنُ لِفَقْدِهِ أَهْلُ الْأَرْضِ وَالسَّمَاءِ كَمَنْ مِنْ مُؤْمِنٍ وَ مُؤْمِنَةٍ مُتَأَسِّفٍ مُتَلَهِّفٍ حَيْرَانَ حَزِينٍ لِفَقْدِهِ ثُمَّ أَطْرَقَ ثُمَّ رَفَعَ رَأْسَهُ وَقَالَ بِأَبِي وَأُمِّي سَمِيَّ جَدِّي وَ شَبِيهِي وَ شَبِيهَ مُوسَى بْنِ عِمْرَانَ عَلَيْهِ جُيُوبُ الثُّورِ يَتَوَقَّدُ مِنْ شُعَاعِ ضِيَاءِ الْقُدْسِ كَأَنِّي بِهِ آيَسَ مَا كَانُوا قَدْ نُودُوا نِدَاءً يَسْمَعُهُ مَنْ بِالْبُعْدِ كَمَا يَسْمَعُهُ مَنْ بِالْقُرْبِ يَكُونُ رَحْمَةً عَلَى الْمُؤْمِنِينَ وَ عَذَابًا عَلَى الْكَافِرِينَ فَقُلْتُ بِأَبِي وَأُمِّي أَنْتَ وَ مَا ذَلِكَ النَّدَاءُ قَالَ ثَلَاثَةُ أَصْوَاتٍ فِي رَجَبٍ أَوَّلُهَا أَلَا لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الظَّالِمِينَ وَ الثَّانِي أَرْفَتِ الْأَرْفَةَ يَا مَعْشَرَ الْمُؤْمِنِينَ وَ الثَّلَاثُ يَرُونَ يَدًا بَارِزًا مَعَ قَرْنِ الشَّمْسِ يُنَادِي أَلَا إِنَّ اللَّهَ قَدْ بَعَثَ فُلَانًا عَلَى هَٰلِكَ الظَّالِمِينَ فَعِنْدَ ذَلِكَ يَأْتِي الْمُؤْمِنِينَ الْفَرَجُ وَ يَشْفِي اللَّهُ صُدُورَهُمْ - وَ يَذْهَبُ عَيْظَ قُلُوبِهِمْ.)، (-ای حسن - همانا بعد از من فتنه‌ای خواهد بود که هر شکافنده‌ی موی در آن از بین می‌رود و در روایت دیگر آمده: هر شکافنده‌ی موی در آن می‌افتد، و آن در زمان غیبت و فقدان چهارمین از فرزندان نزد شیعه است، که از فقدان وی اهل زمین و آسمان اندوهگین می‌شود و چه مردان و زنان بسیاری به سبب فقدانش افسرده و حیران و محزونند. حضرت خاموش شد سپس سر را بلند کرد و فرمود: پدر و مادرم به فدایش، نامش همنام جدّم و شبیه من و شبیه موسی بن عمران است، نور او را احاطه کرده و از نورش شعاع‌هایی نور افشانی می‌کنند و ندائی به آنان می‌شود که پیش از این هرگز ندا داده نشدند و از دور قابل شنیدن است همان‌طور که از نزدیکی قابل شنیدن است، رحمتی برای مؤمنین و عذابی برای کافرین است. عرض کردم: پدر و مادرم به فدایتان چیست آن ندا؟ فرمود: سه ندا در ماه رجب هستند. یکی: (آگاه باشید که لعنت خدا بر ستم‌کاران)، دوم: نزدیک شد وعده‌ی بهشت ای معشر مؤمنین. و سوم: به همراه قرص خورشید، دستی آشکار می‌بینید و ندا داده می‌شود: (آگاه باشید که خداوند فلانی را برای هلاک ستم‌کاران مبعوث کرده)، و در آن هنگام است که فرج مؤمنین فرا می‌رسد و سینه‌هایشان را شفا بخشیده و اندوه‌شان را زایل می‌گرداند). (۱۴۰)

مُحَمَّدُ بْنُ هَمَّامٍ قَالَ حَدَّثَنَا جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنِ مَالِكٍ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ أَحْمَدَ الْمَدِينِي قَالَ حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ أَسْبَاطٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سِنَانٍ عَنْ دَاوُدَ بْنِ كَثِيرٍ الرَّقِّي قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ (عليه السلام) جُعِلْتُ فِدَاكَ قَدْ طَالَ هَذَا الْأَمْرُ عَلَيْنَا حَتَّى ضَاقَتْ قُلُوبُنَا وَ مِتْنَا كَمَا؟ فَقَالَ: (إِنَّ هَذَا الْأَمْرَ آيَسَ

مَا يَكُونُ مِنْهُ وَ أَشَدَّهُ غَمًّا يَنَادِي مُنَادٍ مِنَ السَّمَاءِ بِاسْمِ الْقَائِمِ وَ اسْمِ أَبِيهِ فَقُلْتُ لَهُ جُعِلْتُ فِدَاكَ مَا اسْمُهُ فَقَالَ اسْمُهُ اسْمُ نَبِيِّ وَ اسْمُ أَبِيهِ اسْمُ وَصِيِّ، داود بن كثير رقی می گوید: به امام صادق (علیه السلام) عرض کردم: من به فدایت این امر (حکومت حق و الهی) آن قدر به درازا کشید که دلها تنگ شد و از اندوه جانمان به لب رسید. آن حضرت فرمود: (این کار در آخرین مرحله ناامیدی و سخت ترین مرتبه غم و اندوه انجام خواهد گرفت آواز دهنده ای از آسمان به نام امام قائم و نام پدرش آواز خواهد داد، پرسیدم: فدایت شوم نامش چیست؟ امام (علیه السلام) فرمود: نام او، نام یک پیامبر و نام پدرش، نام جانشینی است). (۱۴۱)

حدثنا علي بن أحمد بن موسى، قال: حدثنا محمد بن أبي عبد الله الكوفي، قال: حدثنا محمد بن إسماعيل البرمكي، قال: حدثنا إسماعيل بن مالك، عن محمد بن سنان، عن أبي الجارود زياد بن المنذر، عن أبي جعفر محمد بن علي الباقر، عن أبيه، عن جده (عليه السلام)، قال: قال أمير المؤمنين (عليه السلام) - وهو على المنبر - : (يَخْرُجُ رَجُلٌ مِنْ وُلْدِي فِي آخِرِ الزَّمَانِ أبيضُ اللَّوْنِ مُشْرَبٌ بِالْحُمْرَةِ مُبْدَحُ الْبَطْنِ عَرِيضُ الْفَخْدَيْنِ عَظِيمُ مُشَاشُ الْمَنَكِيِّينَ بظَهْرِهِ شَامَتَانِ شَامَةٌ عَلَي لَوْنِ جِلْدِهِ وَ شَامَةٌ عَلَي شِبْهِ شَامَةِ النَّبِيِّ ص لَهُ اسْمَانِ اسْمٌ يَخْفَى وَ اسْمٌ يَعلُنُ فَأَمَّا الَّذِي يَخْفَى فَأَحْمَدٌ وَ أَمَّا الَّذِي يَعلُنُ فَمُحَمَّدٌ إِذَا هَزَّ رَأْيَتَهُ أَضَاءَ لَهَا مَا بَيْنَ الْمَشْرِقِ وَ الْمَغْرِبِ وَ وَضَعَ يَدَهُ عَلَي رُعُوسِ الْعِبَادِ فَلَا يَبْقَى مُؤْمِنٌ إِلَّا صَارَ قَلْبُهُ أَشَدَّ مِنْ زُبْرِ الْحَدِيدِ وَ أَعْطَاهُ اللَّهُ تَعَالَى قُوَّةَ أَرْبَعِينَ رَجُلًا وَ لَا يَبْقَى مَيِّتٌ إِلَّا دَخَلَتْ عَلَيْهِ تِلْكَ الْفَرَحَةُ [فِي قَلْبِهِ] وَ هُوَ فِي قَبْرِهِ وَ هُمْ يَتَزَاوَرُونَ فِي قُبُورِهِمْ وَ يَتَبَاشَرُونَ بِقِيَامِ الْقَائِمِ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ.).

علی بن احمد بن موسی رحمته الله علیه، از محمد بن ابی عبد الله کوفی، از محمد بن اسماعیل برمکی، از اسماعیل بن مالک، از محمد بن سنان، از ابی جارود زیاد بن المنذر، از ابی جعفر محمد بن علی باقر، از پدرش، از جدش (علیه السلام)، نقل می کنند که می فرمایند: امیر المؤمنین (علیه السلام) - بر منبر فرمودند :- (مردی از فرزندانم در آخر الزمان خارج می شود که چهره ای سفید، محاسنی سرخ، شکمی فراخ، رانهای پهن، شانه های پهن دارد که بر پشتش دو خال است: خالی به رنگی پوستش و دیگری شبیه خال رسول الله صلی الله علیه و آله او دو نام دارد نامی پنهان و نامی آشکار، اما نام

پنهان احمد و نام آشکار محمد است، هنگامی که درفش خود را به اهتزاز درآورد آن چه در مشرق و مغرب است روشن می‌گردد و دستش را بر سر بندگان می‌نهد و مؤمنی باقی نمی‌ماند مگر این که قلب او از آهن هم سخت‌تر و محکم‌تر شود و خداوند تعالی به او قدرت و نیروی چهل مرد را می‌دهد و هیچ مرده‌ای در قبر باقی نمی‌ماند مگر این که سرور و شادی وارد قلب و یکدیگر بشارت می‌دهند). (۱۴۲)

و بسیاری روایات دیگر که بر اخفای نام صاحب امر دلالت می‌کنند تا این که زمانش فرا رسد و ایشان بر مردم احتجاج کند و آنها را به سویش دعوت کند و حجت خود را با ادله‌ی انبیاء و مرسلین (علیهم السلام) بر آنان اقامه کند و از جمله‌ی این ادله، وجود رؤیا در ملکوت می‌باشد، در حالی که ثابت شود رؤیا یک راه گشوده برای شناخت صاحب حق است همان‌طور که در فرمایش خداوند متعال پیرامون حکایت یعقوب و فرزندش یوسف در هنگام دیدن رؤیا می‌باشد.

و خداوند می‌فرماید: ﴿قَالَ يَا بُنَيَّ لَا تَقْصُصْ رُؤْيَاكَ عَلَىٰ إِخْوَتِكَ فَيَكِيدُوا لَكَ كَيْدًا إِنَّ الشَّيْطَانَ لِلْإِنْسَانِ عَدُوٌّ مُّبِينٌ﴾، (یعقوب) گفت ای پسرک من خوابت را برای برادرانت حکایت مکن که برای تو نیرنگی می‌اندیشند زیرا شیطان برای آدمی دشمنی آشکار است). (۱۴۳)

﴿وَإِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَأِئِمَّةِ الْمَلَأِئِمَّةِ إِنَّكُمْ عَلَىٰ عُذْرٍ مِّنْ أَنفُسِكُمْ فَذُكِّرْتُمْ بَلْ يَأْتِي الشَّيْطَانَ أَهْلَ الْبُيُوتِ بِالْخَبِيرِ﴾، (و داستان دو پسر آدم را به درستی بر ایشان بخوان هنگامی که [هر يك از آن دو] قربانی‌ای پیش داشتند پس از یکی از آن دو پذیرفته شد و از دیگری پذیرفته نشد [قایل] گفت حتماً تو را خواهم کشت [هابیل] گفت خدا فقط از تقوای پیشگان می‌پذیرد* اگر دست خود را به سوی من دراز کنی تا مرا بکشی من دستم را به سوی تو دراز نمی‌کنم تا تو را بکشم چرا که من از خداوند پروردگار جهانیان می‌ترسم* من می‌خواهم تو با گناه من و گناه خودت [به سوی خدا]

۱۴۲. کمال الدین و تمام النعمة - الشيخ الصدوق: ۶۵۳.

۱۴۳. یوسف: ۵.

بازگردی و در نتیجه از اهل آتش باشی و این است سزای ستم‌گران* پس نفس [اماره] اش او را به قتل برادرش ترغیب کرد و وی را کشت و از زیان کاران شد). (۱۴۴)

و این چنین، آشکار می‌شود که رؤیا راه بیان حجت خداست و مصداق آن را به وضوح کشف می‌کند و هیچ شک و گمانی در آن باقی نمی‌گذارد. و در این امر، ردّ واضحی بر گفته‌های فقهای ضلالت و گمراهی که تلاش می‌کنند امر رؤیا و وجودش به عنوان دلیلی برای تعیین مصداق حق را بر مردم پیوشانند، بلکه آشکار است که آن را به سحر و جادو توصیف می‌کنند بلکه طبق نصّ قرآنی حال‌شان به جایی رسیده که آل محمد (علیهم‌السلام) را به ساحر توصیف می‌کنند و به این سفاهت خوار کننده روی می‌آورند تا تسلیم امر صاحب امری که خداوند او را به عنوان هدایت‌گر، و نجات‌دهنده از گمراه فرستاده، نشوند و خداوند سبحان می‌فرماید:

﴿وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ فِي شَيْعِ الْأَوَّلِينَ* وَمَا يَأْتِيهِمْ مِنْ رَسُولٍ إِلَّا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِئُونَ* كَذَلِكَ نَسْأَلُكَ فِي قُلُوبِ الْمُجْرِمِينَ* لَا يُؤْمِنُونَ بِهِ وَقَدْ خَلَتْ سُنَّةُ الْأَوَّلِينَ* وَلَوْ فَتَحْنَا عَلَيْهِمْ بَابًا مِّنَ السَّمَاءِ فَظَلُّوا فِيهِ يَعْرُجُونَ* لَقَالُوا إِنَّمَا سُكَّرَتْ أَبْصَارُنَا بَلْ نَحْنُ قَوْمٌ مَّسْحُورُونَ﴾، (و به یقین

پیش از تو [نیز] در گروه‌های پیشینان [پیامبران] فرستادیم* و هیچ پیامبری برایشان نیامد جز آن‌که او را به مسخره می‌گرفتند* بدین گونه آن [استهزا] را در دل بزه‌کاران راه می‌دهیم* [که] به او ایمان نمی‌آورند و راه [و رسم] پیشینان پیوسته چنین بوده است* و اگر دری از آسمان بر آنان می‌گشودیم که همواره از آن بالا می‌رفتند* قطعاً می‌گفتند در حقیقت ما چشم‌بندی شده‌ایم بلکه ما مردمی هستیم که افسون شده‌ایم). (۱۴۵)

این آیات کریمه آشکار می‌کنند که حق سبحان در صورتی که دربی از آسمان که همان ملکوت بوده را بگشاید، آن‌گاه بندگان از این درب به سوی ملکوت عروج می‌کنند و حقایق اشیاء را می‌بینند، آنان این نعمت الهی را با سپاس‌گذاری و شکر و معرفت حق پاسخ نمی‌دهند بلکه به انکار آن حقایقی روی می‌آورند که در عالم صدق و طهارت دیدند، بلکه بدتر از آن، با توصیف سحر و جادو انکارش خواهند کرد و بدین جهت، شک و تردید را وارد قلوب شنوندگانی می‌کنند که به سخنان بینندگان رؤیا گوش می‌دادند.

عن الحسن بن محبوب، عن عبدالله بن سنان قال: كنت عند أبي عبدالله (عليه السلام) فسمعت رجلا من همدان يقول له: إن هؤلاء العامة يعيروننا ويقولون لنا: إنكم ترعمون أن مناديا ينادي من السماء باسم صاحب هذا الامر، وكان متكئا فغضب وجلس، ثم قال: (ثم قالَ لَا تَرُوهُ عَنِّي وَ ارُوهُ عَنِّي وَ لَا حَرَجَ عَلَيْكُمْ فِي ذَلِكَ أَشْهَدُ أَنِّي سَمِعْتُ أَبِي ع يَقُولُ وَ اللَّهُ إِنَّ ذَلِكَ فِي كِتَابِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ لَبِئْسَ حَيْثُ يَقُولُ إِنَّ نَشَأَ نُزِّلَ عَلَيْهِمْ مِنَ السَّمَاءِ آيَةٌ فَظَلَّتْ أَعْنَاقُهُمْ لَهَا خَاضِعِينَ - فَلَا يَبْقَى فِي الْأَرْضِ يَوْمَئِذٍ أَحَدٌ إِلَّا خَضَعَ وَ ذَلَّتْ رَقَبَتُهُ لَهَا فَيَوْمَئِذٍ أَهْلُ الْأَرْضِ إِذَا سَمِعُوا الصَّوْتَ مِنَ السَّمَاءِ أَلَا إِنَّ الْحَقَّ فِي عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ ع وَ شِيعَتِهِ فَإِذَا كَانَ الْعَدُوُّ صَعِدَ إِبْلِيسُ فِي الْهَوَاءِ حَتَّى يَتَوَارَى عَنِ أَهْلِ الْأَرْضِ ثُمَّ يَنَادِي أَلَا إِنَّ الْحَقَّ فِي عُثْمَانَ بْنِ عَفَانَ وَ شِيعَتِهِ فَإِنَّهُ قُتِلَ مَظْلُومًا فَاطْلُبُوا بِدَمِهِ قَالَ فَثَبَّتُ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا بِالْقَوْلِ الثَّابِتِ عَلَى الْحَقِّ وَ هُوَ النَّدَاءُ الْأَوَّلُ وَ يَرْتَابُ يَوْمَئِذٍ الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ وَ الْمَرَضُ وَ اللَّهُ عَدَاوَتُنَا فَعِنْدَ ذَلِكَ يَتَبَرَّءُونَ مِنَّا وَ يَتَنَاولُونَا فَيَقُولُونَ إِنَّ الْمَنَادِيَ الْأَوَّلَ سِحْرٌ مِنْ سِحْرِ أَهْلِ هَذَا الْبَيْتِ ثُمَّ تَلَا أَبُو عَبْدِ اللَّهِ ع قَوْلَ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ وَ إِنَّ يَرَوْا آيَةً يُعْرَضُوا وَ يَقُولُوا سِحْرٌ مُسْتَمِرٌّ)،^(۱۴۶) به نقل از عبدالله بن سنان گفت:

در خدمت امام صادق (عليه السلام) بودم شنیدم مردی از همدان به عرض می‌رسانید که عامه و اهل سنت ما را سرزنش می‌کنند و می‌گویند شما گمان دارید که منادی از آسمان به نام صاحب الامر (عليه السلام) فریاد می‌کشد. حضرت تکیه زده بود چشمگین برخاست و نشست و فرمود: (این را از من روایت نکنید بلکه روایت از پدر بزرگوار (عليه السلام) کنید و هیچ حرجی هم در این کار بر شما نخواهد بود شهادت می‌دهم که از پدر بزرگوارم (عليه السلام) شنیدم می‌فرمود: به خدا قسم این حقیقت در قرآن کریم آشکار است چنانکه فرماید: «اگر بخواهیم از آسمان بر آن علامتی نازل می‌کنیم پس گردن‌هایشان در برابر آن علامت خاضع گردد»، پس در آن روز احدی بر زمین باقی نمی‌ماند جز این که گردنش در مقابل آن خاضع گردد و اهل زمین هنگامی که آن صدا را از آسمان بشنوند ایمان می‌آورند: آگاه باشید که حق با علی بن ابی‌طالب (عليه السلام) و شیعیانش است. سپس فرمود: فردای آن روز (روز اعلان ندای آسمانی)، ابلیس در هوا بالا می‌رود؛ به صورتی که از اهل زمین پنهان می‌شود، سپس ندا می‌دهد: آگاه باشید که حق با عثمان بن عفان و شیعیانش است او مظلوم گشته شد پس به خونخواهی او برخیزید. فرمود: خداوند

کسانی که ایمان آوردند را به گفتار ثابت بر حق استوار می گرداند و آن ندای نخست است و کسانی که در قلوبشان مرض بوده دچار شک و تردید می شود و آن مرض به خدا سوگند، دشمنی با ماست و در آن هنگام، از ما بیزاری می جویند و بر من طغیان می کنند و می گویند: منادی نخست سحر و افسونیست از این اهل بیت. سپس امام صادق (علیه السلام) فرموده‌ی خداوند را تلاوت می کند: (و چون نشانه‌ای ببیند از آن رویگردان شده و می گویند سحری مستمر است)). (۱۴۷)



پایان

از خلال این پژوهش برای خواننده‌ی گرامی بیان شد که رؤیا، طلیعه‌ی وحی الهی و بر حسب روایات طاهرین (علیه السلام) جزئی از اجزای نبوت می‌باشد، و این که رؤیا ولو خواب پریشان هم وجود دارد اما خود رؤیای صادقه به عنوان نقشی ثابت و قادر بر نقل حقیقت از عالم ملکوت نیز وجود دارد و از جمله تلاش‌هایی که فقهای گمراه کننده در صددند و از خلال آنها می‌خواهند برگه‌ها را بر هم زنند و امور را بر مردم بی‌پوشانند و به جهالت و اغفالشان نسبت به دین و اعتقادشان استمرار بخشند جائی که احلام و رؤیا همه را در یک کفه‌ی ترازو قرار می‌دهند تا تر و خشک را با هم مخلوط کنند.

و حقیقت امری که بحث از خلال استقراءش در خصوص روایات ائمه (علیهم السلام) به شکل واضح و جلی بیان شده، این است که رؤیا، نوعی از احلام بوده و از انواع احلام، حدیث نفس و آنچه (خواب پریشان)، نامیده می‌شود، و از جمله‌ی احلام القائی از شیطان (لع) با هدف ایجاد حُزن و اندوه در دل مؤمن و بیهوش و سرگردان کردن فرد گمراه می‌باشد تا بر گمراهی خود باقی بماند، و از جمله‌ی احلام، وحی ملکوتی بوده که حق است بلکه راه حق برای معرفت حق می‌باشد و انتقال دهنده‌ای برای معرفت حق از عالمی بوده که هرگز خدا را معصیت نکرده لذا هیچ راهی برای انکار و طعنه‌زدن به آن نیست و هر کس چنین بکند، به راستی با ردّ شهادت خداوند سبحان و انکار جزئی از اجزای نبوت بر خود گواهی داده و هر کس مُنکر جزئی از نبوت شود، مُنکر تمام آن شده و کافر است و بدین ترتیب امر رؤیا و تصدیق به آن، شائبه‌ای از شائبه‌های ایمان و از ارتباط بنده با غیب پرده بر می‌دارد.

خداوند می‌فرماید: ﴿الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِالْغَيْبِ وَيُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ﴾، (آنان

که به غیب ایمان می‌آورند و نماز را بر پا می‌دارند و از آنچه به ایشان روزی داده‌ایم انفاق می‌کنند). (۱۴۸)

طبق نص کتاب خدا، مؤمن به آن مدح شده و خداوند متعال ابراهیم نبی (علیه السلام) را به خاطر

تصدیقش، مدح کرده و فرمود: ﴿قَدْ صَدَّقْتَ الرُّؤْيَا إِنَّا كَذَلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ﴾، (رؤیا [ی

خود] را حقیقت بخشیدی ما نیکوکاران را چنین پاداش می دهیم). (۱۴۹)

و به سبب تصدیقش، او را از نیکوکاران نامید، پس چگونه فقهای گمراهی این حقیقت آشکار که همانند خورشید در وسط روز درخشان است را انکار می کنند؛ و از آنجا که نمی توانند انکارش کنند آنان را می بینی که چگونه در مورد آن تلبیس و تدلیس می کنند جایی که رؤیا را حلم می نامند در حالی که امر واضح و آشکار است اما اینان با کشف حقیقت، رسوا می گردند و هیچ پوششی برای خود ندارند جز این که به شبهات دست می یابند و آنها را عذر و بهانه ای برای سقوطشان قرار دادند- همان طور که امیر المؤمنین (علیه السلام) حال یکی از آنها را توصیف کرد- اما هیئات به راستی که درب ملکوت خدا حاضر شده و حق از باطل جدا گشته و صبح در مقابل دیدگان اهل دیده طلوع کرده و دیگر نمی توانی آن امور باطل که همواره فقهای خیانت کار - همان طور که رسول الله ﷺ توصیف شان کرده- و گمراه اشاعه دادند و به آن مشغولند، را به طالب حق بدهی، کسانی که همانند صخره بر لب رودند نه خود آب می نوشند و نه اجازه می دهند آب به مزرعه ها برسد همان طور که عیسی (علیه السلام) توصیف شان کرده و شاید از این بحث به نتایج مفید رسیده باشیم، مبنی بر این که:

- از خلال این بحث معنای لغوی حلم بیان شد که بر امتلاء و لبریز شدن دلالت داشته و نفس انسان از دو راه و بدون راه سوم پر می گردد و آن دو: راه نور یعنی سبیل ملکوت است که در حلم، رؤیا نامیده می شود و راه دوم یا سبیل ظلمت که به دو قسمت تقسیم می شود: القای شیطان (لع) سرگردانی گمراه و باقی گذاردن او در جهل و ضلالت خود و اندوهگین ساختن مؤمن.

و قسمت دوم: حدیث نفس یا (خواب پریشان) نامیده می شود و بیان شد که این نوع خواب، حامل علم یا معرفت نبوده بلکه تشویق چیزی است که نفس بشر در واقعیت زندگی بدان میل و رغبت داشته و لذا تمرکز ما بر رؤیای حامل خبر از ملکوت بوده و آن معرفت حق است که راهی برای واژگون جلوه دادن آن بعد از بیان و چگونگی تشخیص آن وجود ندارد.

- رؤیا، طریقی از طُرُق وحی الهی بر شمرده می‌شود و بر شدت ارتباط بنده با عالم غیب و ایمان به آن دلالت می‌کند لذا درجه‌ی ایمان مؤمن و هم‌چنین شهادت از غیب برای او را آشکار می‌کند که بر راه راست که مایه‌ی خوشنودی معبود بوده گام برداشته است.

- خداوند متعال، هر کس که رؤیا را تصدیق می‌کند را مدح کرده و ابراهیم نبی (علیه السلام) را محسن نامیده؛ زیرا رؤیا را تصدیق کرده و برای عمل به آنچه خداوند بدو امر کرده سعی و تلاش نمود.

- رؤیا، راهی برای معرفی صاحب حق به مردم تشکیل داده و از خلال آن ممکن است مصداق آن مشخص شود و این چیزیست که باعث اصرار یعقوب نبی (علیه السلام) به همی یوسف نبی (علیه السلام) از بازگو کردن رؤیا بر برادرانش، گشته؛ زیرا آنها -در حالی که پیامبر نیستند- خواهند دانست که خلیفه‌ی پدرشان یعقوب است.

و از خلال بحث واضح شد که چگونه رؤیا از یک واقعه که در چند روز آینده اتفاق خواهد افتاد، خبر می‌دهد، همان‌طور که رؤیای یوحنا از وقوع رویدادهائی در آخر الزمان خبر می‌داد و بیان نمود که حجج الهی بیست و چهار حجت می‌باشند (بیست و چهار شیخ نشسته)، و شیخی که بر عرش نشسته، رسول الله محمد (صلی الله علیه و آله) است و آن خبر غیبی بوده که در زمین به وقوع پیوست و وصیت رسول الله (صلی الله علیه و آله) در شب وفات که به دست علی (علیه السلام) نگاشته شده، آن را ذکر می‌کند که فرمود: **(ای علی، بعد از من دوازده امام خواهند بود و بعد از ایشان دوازده مهدی خواهند بود...)** (۱۵۰)

و دلالت می‌کند که رؤیا برای معرفت حق ضروری بوده و به طور مطلق از آن بی‌نیاز نیست بلکه عدم وجودش، دال بر قطع ارتباط این عالم با عوالم نور می‌باشد و اگر ارتباط این عالم از عوالم نور قطع گردد، با اهلش می‌سوزد؛ زیرا بدین معناست که هیچ حجیتی ندارد.

- امر مهم در آن بحث این بوده که رؤیا، با آخر الزمان و صاحب امر با توصیفش نشانه‌ای از نشانه‌های ظهور قائم (علیه السلام)، ارتباط عمیق داشته پس گشوده شدن درب ملکوت برای اهل آخر الزمان، دلالتی بر وجود فرستاده و علامتی بر ظهور امام مهدی (علیه السلام) دارد و آن امر در آیات (۱۰-۱۵) سوره‌ی حجر در قرآن ثابت گردیده و روایات ائمه (علیهم السلام) در این باره

نیز ذکر شدند که بیان می‌کنند صیحه امر ملکوتی بوده و صدائی که نه انس گفته و نه جان، همان صوت ملائکه بوده و صوت ملکوت منتشر نمی‌شود مگر از ملکوت و سپس این صیحه یکی از مصادیق رؤیاست و اگر چنان نبود، هیچ معنائی نداشت.

در پایان کلام، از خداوند سبحان مسئلت دارم که به برکت دوستان و برگزیدگان و اولیایش، سرور و مقتدایان من محمد و آل محمد ائمه و مهدیین علیهم‌السلام این تلاش که در ساحت نظرش اندک و ناچیز بوده را مایه‌ی سودمندی و منفعت نویسنده و خواننده‌ی آن قرار دهد و هر آنچه در آن بوده را سودمند قرار دهد؛ چراکه به توفیق الهی و به برکت محمد و آل محمد علیهم‌السلام و حاصل آموخته‌های محقق از مولایش سید احمد الحسن علیه‌السلام، درب ملکوت خدا و فرستاده‌ی زمینه‌ساز و وعده‌ی حق، مؤسس برپائی دولت حق و عدل و رحمت و دولت ملکوت خدا در این عالم بوده و هر کم و کاستی و خطائی که در آن وجود داشته از جانب صاحب مبحث بوده که به نور حق و حقیقت با چشمش می‌نگرد و ظرفش به اندازه‌ی اوست و نه آن، لذا از خداوند متعال در مورد لغزش‌ها و کوتاهی‌ها طلب آمرزش و از ولی اعظم و وصی و فرستاده‌ی بر حق ایشان به سوی تمام مردم، بابت کوتاهی و کم‌کاری در حق ایشان عذر خواهی می‌کنم و ایشان کریمانِ بردبار هستند و عذر نزد مردم بخشنده، مقبول است و چه کسی بخشنده‌تر از آل محمد علیهم‌السلام بوده است.

و الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی محمد و آل محمد الأئمة و المهدیین و سلم تسلیماً

نرکی انصاری

فهرست مطالب:

مقدمه:	۵
آغاز:	۱۲
فصل اول:	۲۱
خواب (از نظر لغوی و اصطلاحی) چیست؟	۲۲
مبحث: بیان خوابها و چگونگی و علت پیدایش آنها	۳۳
مبحث:	۴۳
رؤیا، کلام جاری خداوند	۴۳
مبحث:	۴۹
ملاك حجیت رؤیا چیست، بیننده و اشیای دیدنی؟	۴۹
مبحث:	۵۵
موضع رؤیا	۵۵
فصل دوم:	۶۰
رؤیا در قرآن کریم و کتاب مقدس	۶۰
مبحث اول	۶۰
رؤیای ابراهیم در ملکوت آسمانها	۶۱
مبحث دوم:	۷۵
رؤیا در سورهی یوسف	۷۵
مبحث سوم:	۸۲
رؤیا در کتاب مقدس	۸۲

در پیشگاه صبیحه ۱۴۹

رؤیای یوحناى لاهوتى: ۸۲

فصل سوم: ۹۲

رؤیا در سنت مطهر محمد وآل محمد علیهم السلام ۹۲

مبحث اول: ۹۳

خوابها و انواع آن ۹۳

مبحث دوم ۱۱۱

ارکان رؤیا ۱۱۱

مبحث: ۱۲۴

ارتباط رؤیا با صاحب امر ۱۲۴

پایان ۱۴۲